

رحیق

دو فصل نامه علمی - تخصصی

بهار و تابستان ۹۷

نشریه داخلی دانش پژوهان رشته کلام اسلامی

مدرسه علمیه عالی نواب

صاحب امتیاز:

مدرسۀ علمیه عالی نواب

مدیر مسئول:

علیرضا یعقوبی

سر دبیر:

علی حسینی سی سخت

دبیر اجرایی:

سید علی جعفریان

اعضای هیات تحریریه:

سید حامد باقری، حسن خفاجه، سید علی جعفریان،

مجتبی مرادی مکی، علیرضا یعقوبی، محسن پیمان،

علی اسماعیلی

آدرس:

مشهد، ابتدای خیابان شیرازی

مدرسه علمیه عالی نواب

گروه علمی کلام اسلامی، نشریه رحیق

maghalatenavab@gmail.com

پیامک ۳۰۰۷۶۵۰۰۱۰۴۰

صندوق پستی ۷۱۹-۱۱۴۳۶۳۳

نمابر ۳۲۲۳۰۳۶۸ - تلفن ۳۲۲۵۹۵۵۹

فهرست

سخن نخست..... ۳

آثار هدایتی امام علیه السلام از حیث تشریع و تکوین در عصر غیبت..... ۴

شباهت های خلافت و امامت از نگاه آیات و روایات..... ۱۵

نقش عامل حسد در غضب خلافت امیر المومنین علیه السلام..... ۳۵

شیوه های اهل بیت علیهم السلام در نقل و نشر حدیث..... ۵۵

وظایف مردم نسبت به امام در حوزه تشریع..... ۷۳

بررسی دیدگاه ابن تیمیه درباره حدیث منزلت..... ۹۱



یادآوری

رحیق در حوزه معارف و مسائل تخصصی کلام اسلامی انتشار می یابد.

آراء و نظریه های مندرج در رحیق، بیانگر رای و نظر نویسندگان مقالات است.

رحیق مشتاقانه پذیرای هر گونه انتقاد و پیشنهاد خیر خواهانه شماست.

سخن سردبیر

یکی از مسائل مهم در حوزه دین‌پژوهی مسئله امامت است که با بررسی روایات معصومین (علیهم‌السلام) به این مهم می‌رسیم، چنانکه در روایتی امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرمایند:

«همانا خداوند به‌وسیله رهبران، دین خود را آشکار کرده و سرچشمه‌های مکنون علم خود را گشوده است؛ پس تنها هرکه از امت پیامبر، حق واجب امام خود را بشناسد، شیرینی طعم ایمانش را می‌چشد و نیکویی برتری اسلامش را می‌یابد؛ زیرا خداوند، امام را همچون نشانه‌ای برای خلق خود برافراشته و او را میزان سنجش حق و باطل بر اهل عالم گذاشته است. خداوند بر سرش تاج عظمت و وقار نهاده و او را در نور کبریایی جبار جا داده است... و اعمال بندگان را جز به معرفت او نمی‌پذیرد. خدا آنان را حیات خلقت و نور افروزان ظلمت و سرآغازان هر کلام و استوانه‌های اسلام قرار داده و این امام است که برگزیده پسندیده و هدایت‌گر مورد امید باشد. خداوند در عالم ذر خلاق او را به دینهایی برگزید و دیده به عنایتش بر ساخت.»^۱

جستار امامت، همچون اقیانوسی است که پرداختن به هرکرائه آن نباید پژوهشگر را از دیگر کرانه‌ها غافل کند؛ زیرا این غفلت می‌تواند به نبود شناخت درست و ژرف از امامت منجر شود. این نوشتار در پی این است که برخی از زوایای گفتمان امامت را واکاوی کند، اگرچه در این رابطه هراندازه کاوش و بررسی صورت بگیرد، جای کار بیشتری را می‌طلبد.

در این شماره به آثار هدایتی امام معصوم از جهت تشریع و تکوین در عصر غیبت پرداخته‌شده و بیان‌شده که، امام معصوم در تمامی عرصه‌های زندگی اثر تربیتی و هدایتی دارد؛ همچنین کارهای مردم نسبت به امام در حوزه تشریع مورد بررسی قرار گرفته که در آن به نقش مهم اطاعت‌پذیری و اثر محبت به امامان معصوم اشاره شده است؛ در این پژوهش شباهت‌های خلافت و امامت از دیدگاه شیعه با رویکردی نقلی مورد دقت قرار گرفته است؛ یکی از وظایف امامان معصوم نشر احادیث است که به هدف‌های متفاوتی این کار انجام می‌شود، همچنین شیوه نقل احادیث از سوی معصومان بررسی شده است تا در پرتو شناخت آن، شیوه‌ها و راهکارهای تربیتی امام معصوم در عرصه‌های گوناگون برای شخص امام پژوه روشن شود. امید است این اثر علمی پذیرای امامت پژوهان قرار بگیرد.

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۳.

آثار هدایتی امام علیه السلام از حیث تشریع و تکوین در عصر غیبت

روح الله کمالی فرا^۱

حسن خفاجه^۲

چکیده

امامت از منظر شیعه مقام هدایتگری پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را در زمینه تبیین و حفاظت از دین را داراست. مسئله اساسی این است که این نقش هدایتگری از حیث تشریع و تکوین در عصر غیبت امام عج به چه کیفیتی صورت می گیرد؟ در پاسخ باید توجه داشت علاوه بر آن که وجه غیبت امام عج و محرومیت امت از وجود ایشان به خود مردم بر می گردد، مردم در عصر غیبت از آثار هدایتی امام عج به طور کلی محروم نیستند و امام علیه السلام در بعد تشریع و باطنی و تکوین انجام می شود و خصوصاً در بعد تکوین نیازی به حضور امام نمی باشد و مردم باید این زمینه را فراهم نمایند. بر این اساس در این تحقیق با روشی توصیفی تحلیلی درصدد اثبات آثار هدایتی امام عج در عصر غیبت پرداخته شده و به نتایجی از جمله در نقش هدایتگری تکوینی و تشریعی امام غایب علیه السلام دست یافتیم که عبارت است از: ۱- به صورت ولایت باطنی از پس پرده غیبت که در این صورت نیازی به حضور امام علیه السلام نمی باشد و امام مانند خورشیدی از پس ابرها به مردم انتفاع دهی می نماید ۲- اعمال ولایت و صیانت از دین از طریق نواب خاص و عام ۳- اعمال ولایت سیاسی با واسطه مثل اعمال ولایت از طریق ولایت فقیه.

کلیدواژه ها

امامت، عصر غیبت، انسان کامل، هدایت تشریعی، هدایت تکوینی.

۱. فارغ سطح سه مدرسه علمیه عالی نواب، مشهد مقدس (نویسنده مسئول).

۲. دانش پژوه سطح چهار کلام اسلامی، مدرسه عالی نواب، مشهد مقدس. Khh1360@gmail.com

مقدمه

امامت از مهم‌ترین اصول اندیشه تشیع است زیرا در این تفکر امام استمرار دهنده دعوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله می‌باشد و اقتضای این استمرار این است که نقش هدایتی امام اختصاص به عصر حضور تنها نداشته باشد. حال در جهان کنونی با وجود نیازهای بیشمار بشر چگونه می‌توان از وجود امامی که از نظرها غایب است تشریعا و هم تکوینا بهره برد؟ چالشی است که پرداختن به این موضوع را ضروری می‌نماید. هر چند در این زمینه با طرح مسائل مهدویت و تشکیل حکومت دینی و تئوریک نمودن آن کارهای خوبی انجام شده است منتها از جایی که یکی از مسائل مهم پرداختن به آثار هدایتی امام عج است و کمتر به این بعد حساس پرداخته شده است، در این تحقیق ذیل دو عنوان آثار هدایتی تشریعی و تکوینی بعد از تبیین هر یک از این دو به آثار مذکور و بیان نمونه‌هایی با بیان ادله پرداخته‌ایم و به اثبات هر دو نوع آثار دست یافته‌ایم و مطالب ارائه شده در این نوشتار گویای صحت مدعای ما می‌باشد.

آثار هدایتی امام علیه‌السلام

مراد از آثار هدایتی امام علیه‌السلام این است که آثار هدایتی او به هدایت انسان به کمال مقصود و رسیدن به سر منزل نهایی لقاءالله مربوط است به خلاف آثار وجودی امام که مربوط به اصل وجود عالم می‌شود.

برای تبیین مسئله در سه بخش تعریف و اقسام هدایت، نقش هدایتگری امام تکوین و تشریع و در انتها به نقش هدایتگری تکوینی و تشریعی امام غائب می‌پردازیم.

هدایت در لغت به معنای دلالت و ارشاد است (بندر ریگی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۰۸۵) و بر دو گونه ارائه طریق و ایصال به مطلوب تقسیم می‌شود.

در یک تقسیم هدایت به هدایت عامه و خاصه و هوایت خاصه به تکوینی و تشریعی تقسیم می‌شود که به اختصار ذیلا به آن اشاره می‌شود.

هدایت عامه

مراد این است که خدای سبحان بعد از اتمام دات هر شیء او را به کمال مختص خودش که عبارت است از کمالات لاحق آن شیء، هدایتش می‌نماید. المیزان، ذیل آیه ۵ سوره طه به این

معنا که شیء اقتضای ذاتی نسبت به همه لوازم و کمالات وجودی اش که متمم ذاتش است قرار می دهد و این همان نظام حقیقی است که هم در هر شیئی منفردا و هم در مجموع و از جمله انسان محقق می شود.

نتیجه اینکه برای هر یک از موجودات غایتی تکوینی وجود دارد که از آغاز وجودش متوجه آن غایت می شود و به سوی آن در حرکت است تا به آن برسد. لذا هر نوع از انواع موجودات در طریق استکمال خود مسیر خاصی را می پیماید و آن مسیر دارای مراتب خاصی است که هر یک مترتب بر دیگری است تا نهایت به عالی ترین مرتبه که همان غایت نهایی آن نوع است برسد و از همان ابتدا پیدایش به وسایل رسیدن به آن غایت مجهز است.

این توجه تکوینی از آنجائی که مستند به خدای متعال است نامش را هدایت عام الهی می نهند و در این هدایت بین انسان و سایر موجودات تفاوتی نیست.

هدایت خاصه

از جایی که انسان از لحاظ رتبه وجودی از سایر آفریده ها بالاتر است علاوه بر هدایت عامه از هدایت دیگری بهره مند است که از آن به هدایت خاصه تعبیر می شود و این هدایت بر دو نوع تکوینی و تشریعی تقسیم می شود.

مراد از هدایت تکوینی یا فطری عبارت است از اینکه: خداوند انسان را به گونه ای خلق کرده که در وجودش الهام به تشخیص حق و باطل را قرار داده است: «و نفس و ما سواها. فالهمها فجورها و تقواها» (شمس، ۷-۸) سوگند به نفس و آن کسی که آن را درست کرده، سپس پلیدکاری و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرده است.

«فاقم وجهک للدين حنیف فزره الله التی فزر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک دین القیم» (روم، ۳۰) روی خود را به سوی سوی این دین باز گردان، همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته، آفرینش خدا تغییرناپذیر است این همان دین پایدار است.

لذا این فطرت نوعی خلقت خاص است که انسان را به سوی موجودی متعالی که خارج از وجود انسان است و او از هر تقصی و نیازی مبرا است دعوت می کند. لازمه این درک درونی احساس خضوع وابستگی و نیاز به این موجود است.

بنابراین انسان در یک حرکتی درونی در مسیر الله قرار گرفته و راه سعادت و شقاوت خود را درک می نماید و این سنت در درون او تغییرناپذیر است؛ و برای رسیدن به این هدف خداوند در درون انسان این الهام به تشخیص خیر و شر را قرار داده است؛ و از جایی که خداوند قدم به قدم انسان سالک را در این مسیر دستگیری می کند و او را به مقصد می رساند از این هدایت تعبیر به ایصال به مطلوب شده است؛ و خداوند خود را در این هدایت به آثار و لوازم آن از جمله حیات طیبه در دنیا و آخرت پایبند دانسته است.

این نوع هدایت از قبیل صنع و ایجاد بوده و به خدای متعال اختصاص دارد: «فمن اتبع هدای فلا یضل ولا یشقی» (طه، ۱۲۳) هر کس از هدایت من تبعیت نماید نه گمراه و نه تیره بخت می شود.

مراد از هدایت تشریعی

یعنی خداوند از طریق رسولان و کتب آسمانی راه رسیدن به مقصد را به انسان نشان داده و انسان مختار است که این هدایت را بپذیرد یا انکار نماید: «انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا» (انسان، ۳). ما راه هدایت را به انسان نشان دادیم، او یا سپاس گذار خواهد بود یا انکار خواهد کرد.

در توضیح این هدایت علامه طباطبائی ره (المیزان، ذیل آیه ۳ سوره انسان) بیان می دارد: از جایی که ملکات و صورت هایی که برای نفس انسان پیدا می شود از راه افعال اختیاری اوست و افعال اختیاری او نیز از راه اعتقاد به درستی و نادرستی و امید به درستی و رغبت به منافع و ترس از ضررها منشأ می شود ناگزیر خداوند لازم است افاضه خود را متوجه دینی کند و آن را توسط رسولان و کتب آسمانی به انسان ها برساند و انسان را با محتوای آن به اعمال صالح وادار، از اعمال زشت دور بدارد.

تفاوت های هدایت تکوینی و تشریعی

هدایت تکوینی عمومی و لازمه خلقت بشر و نسبت به همه آنها بالسویه است. هر چند ممکن است به خاطر عواملی این هدایت درونی ضعیف یا بی اثر شود.

به خلاف هدایت تشریعی که باید توسط پیامبران الهی به همه افراد رسانده شود و حجت الهی بر کسانی که حقیقت برایشان روشن شود، تمام گردد؛ و کسانی که این هدایت به هر طریقی به آن‌ها نرسد خداوند با فضل خود این مستضعفین را مستثنا نموده است. (نساء، ۹۸).

به بیانی دیگر در یک تقسیم هدایت عمومی را در به دو قسم هدایت عمومی تکوینی و هدایت عمومی تشریعی با همان بیانی که در هدایت تکوینی و هدایت تشریعی ذکر شد تقسیم شده است و در مقابل آن به هدایت خصوصی که عبارت است از عنایت خاص الهی به بندگان خاص که هدایت عمومی بهره گرفته اند و روح آنان از فروغ وسایل هدایت همگانی روشن شده، تقسیم نموده اند (سبحانی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۳۷۹).

مصادیق هدایت‌گری تکوینی و تشریعی امام غایب

برخی مصادیق هدایت‌گری تکوینی و تشریعی امام غایب را ذیلاً اشاره می‌نماییم.

۱- امام غایب و لطف امامت او در حق بندگان

با این توضیح که امامت از نظر امامیه مثل نبوت برای مکلفین لطف است (حلی، ۱۳۷۵، ص ۴۴۴).

منتها این سؤال مطرح است که این لطف با غیبت امام علیه السلام چگونه محقق می‌شود؟

در جواب از این سؤال باید گفت: اولاً لطف بودن امام غایب علیه السلام منحصر به تصرفاتش در حضور او در متن زندگی مادی و محسوس انسان‌ها نیست وجود امام خود به تنهایی لطف است. ثانیاً بهره بردن از وجود این لطف که خود لطفی دیگر است به مردم و سوء رفتار آن‌ها بر می‌گردد.

همان کلام مشهور از محقق طوسی که می‌فرماید: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا» (طوسی، بی تا، ص ۱۱)

لذا وجود امام در هر عصری لازم و ضروری است اما نحوه حضور و بهره‌مندی مردم از او بستگی به اوضاع و احوال جامعه دارد و با وجود شرایط امام در بین مردم حاضر و از او در متن زندگی‌شان بهره مند می‌شوند والا اما در این جنبه مستور خواهد بود.

۲- حفظ شریعت توسط امام غایب

از آنجا که هدایتگری امام علیه‌السلام امری ضروری و مسلم است و این امر از طریق دین و دستورات صحیح دینی امکان‌پذیر است از این‌رو حفظ شریعت توسط او امری مسلم خواهد بود. سؤال این است که امام غایب چگونه این نقش هدایت‌گری‌اش را ایفا می‌نماید؟

در جواب چنین بیان شده که بنا بر اینکه مراد از حفظ شریعت تبیین و تفسیر احکام وارده در قرآن و سنت باشد نه حفظ شریعت وارده در قرآن و سنت تنها برای بعد از عصر نبی، (همدانی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۳۶) امام علیه‌السلام وظیفه هدایت‌گری خود را به دو صورت انجام می‌دهد:

۱- به صورت ولایت باطنی از پس پرده غیبت که در این صورت نیازی به حضور امام علیه‌السلام نمی‌باشد و امام مانند خورشیدی از پس ابرها به مردم انتفاع دهی می‌نماید کما اینکه در حدیث جابر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به این امر اشاره شده است. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۲، ص ۹۳) البته کیفیت این اعمال ولایت باطنی برای ما مشخص نیست ولی مسلم این است که برای انجام این وظیفه امام حضورش نیز شرط نمی‌باشد، سنت الهی در برخی اولیائش بر این تعلق گرفته که سنت الهی توسط آخرین حجتش در زمان غیبت با ولایت باطنی صورت گیرد.

۲- اعمال ولایت و صیانت از دین از طریق نواب عام و خاص.

این بخش از وظایف هدایتگری تشریعی امام علیه‌السلام در زمان غیبت توسط ۴ نفر از نواب خاص به مدت ۷۰ سال از سال ۲۶۰ تا ۲۳۹ صوت گرفته است.

اما در زمان غیبت امام علیه‌السلام این وظیفه توسط نواب عام امام که فقهای عادل باشند انجام می‌پذیرد، چنانکه خود امام زمان علیه‌السلام می‌فرمایند: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم...» (طبرسی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۲۸۲) و به گفته امام هادی علیه‌السلام پس از غیبت قائم علیه‌السلام گروهی از علماء مردم را به اعتقاد به امامت قائم علیه‌السلام فرا می‌خوانند و با استفاده از حجت‌های ربانی از دین دفاع می‌نمایند... اگر این علماء نباشند همه از دین خدا منحرف خواهند شد. هم چنان که ناخدا کسان کشتی را در دست دارد علماء قلوب شیعیان را با صلابت در اختیار گرفته و از انحراف آنان جلوگیری می‌نمایند... (طبرسی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۵۰۲).

شایان ذکر است برای این عالمان شرایطی بیان شده که از جمله آن‌ها می‌توان در روایات به موارد زیر اشاره نمود:

خویشتن‌دار، حافظ دینش باشد، مخالف هوایش باشد و مطیع اوامر مولای خود باشد.

حال سخن در این است که اگر وظیفه هدایت گری شریعت در عصر غیبت به علمای مذکور واگذار شده، با توجه به اختلافاتی که بین فقها مطرح است این وظیفه چگونه محقق می‌شود؟

جواب این است که اولاً: فقها در کلیت مسائل دینی و به عبارتی اصل و اساس دین با هم اختلافی ندارند مثل وجوب نماز، روزه و... حرام بودن دروغ، دزدی و سایر موارد. ثانیاً: فقها بر اساس موازین و اصول از منابع اربعه کتاب، سنت، اجماع و عقل در استنباط احکام به سراغ آیات و روایات و بررسی آن‌ها می‌روند و این شیوه استنباط مورد تأکید شارع مقدس است بر این اساس نتیجه آن تحریف دین نخواهد بود و در صورت بروز این موارد قاطبه فقهای راستین با آن‌ها مخالفت و مانع از انحراف دین می‌شوند.

۳- زعامت سیاسی امام غایب در جامعه بشری

زعامت سیاسی امام گاهی به صورت بدون واسطه و توسط خود امام علیه‌السلام صورت می‌گیرد مثل آنچه توسط علی علیه‌السلام در رهبری امت محقق شد؛ و یا با واسطه مانند والیانی که ایشان علیه‌السلام به شهرهای اطراف می‌فرستادند مثل ولایت مالک در مصر به نیابت امام علیه‌السلام. بر این اساس این زعامت به نوع دوم در عصر غیبت امکان تحقق دارد با این تفاوت که امکان ارتباط عادی بین والی و امام علیه‌السلام وجود ندارد ولی این امر به اصل رهبری سیاسی امام علیه‌السلام با واسطه والی دارای شرایط ضرری نمی‌رساند.

ولایت فقیه و صیانت دین در عصر غیبت

شالوده اصلی ولایت و حکومت اسلام‌شناس اولین بار در اسلام توسط خود پیامبر پایه‌ریزی شد که توسط خدای متعال به ایشان تنفیذ گردید و بعد از ایشان این ولایت به ائمه هدی تنفیذ گردیده است. حال سؤال این است که در زمان عیبت امام معصوم آیا اثری از این ولایت و حکومت بر امور مسلمین وجود دارد یا نه؟

با مشاهده آثار علماء چنین به دست می آید که از زمان شیخ مفید این مسئله مطرح بوده است. ایشان در باب وصیت می گوید هنگامی که سلطان عادل (امام معصوم) حضور ندارد، بر فقهای عادل صاحب نظر و صاحب عقل و فضل است که متولی مسئولیت های امام علیه السلام شوند (مفید، ۱۴۱۰، ص ۶۷۵)

این بیان و سایر کلمات در این زمینه اشاره به مسئله ولایت فقیه که در عصر ما توسط امام خمینی مطرح و پیاده شد می باشد؛ که این مسئله توسط ادله عقلی و نقلی مثل توقیع شریف اسحاق ابن یعقوب کلینی (کمال الدین و اتمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۳) و مقبوله عمر ابن حنظله (کلینی، ۸۸، ج ۱، ص ۶۷) و نیز به قول محقق کرکی علاوه بر این ادله نقلی، سیره علما بزرگی چون سید مرتضی، محقق طوسی، علامه حلی و دیگران از جمله ادله اثبات ولایت فقیه می باشند. (رسایل محقق کرکی، ج ۱، ص ۱۴۲). کما اینکه صاحب جواهر و آقا رضا همدانی و دیگران معتقدند که شیوه فقها در مباحث فقهی بیانگر آن است که آن ها ولایت فقیه و جوب اطاعت از وی را به عنوان اصلی مسلم پذیرفته اند (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۱، ص ۳۵۹- همدانی، ۱۴۱۶، ص ۱۶۰)

علاوه بر این در اختیارت و دایره ولایت فقیه اقوالی مطرح است و برخی وظایف او را در سمت افتا و قضا منحصر دانسته اند (ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت، ص ۱۳۹) و برخی علاوه بر افتا و قضا امور حسیه را اضافه نموده و سایر امور را در حوزه اختیارات او قرار نداده اند (کدیور، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۸۵) و در مقابل دو نظریه مذکور عده ای از جمله محقق کرکی، علامه نراقی، شیخ محمدحسن نجفی، آخوند خراسانی، آیت الله بروجردی و امام خمینی قائل به این هستند که دایره اختیارات ولی فقیه تمامی اموری است که پیامبر و ائمه علیهم السلام در مقام حاکم بودن لازم داشته اند می باشد مگر مواردی که مختص به معصومین است. (خمینی، بی تا، ص ۳۳).

بر این اساس بسیاری از وظایف امام غایب با واسطه و توسط فقیه عادل جامع شرایط و با تنفیذ خود امام علیه السلام در دوره غیبت انجام می گیرد.

هدایت باطنی امام غایب

همان گونه که برای قرآن دو مرحله هدایت ظاهری و باطنی وجود دارد برای امام هم علاوه بر هدایت ظاهری که نشان دادن مقصد و راه رسیدن به آن است، هدایت باطنی هم دارد که عبارت است از امام کسی را که راه و مقصد را شناخته و در آن گام برداشته به طور نامحسوس با تصرف

در او هدایتش می‌کند تا راه سعادت را به‌درستی طی و به مقصد واصل شود؛ که شاهد آن در آیاتی است که از هدایتی در قرآن سخن گفته که به امر ملکوتی الهی بوده است: و جعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا (انبیاء، ۷۳).

بر این اساس امام زمان علیه السلام در عصر غیبت علاوه بر هدایت ظاهری به هدایت باطنی و تصرف در نفوس مؤمنین می‌پردازد. کما اینکه درباره ولایت باطنی امامان در امام باقر چنین نقل شده که فرمودند: نور امام در قلب مؤمنان روشنائی بخش تر از نور خورشید تابناک تر روز است، سوگند به خداوند امامان دل‌های مؤمنان را روشن می‌سازند و خداوند نور آنان را از هر کس که بخواهد باز می‌گیرد، در نتیجه قلوب آنان تاریک می‌شود، سوگند به خدا هیچ‌کس محبت ولایت ما را برنمی‌گزیند مگر اینکه خداوند قلب او را پاکیزه سازد و خداوند قلب کسی را پاکیزه نمی‌سازد مگر این که تسلیم ما شود و با ما به روش مسالمت‌آمیز رفتار کند (کلینی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۱۵۰).

اما علاوه بر بهره‌ها و هدایت‌های تکوینی و تشریعی امام وجود امام غایب دارای برکات دیگری نیز هست که فهرست‌وار به آن‌ها اشاره می‌نماییم:

دعای امام زمان در حق مؤمنان (نوری طبرسی، ۱۳۷۷، ص ۴۲)

ملاقاتهای ویژه با امام عصر در زمان غیبت (طبری، ۱۴۰۸، ص ۲۹۶)

دستگیری‌های خاص امام زمان علیه السلام (طبرسی، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۲۲)

نتیجه

با توجه به اینکه امامت استمرار نبوت است و لطفی مضاعف، امام غایب علیه السلام از حیث هدایتی اعم از تشریعی و تکوینی نقش خود را در عالم وجود و نیز نسبت به مکلفین انجام می‌دهد و بین نقش هدایتی ایشان علیه السلام و غایب بودنشان ملازمه نمی‌باشد بر این اساس بعد از بررسی این امر به نتایجی در نقش هدایت‌گری تکوینی و تشریعی امام غایب علیه السلام دست یافتیم که عبارت است از: ۱- به صورت ولایت باطنی از پس پرده غیبت که در این صورت نیازی به حضور امام علیه السلام نمی‌باشد و امام مانند خورشیدی از پس ابرها به مردم انتفاع دهی می‌نماید ۲- اعمال ولایت و صیانت از دین از طریق نواب

خاص ۳- اعمال ولایت و صیانت از دین از طریق نواب عام ۳- زعامت سیاسی امام غایب در جامعه بشری با واسطه مثل ولایت فقیه و صیانت او از دین.

منابع

قرآن کریم

۱. جوادی آملی، عبدالله. (بی تا) *ولایت فقیه ولایت فقاہت و عدالت*، قم: انتشارات اسراء
۲. حلی، حسن بن یوسف. (۱۳۷۵ ه.ش). *کشف المراد*، چاپ اول، قم: موسسه امام صادق علیه السلام.
۳. بندر ریگی، محمد. (۱۳۷۱). *معجم الوسیط*، تهران: انتشارات اسلامی.
۴. خمینی روح الله، شئون و اختیارات ولایت فقیه، نشر فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران
۵. سبحانی، جعفر. (۱۳۸۰). *منشور جاوید*، قم: موسسه امام صادق (ع).
۶. صدوق، محمد بن علی. (۱۴۱۶ ه.ق). *مصحح: علی اکبر غفاری*، کمال الدین و اتمام النعمه قم: ، موسسه نشر اسلامی.
۷. طباطبائی، محمدحسین. (۱۳۷۹) *المیزان فی تفسیر القرآن*، ، تهران: دار الکتب الاسلامی.
۸. طبرسی، محمد بن علی. (۱۳۸۶ ه.ق). *الاحتجاج علی اهل اللجاج*، منشورات دار عثمان، نجف اشرف،
۹. طبری محمد بن جریر. (۱۴۰۸). *دلائل الامامه*، موسسه الاعلمی المطبوعات، چاپ دوم، بیروت.
۱۰. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن. (بی تا). *الغیبه*، تهران: مکتبه نینوی الحدیثه.
۱۱. کدیور، محسن. (۱۳۷۸). *مجموعه مقالات*، ، چاپ اول، تهران: نشر آثار امام ره.
۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۸۸). *الکافی*، المکتبه الاسلامیه، تهران،
۱۳. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ ه.ق). *بحار الانوار*، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء تراث عربی.
۱۴. محقق کرکی، *رسایل محقق کرکی*، تحقیق: محمد حسون، ، کتابخانه آیت الله مرعشی، قم
۱۵. مفید، محمد بن نعمان. (۱۴۱۰ ه.ق). *المقنعه*، ، چاپ دوم، قم: دفتر نشر اسلامی.

۱۶. نجفی، محمدحسن. (۱۹۸۱). *جواهر الکلام فی شرایع الاسلام*، چاپ هفتم، بیروت: دار احیاء

التراث العربی.

۱۷. نوری طبرسی، محمدحسین. (۱۳۷۷ ه.ش). *النجم الثاقب*، چاپ دوم، قم: انتشارات مسجد مقدس

جمکران.

۱۸. همدانی اسدآبادی، عبدالجبار. (۱۳۸۲). *المغنی فی ابواب العدل و التوحید*، بیروت: دار الکتب.

۱۹. همدانی، رضا. (۱۴۱۶). *مصباح الفقیه*، چاپ اول، قم: موسسه نشر اسلامی.

شباهت‌های خلافت و امامت از نگاه آیات و روایات

سید ابوالفضل کاظمی^۱

سید علی جعفریان^۲

چکیده

قرآن کریم نسبت به انسان خطاباتی گوناگون دارد. برخی آیات اشاره به مقام خلافت و برخی دیگر مشیر به امامت است. شناخت هر کدام از این مقامات و معرفت به تفاوت‌ها و شباهت‌ها، در هندسه معرفتی انسان از دین، جایگاه خدا در زمین و وظیفه مردم در برابر امام و خلیفه الهی نقشی بسزا دارد. اکنون پرسش اصلی این جستار آن است که شباهت‌های میان خلافت و امامت با توجه به آیات قرآن و روایات ائمه اطهار، چیست؟ برای تبیین این مسئله با روش توصیفی-تحلیلی به شباهت‌های امامت با خلافت پرداخته شده است. نتیجه آنکه رابطه منطقی این دو مفهوم عموم و خصوص مطلق است و همه ائمه شیعه امام و خلیفه الهی هستند؛ زیرا مقام امامت قله مقام خلافت است.

کلیدواژه‌ها

امامت الهی، خلافت الهی، خلیفه، خلیفه‌الله، مستخلف عنه.

۱. فارغ التحصیل کلام اسلامی، مدرسه عالی نواب، مشهد مقدس (نویسنده مسئول).

۲. فارغ التحصیل کلام اسلامی، مدرسه عالی نواب، مشهد مقدس، alikhayrabadi@gmail.com.

مقدمه

خداوند در زمین الگوهای قرار داده است تا مانند چراغی پر فروغ بتوانند مراتب کمال را به انسان نشان دهند و به طاعت و تقرب حق که هدف اصلی خلقت است نائل آیند. این الگوها امام و خلفایی هست که خداوند در قرآن بدان اشاره کرده است. بنابراین خلافت و امامت یکی از مباحث بنیادین حوزه معرفتی بشر محسوب می‌شود؛ چراکه در سایه این بحث جایگاه بشر شناخته می‌شود و انسان‌ها مسیر خودشان را بازیابی نموده و در آن به حرکت و تلاش خود ادامه می‌دهند. از این‌رو شناخت جایگاه امامت و خلافت به شناخت جایگاه انسان، دین، خدا و وظیفه مردم در مقابل امام و خلیفه کمک خواهد کرد. عدم تبیین صحیح امامت در هندسه معرفتی بشر و نیز خلط مفاهیمی از قبیل امامت و خلافت و مقایسه و کشف نقاط اختلاف و شباهت این دو بحث اساسی، ضرورت این تحقیق را آشکارتر می‌سازد.

هدف از این مسئله تعیین جایگاه این دو مفهوم در نظام هستی، کشف روابط بین این دو مسئله اعتقادی و شناساندن قدر و منزلت ائمه، با توجه به آیات قرآن کریم است.

تحقیق پیش رو با روش توصیفی - تحلیلی و با ابزار کتابخانه به دنبال این پرسش است که رابط میان خلافت و امامت با توجه به آیات قرآن کریم چگونه است؟

با توجه به جستجوهای فراوان که نویسنده در این مسئله انجام داده است، تحقیق یا مقاله ای مستقل با این ویژگی‌ها به رشته تحریر در نیامده است هر چند در کتب کلامی، عقیدتی به صورت پراکنده مباحثی حول این محور مطرح شده است. به عنوان نمونه کتابی با عنوان «خلافت و امامت در نهج البلاغه» و مقالاتی تحت عنوان «مقایسه نظریه خلافت انسان در قرآن و انسان کارگزار در اندیشه جان لاک» و «جایگاه سیاست و نظریه خلافت الهی در طبقه‌بندی علمی و اندیشه صدر المتالیهین» وجود دارد.

این پژوهش در بردارنده سه بخش اصلی است: بررسی مفاهیم خلافت و امامت؛ شباهت‌های این دو مفهوم؛ و بررسی تفاوت‌های میان آن دو ذکر. در پایان مقاله نتیجه بیان شده است.

مفهوم شناسی خلافت

الف: مفهوم لغوی

خلافت در لغت، به معنای امارت و پیشوایی است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۹۹).

معنای دیگر واژه خلیفه، جانشین است (فراهیدی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۵۲۰).

خلافت به معنای نیابت و جانشینی است، چه آن شخصی که از او نیابت شده است، غائب باشد چه مرده باشد و چه ناتوان باشد و چه به خاطر بزرگداشت و تکریم او، نائب و جانشینش شده باشد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲۹۴)

«کسی که به جای شخص پیش از خودش می‌نشیند و جمع کلمه خلیفه، "خلائف" است "الخلافة" به معنای پادشاهی است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۱۱۰).

خلیفه، فعلیه به معنای فاعل است نه به معنای مفعول، خلیفه یعنی جانشینی سابق، نه کسی که ملحق به دیگری است و پس از او بر جای وی می‌نشیند گرچه برخی چنین پنداری را ارائه کرده‌اند (جوادی‌آملی، عبدالله، ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۲۸).

برای خلیفه معانی مانند جانشین، شاه‌شاهان، پادشاه بزرگ، امپراتور، سلطان بزرگ، امارت، حکومت، امامت و پیشوایی ذکر شده است (افرام البستانی، ۱۳۸۱، ج ۱ ص ۵۳۳؛ سیاح، ۱۳۳۰، ج ۱ و ۲، ص ۳۶۷) از آنچه بیان شد، می‌توان دریافت که خلیفه یعنی کسی که جای شخص دیگری می‌نشیند و با توجه به معانی لغوی می‌تواند دو کاربرد برای خلافت در نظر گرفت که عبارت‌اند از:

الف) مستخلف پس از مستخلف عنه جانشین او شود و دیگر مستخلف عنه قدرت و سلطنتی نداشته باشد.

ب) مستخلف عنه، خلیفه را در مکان یا در عمل جانشین خود قرار دهد و حق سرپرستی و سلطنت برای «مستخلف عنه» باقی است و اگر کوتاهی از خلیفه سر بزند یا کارآیی خود را از دست دهد، مستخلف عنه می‌تواند خلیفه را عزل نماید. از این دو معنا، قسم اول در خلافت الهی مورد بحث نیست، چون معنای

نخست با توحید افعالی خداوند ناسازگار است و چون ولایت بر هستی و آفرینش حدوثا و بقائاً از آن خداست هیچ کس حتی به عنوان خلیفه نمی‌تواند این ولایت را از او سلب یا با او شریک شود.

ب: مفهوم خلافت در قرآن و روایات

اما در قرآن کریم، خلافت دو کاربرد متمایز دارد:

۱. خلافت، صرفاً در معنای لغوی به کار رفته است.

۲. خلافت، با عنایت به مزیت و تشریف خاص استعمال گردیده است.

در قسم نخست، گاه خلافت درباره انسان‌ها کاربرد یافته است؛ مانند آیات شریفه «پس جانشین آن مردم خداپرست، قومی شدند که نماز را ضایع کرده و شهوت‌های نفس را پیروی کردند» (مریم، ۵۹).^۱ «پس از آنکه پیشینیانشان در گذشته اخلاف و بازماندگان‌شان وارث کتاب آسمانی شدند» (اعراف، ۱۶۹).^۲

خلافت در این دو آیه، در معنای لغوی به کار رفته است و بدین معناست که گروهی از مردم که نافرمانی از حق نمودند از بین رفتند و گروهی دیگر جانشین آنان شدند.

و گاه، خلافت درباره غیر انسان‌ها به کار می‌رود: مانند آیه شریفه «و او همان کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد برای کسی که بخواهد متذکر شود یا شکرگزاری کند» (فرقان، ۶۲).^۳

اما قسم دوم، خلافتی که با عنایت خاص به کار رفته است، سه مرتبه دارد.

مرتبه نخست: استخلاف و جانشینی نوع انسانی از سوی خداوند است که خداوند می‌فرماید: «و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان) خود در زمین ساخت و درجات بعضی از شما را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد تا شما را به وسیله آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید به یقین پروردگار تو سریع

۱. فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا.

۲. فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ.

۳. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا.

العقاب و آمرزنده مهربان است» (انعام، ۱۶۵).^۱ «هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین، جانشینی قرار خواهم داد» (بقره، ۳۰)^۲

مرتبه دوم: استخلاف قوم یا جماعت بشری معینی برای اقوام و جماعات بشری قبل از خود با نظر و عنایت الهی است. آیات شریفه زیر، به این نوع خلافت اشاره دارد: «پروردگارت بی نیاز و مهربان است اگر بخواهد، همه شما را می برد سپس هر کس را بخواهد جانشین شما می سازد» (انعام، ۱۳۳).^۳ «سپس شما را جانشینان آنها در روی زمین - پس از ایشان - قرار دادیم تا ببینیم شما چگونه عمل می کنید» (یونس، ۱۴).^۴ «هر گاه سربچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می آورد پس آنها مانند شما نخواهند بود» (محمد، ۳۸).^۵

و همچنین آیات شریفه متعددی مصادیقی از این گونه خلافت را ذکر می نماید: «اما آنها او را تکذیب کردند! و ما، او و کسانی را که با او در کشتی بودند، نجات دادیم و آنان را جانشین (و وارث کافران) قرار دادیم (یونس، ۷۳).^۶ «و به یاد آورید هنگامی که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد» (اعراف، ۶۹).^۷ و نسبت به افرادی که ثابت بر دین حق الهی اند، چنین وعده می دهد: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را بخشید» (نور، ۵۵).^۸

مرتبه سوم: استخلاف قائد و رهبری ربانی و خدایی که از بقیه قومش و سایر افراد بشری ممتاز و ترجیح داده شده؛ و خلافت الهی متوجه وی گردیده است. جانشینی که از سوی او فساد در زمین و

۱. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ.

۲. وَ اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً.

۳. وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُدْهِبْكُمْ وَ يُسْتَخْلَفَ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ.

۴. ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ.

۵. إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ.

۶. فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفَلَكَ وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ.

۷. اذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ.

۸. وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ.

خونریزی رخ نخواهد داد. خداوند متعال در شأن حضرت داود عليه السلام می‌فرماید: «ای داوود! ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن» (ص ۲۶ / ۱).
از میان این سه سطح خلافت، معمولاً کاربرد سوم در میان مسلمین مشهورتر است و خلافت وصف است برای حکومت‌هایی که نبی الهی جانشین خداوند برای اداره جامعه است.

مفهوم شناسی امامت

الف) امامت در لغت

امام به کسر الف، بر وزن فعال به معنای کسی است که مورد پیروی است و یا طریق و راه (طریحی، ۱۳۶۶ ج ۶، ص ۱۰). هر کس یا چیزی که در کارها به او اقتدا شود ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۵۷). امام عالمی که به او اقتدا می‌شود و یا امام کسی است که در نماز به او اقتدا می‌شود (فیومی، بی تا، ص ۲۳).^۲ همچنین رهبری عمومی (ریاسة العامة) و رهبری مسلمانان (ریاسة المسلمین)، دو معنایی است که برخی از لغت‌شناسان، برای واژه امامت بیان کرده‌اند (افرام البستانی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۷).

ب) امامت در اصطلاح قرآنی

در قرآن، امام در معانی متعدد به کار رفته است و اصولاً با معنای لغوی آن هماهنگ است. واژه امام در قرآن هم به صورت مفرد و هم به صورت جمع به کار رفته است.
در آیات شریفه ذیل، امام به صورت مفرد به کار رفته است.
«ما از آن‌ها انتقام گرفتیم و این دو قوم لوط و ایکه سر راه شما آشکار است» (حجر، ۷۹). «همه چیز را در کتاب آشکار کننده‌ای برشمرده‌ایم» (یس، ۱۲).^۳ کتاب موسی پیشوا و رحمت بود» (هود، ۱۷)^۱ «خداوند

۱. یا داوودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى.

۲. الامام العالم المقتدی به والامام، من یؤتم به فی الصلوة،

۳. وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ.

به او فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم» (بقره، ۱۲۴).^۲ «و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (نشانه‌های آن را بیان کرده) و این کتاب هماهنگ با نشانه‌های تورات است در حالی که به زبان عربی فصیح و گویاست تا ظالمان را بیم دهد و برای نیکوکاران بشارتی باشد» (احقاف، ۱۲)^۳ «و ما را برای پرهیزگاران پیشوا گرداند» (فرقان / ۷۴).^۴ «به یاد آورید روزی که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم» (اسراء، ۷۱)^۵

و در آیات دیگری، امام به صورت جمع به کار رفته است مانند: «با پیشوایان کفر پیکار کنید» (توبه، ۱۲)^۶ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند» (انبیاء، ۷۳).^۷ «مستضعفان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دادیم» (قصص، ۵).^۸ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دعوت می‌کنند» (قصص، ۴۱)^۹ «از آنان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند» (سجده، ۲۴)^{۱۰}

شباهت‌های مقام امامت و خلافت

با توجه به معنای امامت و خلافت، در برخی موارد شباهت‌هایی دارند که عبارت‌اند از:

۱. جعل الهی در خلافت و امامت

۱. كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً.
۲. قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ
۳. وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِّسَانِ عَزِيزٍ لِّنَذِرِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ
۴. وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا.
۵. يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أَنَسٍ بِإِمَامِهِمْ.
۶. فَقَاتِلُوا أَمَّةَ الْكُفْرِ.
۷. وَجَعَلْنَاهُمْ أَمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا.
۸. وَ نَجْعَلُهُمْ أَمَّةً وَ نَجْعَلُهُمُ الْوَارِثِينَ
۹. وَجَعَلْنَاهُمْ أَمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ.
۱۰. وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا.

آیات قرآن خلافت را به جعل الهی می‌داند. از جمله: «ای داوود! ما تو را خلیفه و (نماینده خود) در زمین قرار دادیم پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن» (ص / ۲۶).^۱

همچنین امامت که یکی از مناصب مهم الهی می‌باشد، مشروعیت آن به جعل و تشریع الهی است و لذا خداوند واژه جعل را برای امامت به کار برده است «به خاطر آوردی هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود و او به‌خوبی از عهده این آزمایشات برآمد خداوند به او فرمود من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم ابراهیم عرض کرد از دودمان من نیز امامانی قرار بده خداوند فرمود پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقام‌اند» (بقره، ۱۲۴)^۲

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند و انجام کارهای نیک و برپاداشتن نماز و ادای زکات را به آن‌ها وحی کردیم و تنها ما را عبادت می‌کردند. «ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم» (قصص، ۵)^۳ «و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند چون شکیبایی نمودند و به آیات ما یقین داشتند» (سجده، ۲۴)^۴

علاوه بر آیات، روایات نیز مؤید این سخن است که امامت نیاز به جعل الهی دارد، به عنوان نمونه: امام رضا می‌فرماید: «آیا فکر کردید که قدر و جایگاه امامت در امت را می‌دانید و آیا فکر کرده‌اید در امامت اختیار امت دخیل است به‌درستی که امامت قدر و منزلتی بزرگ دارد و شأنی عظیم و مکانی بلند مرتبه، بنابراین هم در تعیین امام و هم در انتصاب خلیفه، راهی جز انتصاب الهی وجود ندارد و امامت و خلافت الهی فقط با جعل خداوند معنا و مشروعیت می‌یابد» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۵، ص ۱۲۱)^۵

۱. یا داوود! جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ.

۲. وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.

۳. وَتَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.

۴. وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ.

۵. هَلْ يَعْرِفُونَ قَدْرَ الْإِمَامَةِ وَ مَحَلَّهَا مِنَ الْأَمَّةِ فَيَجُوزَ فِيهَا اخْتِيَارُهُمْ إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدَرًا وَ أَعْظَمُ شَأْنًا وَ أَعْلَى مَكَانًا وَ أَمْنَعُ جَانِبًا وَ أَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَانِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ.

۲. علم خلیفه و امام

قبل از ورود به بحث علم، شاید این سؤال به ذهن آید که با توجه به مبنای مورد بحث در این رساله که خلافت الهی تشکیکی است، این صفت مربوط به کدام یک از مراحل است و آیا همه مراحل خلافت الهی دارای علم‌اند و یا این صفات را فقط برخی از مراحل دارا می‌باشند؟

در پاسخ باید گفت که علم، سرچشمه منصب خلافت است و خلیفه الهی به میزان بهره‌مندی از علم، خلافت او شکل می‌گیرد، فعلیت می‌پذیرد و توسعه می‌یابد.

به عبارت دیگر: منصب خلافت با علم پیوند وثیق یافته است؛ و خلافت مقوله‌ای تشکیکی است و فاصله‌ای از قوه محض تا فعلیت محض را در می‌نوردد و این فاصله، با علم پیموده می‌شود و به هر میزان که دانش انسانی گسترده‌تر گردد، خلافت الهی فعلیت می‌یابد و ارتقا پیدا می‌کند.

در اینکه منظور از علم حضرت آدم علیه السلام به اسماء چیست، مفسران نظریات گوناگونی دارند (طبرسی، ۱۳۷۲، ص ۱۸۰).

علامه طباطبایی می‌فرمایند: «جمله (علم آدم الاسماء) اشعار دارد بر اینکه اسماء نامبرده و یا مسماهای آنها موجوداتی زنده و دارای عقل بوده‌اند، که در پس پرده غیب قرار داشته‌اند و به همین جهت علم به آنها غیر آن نحوه علمی است که ما با اسماء موجودات داریم» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۱۷)

آیت‌الله مکارم می‌فرماید «مسلم است که منظور تعلیم کلمات و نام‌های بدون معنا به آدم نبوده است چرا که این افتخاری محسوب نمی‌شده است بلکه منظور دادن معانی این اسماء و مفاهیم و مسماهای آنها بوده است» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ج ۱ ص ۱۷۶).

در حدیثی از امام صادق علیه السلام است که از حضرت پیرامون این آیه سؤال شد و حضرت فرمود: «منظور زمین‌ها، کوه‌ها، دره‌ها و بستر رودخانه‌ها می‌باشد سپس امام ۷ به فرش که زیر پایشان پهن بود نظر افکندند و فرمودند حتی این فرش هم از اموری بوده که خدا به آدم تعلیم داد» (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ج ۱ ص ۱۷۶، به نقل از تفسیر مجمع‌البیان).

ملاصدرا می‌گوید: «همه حقایق عالم از اسماء الله است و معنای آموزش اسماء به آدم این است که خداوند احوال و آثار همه اجناسی را که خداوند آفریده، به آدم ارائه داده و او را از آن‌ها آگاه کرده است» (صدر المتألهین، ۱۳۶۶، ج ۲ ص ۳۲۰)

میبدی می‌گوید: «اهل اشارت گفته‌اند مقتضی عموم آن است که خداوند نام‌های آفریدگار و آفریدگان را به آدم آموخت و آدم با دانستن نام‌های آفریدگان بر فرشتگان برتری یافت و آگاهی او از نام‌های آفریدگار سری میان وی و حق بود که فرشتگان نمی‌دانستند سپس ثمره آگاهی از نام آفریده در حق آدم این بود که مسجود فرشتگان شد و ثمره علم به نام‌های آفریدگار آن بود که به مشاهده حق رسید و کلام حق را شنید.» (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۱ ص ۱۳۷)

و در آیه دیگر، از علم خلیفه خداوند چنین یاد شده است: خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ فرید و به او بیان را آموخت.

مفسران ذیل آیه شریفه می‌گویند: منظور از آیه شریفه حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام و تعلیم اسماء الهی بر او می‌باشد.

ابن عباس وقتاده گفته‌اند معنای آیه شریفه این است که خداوند اسماء همه اشیاء و همه لغات را به آدم آموخت به گونه‌ای که حضرت آدم به هفتاد هزار لغت تکلم می‌نمود که برترین آن لغات عربی بود و گفته شده انسان اسم جنس است و از این اسم جنس همه مردم اراده شده است و اینکه خداوند می‌فرماید (بیان را به انسان آموخت) یعنی نحوه سخن گفتن و نوشتن و خط را بر طبق معیارهای صحیح که همان علم و فهم درست باشد به او آموخت.

با توجه به مطالب فوق، معلوم می‌شود خلیفه الهی، باید از علم گسترده‌ای برخوردار باشد.

از سوی دیگر امامان نیز مسئولیت خطیر هدایت مردم به سمت سعادت و کمال و نیز مدیریت جوامع انسانی را بر عهده دارند و لذا باید از دانش گسترده‌ای برخوردار باشند تا بتوانند این مسئولیت را به‌خوبی به انجام برسانند و علاوه باید علم آنان از خطا و شک مصون باشد تا مردم بتوانند به آنان اعتماد کنند و هدایت ایشان را بپذیرند و در حاکمیت امامان به اهداف مادی و معنوی خویش برسند.

از این رو خداوند طالوت را با برتری در دانش و نیروی فراوان برای حاکمیت بنی اسرائیل برگزید. «و پیامبرشان به آن‌ها گفت: «خداوند (طالوت) را برای زمامداری شما مبعوث کرده است». گفتند: «چگونه او بر ما حکومت کند، با اینکه ما از او شایسته‌تریم و او ثروت زیادی ندارد؟!» گفت: «خدا او را بر شما برگزیده و او را در علم و (قدرت) جسم، وسعت بخشیده است. خداوند، ملکش را به هر کس بخواهد، می‌بخشد و احسان خداوند، وسیع است و (از لیاقت افراد برای منصب‌ها) آگاه است» (بقره، ۲۴۷).^۱

و هم‌چنین خداوند اولوالأمر را مرجع علمی مسلمانان در تشخیص حق و باطل معرفی می‌نماید و به آنان فرمان می‌دهد تا در هنگام دریافت گزارش‌ها به اولوالأمر به عنوان صاحبان آگاهی و علم مراجعه کنند. «و هنگامی که خبری از پیروزی یا شکست به آن‌ها برسد، (بدون تحقیق،) آن را شایع می‌سازند در حالی که اگر آن را به پیامبر و پیشوایان- که قدرت تشخیص کافی دارند- بازگردانند، از ریشه‌های مسائل آگاه خواهند شد» (نساء، ۸۳).^۲

علامه طباطبائی می‌فرماید «کلمه اولی الامر در جمله: وِإِلَىٰ أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ، مراد از آنان همان اولی الامر در جمله: أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا الرَّسُولَ و أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ است» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۵ ص ۲۲).
اطاعت از اولوالأمر واجب است همان‌طور که اطاعت از رسول بر مردم واجب بود این سخن بدین معناست که اولی الامر افرادی هستند که چون گفتارشان به کتاب خدا و سنت برگشت می‌کند، بر شما واجب است که از آنان اطاعت نمایید چنان‌که از خدا و رسول باید اطاعت نمود.
چنین افرادی که سخن آنان مانند خدا و رسول خدا است جز ائمه معصومین نیستند. چه اینکه غیر ایشان، تمامی سخنان و رفتارشان به خدا و سنت رسول باز نمی‌گردد.

بنابراین امام محمدباقر علیه السلام می‌فرماید «منظور از اولی الامر معصومان هستند» (عروسی‌حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۲۳).

۱. وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَةً مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
۲. وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَثْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ

در حدیث دیگری جابر از پیامبر اسلام (صلی الله) پرسید: در آیه شریفه که اطاعت اولی الامر با اطاعت خدا و رسولش مقرون شده است، منظور از اولوالامر چه کسانی هستند؟ پیامبر (صلی الله) پاسخ می‌دهند که مراد از آن، ائمه: هستند. (عروسی‌حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۹۹).

روایات متعدد دیگری که در ذیل آیات شریفه فوق وارد شده است و منظور از اولی الامر را مشخص نموده که اهل بیت پیامبر (صلی الله) هستند. (عروسی‌حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۵۰۲ - ۴۹۹).
بنابراین اولوالامر افرادی هستند که علم خود را از مبدأ هستی که خداوند باشد می‌گیرند و عالم به همه حقایق هستی هستند.

همین‌طور می‌توان به آیات شریفه‌ای استدلال کرد که خداوند به مؤمنین دستور می‌دهد در مشکلات و مسائل علمی به اهل ذکر مراجعه نمایند.

«و پیش از تو، جز مردانی که به آن‌ها وحی می‌کردیم، نفرستادیم، اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید تا تعجب نکنید از اینکه پیامبر اسلام از میان همین مردان برانگیخته شده است» (نحل، ۴۳).^۱
اهل ذکر چه کسانی هستند؟

محمد بن مسلم می‌گوید: «درباره آیه (فاستلوا اهل الذکر) از امام صادق علیه السلام پرسیدم که منظور چه کسانی هستند حضرت فرمودند: منظور از ذکر قرآن است و اهل ذکر اهل بیت پیامبر هستند که روز قیامت درباره آن‌ها مردم مورد سؤال واقع می‌شوند (عروسی‌حویزی، ۱۴۱۵، ج ۳ ص ۵۵).

عن ابی جعفر علیه السلام «درباره آیه (فاستلوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون) از قول پیامبر اسلام می‌فرمایند که حضرتش فرمود: ذکر من هستم و اهل ذکر ائمه: هستند» (همان، ج ۳، ص ۵۶).

امام صادق

«و شاء می‌گوید از امام رضا (علیه السلام) نسبت به آیه اهل ذکر پرسیدم حضرت فرمودند ما اهل ذکر هستیم و مردم نسبت به ما مورد سؤال واقع می‌شوند و شاء پرسید یعنی از مردم درباره شما سؤال می‌شود حضرت فرمودند جمله حقی بر زبان جاری کردی» (همان، ج ۳، ص ۵۶)

۱. و ما ارسلناک من قبلک الا رجلاً نوحی الیه فاستلوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون

از روایات فوق معلوم می‌شود که منظور از اهل ذکر امامان معصوم هستند.

همچنین در قرآن کریم تعبیراتی از قبیل ﴿الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (آل عمران، ۷) و یا تعبیر «و من عنده علم الكتاب» (رعد، ۴۳) و یا کسانی که به آنان علم داده شده است «الذین اوتوا العلم» (عنکبوت، ۴۹) ذکر شده است که با مراجعه به روایات در می‌یابیم که منظور امامان و اهل بیت پیامبر هستند.

همچنین در روایات نیز برای علم امام جایگاه بسیار والایی در نظر گرفته شده است به گونه‌ای که حضرت علی علیه السلام در وصف علم امامان می‌فرمایند «آنان مایه حیات علم و مرگ جهل می‌باشند حلم و بردباری‌شان از میزان علمشان حکایت می‌کند و سکوت‌های به موقعشان از توأم بودن حکمت با منطق آنها خبر می‌دهد» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۷، ص ۱۸۵؛ کلینی، ۱۳۶۵، ح ۸، ص ۳۸۹، مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۲۶۶).

۳. دوری خلیفه و امام از گناه

در خلافت الهی یادآور شدیم که خلیفه الهی نمی‌تواند غوطه‌ور در گناه باشد و الا سنخیتی بین خلیفه و مستخلف عنه وجود نخواهد داشت. خلیفه الهی کسی است که در مأموریت خویش مظهري برای مستخلف عنه است؛ و به هر میزان که انسان بتواند آن را در خویش محقق کند، خلافت الهی را تحقق بخشیده است. این مطلب مستفاد از آیات شریفه است: انی جاعل فی الارض خلیفه (بقره، ۳۰) و ﴿يَا دَاوُودُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَكَاتَّبِعِ الْهُوٰى﴾ (ص، ۲۶).

در آیه نخست، مستخلف عنه خدا است و طبیعی است که خلیفه الهی باید مرآت مستخلف عنه خود باشد، همچنین در آیه شریفه دوم، نشانه خلافت الهی حق مدار بودن و عدم پیروی از هوی نفس است و در غیر این صورت هیچ بهره‌ای از خلافت الهی نخواهد داشت بنابراین با توجه به اینکه خداوند حضرت داود را برای خلافت خویش در زمین جعل نمود معلوم می‌شود که حضرت داود از لغزش‌ها و خطاها مصون بوده است.

آیات شریفه دیگری از قرآن کریم، فضائلی را برای حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام برمی‌شمرد که همگی دالّ بر چنان جایگاهی برای حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام می‌باشد.

۱. دمیده شدن روح خدا در حضرت آدم، پس چون آن (عنصر) را معتدل بیارایم و در آن از روح خویش بدمم همه بر او سجده کنید. (حجر، ۲۹)^۱

۲. آفریده شدن به دست خدا. خدا به شیطان فرمود ای ابلیس تو را چه مانع شد که به موجودی (با قدر و شرافت) که من به دو دست (علم و قدرت) خود آفریدم سجده کنی (ص، ۳۸-۷۵)^۲

۳. مسجود ملائکه شدن. بر آدم سجده کنید (بقره، ۳۴، اعراف، ۱۱، اسراء، ۶۱، کهف، ۵۰)^۳

۴. برگزیده خدا بودن (آل عمران، ۳۳)^۴

۵. نخستین خلیفه خدا در روی زمین بودن (بقره، ۳۰)^۵

۶. نخستین آورنده دین و شریعت (طه، ۱۲۳)^۶

۷. آموزگار فرشتگان بودن (بقره / ۳۳)^۷

علامه طباطبایی می‌فرماید: از فضائل آدم عَلَيْهِ السَّلَام دمیده شدن روح خدا در اوست که دلیل کرامت و شرافت به شمار می‌رود و همین امر باعث شد تا ملائکه به سجده بر وی فرمان داده شوند چون این روح حامل تمام فضیلت‌ها بود. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۲۵)

ملاصدرا درباره‌شان و منزلت حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید مقام خلیفه‌الله بودن حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام، مقام مسجودیتش برای ملائکه، تعلق روح به بدنش در عالم آسمان بعد از عالم اسماء به واسطه لطیفه حیوانی که

۱. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ.

۲. وَ قَالَ يَا ابْلِيسَ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ.

۳. اسجدوا لآدم.

۴. وَ اِنَّ اِلَهَ اصْطَفَىٰ اٰدَمَ وَ نُوْحًا وَ اٰلَ اِبْرٰهِيْمَ وَ اٰلَ عِمْرٰنَ عَلٰی الْعٰلَمِيْنَ

۵. اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَهٗ

۶. قَالَ اهْبِطْ مِنْهَا جَمِیْعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا یَاْتِیْنٰكُمْ مِّنِّیْ هٰذِیْ فَمَنْ اَتَّبَعَ هٰذِیْ فَلَا یَضِلُّ وَّلَا یَشْقٰی.

۷. قَالَ یَا اٰدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ

بین روح عقلانی و بدن ظلمانی واسطه شد و هبوط او به عالم زمین و تعلقش به بدن کثیف ظلمانی که مرکب از اضداد است نشان از شأن و منزلت آدم ۷ دارد. (صدر المتألهین، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۸۰)

با توجه به فضائل و ویژگی‌های فوق، فاصله آدم از گناه به‌طور خاص اثبات می‌شود و به‌طور عام این آیات شامل همه خلیفه‌های بالفعل الهی می‌شود.

همچنین آیات شریفه قرآن بر عصمت امام و فاصله او از گناه و لغزش دلالت صریح دارد «خدا به او گفت من تو را به پیشوایی خلق برگزینم ابراهیم عرض کرد به فرزندان من چه؟ فرمود عهد من به مردم ستمکار نخواهد رسید» (بقره، ۱۲۴)^۱

مفسرین با استناد به آیه فوق، عصمت را برای امام لازم می‌دانند و لزوم عصمت را این گونه تبیین می‌کنند که امام مقتدا و رهبر است و اقتدای به او واجب است و اگر امام معصیت کند، بر آدمیان نیز از باب لزوم اطاعت از امام، معصیت واجب خواهد بود و این امر محال است زیرا معصیت ممنوع است و جمع فعل و ترک غیرممکن است لذا عصمت واجب است تا این محذور پیش نیاید. (فخررازی، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۳۶-۳۷؛ شفایی، ۱۳۵۷، ص ۱۳-۱۳۶).

و با توجه به واژه ظالم، معلوم می‌شود که حتی اگر یک لحظه هم کسی مرتکب معصیتی شود داخل در ظلم شده است و طبیعتاً معصوم نخواهد بود.

علامه طباطبایی می‌گوید: به‌درستی که مراد به ظالمین در قول خداوند متعال کسی است که ظلمی از او صادر شود هر چند آن‌کس، یک ظلم و آن هم ظلمی بسیار کوچک مرتکب شده باشد. حال چه اینکه آن ظلم شرک باشد و چه معصیت، چه در همه عمرش باشد و چه در ابتدا باشد و بعد توبه کرده و صالح شده باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۷۴)

در این آیه شریفه، (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...) (نساء، ۴) اطاعت از اولوالأمر در ردیف اطاعت پیامبر و اطاعت پیامبر در ردیف اطاعت خدای سبحان قرار گرفته است و

۱. قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ

چون اطاعت خدا به صورت مطلق واجب است، بنابراین اطاعت پیامبر و اولوالأمر نیز به طور مطلق واجب است و لازمه وجوب اطاعت مطلق، عصمت است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۳۸۹-۳۹۸).

مؤلف کنزالفوائد می‌گوید: به درستی که امام اسوه است در امور دنیا و دین و تبعیت از او را خداوند واجب دانسته است بنابراین واجب است که جایز ندانیم خطا و گمراهی را بر او و الا لازم می‌آید که خدا امر کرده باشد ما را به تبعیت از کسی که معصیت‌کار است. (کراجکی، ۱۴۱۰، ص ۱۶۱).

علاوه بر آیات قرآن، روایات نیز بر عصمت امامان: دلالت دارد که ذیلاً به یک نمونه اشاره می‌کنیم:

امام رضا ۷ در مقام بیان اوصاف امام می‌فرماید: امام از گناهان، پاک و از عیوب مبرا است... و امامان معصوم هستند، خداوند آن‌ها را تأیید نموده و به ایشان توفیق می‌دهد و در راستی و درستی پا بر جا نگه می‌دارد و از خطا و لغزش در امان می‌باشند. (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۰۳)

دلایل عقلی بر عصمت ائمه:

برای عصمت امامان، دلایل متعدد عقلی بیان شده است که تنها به دو دلیل اشاره می‌نمایم، گرچه اندیشمندان شیعه در اثبات عصمت امامان دلایل گوناگونی ارائه نموده‌اند. (حلی، بی تا، ص ۱۸۴؛ حلی، ۱۴۰۹، ص ۱۶۵)

۱. اگر امام مانند سایر افراد بشر معصوم نباشد، چه بسا ممکن است که در اثر نداشتن عصمت، خطا و اشتباهی در دین و اجزاء احکام آن مرتکب شود یا در فهم مطلبی، ناتوان باشد و از خود چیزی به دین ببندد و به خدا نسبت دهد یا چیزی را که خداوند او را مأمور به ابلاغش کرده ترک کند و به مردم نرساند و یا در حکمی به واسطه هواهای نفسانی یا امور دنیایی بر خلاف عدالت رفتار کند در این صورت اطمینان مردم از او سلب می‌شود. بنابراین، فلسفه وجود امام اقتضا می‌کند که رهبر و امام امت باید فردی باشد که امتیازی بر دیگران داشته و هیچ‌گاه به سراغ آلودگی و گناه نرود و هرگز اشتباه و خطایی برایش پیش نیاید.

۲. وجوب اطاعت مطلق از امام مقتضی عصمت او است: طبق دستور خداوند اطاعت از امام ۷ واجب است، اگر امام معصوم نباشد اجتماع نقیضین لازم می‌آید. با این توضیح که وقتی مردم امام را آلوده به گناه می‌بینند، از جهت این که گناهکارند نباید از آن‌ها تبعیت کنند و از طرفی چون امام بوده اطاعت و تبعیت از

او واجب است. در نتیجه بین دو امر حد ناقض (واجب و حرام) دچار خواهد شد؛ و انجام دو امر ناقض در آن واحد محال است پس به ناچار باید امام معصوم باشد. (شفایی، ۱۳۵۷، ص ۱۳۶-۱۳۵؛ بقره، ۱۲۴)

۴. مرجعیت علمی خلیفه و امام

قرآن بعد از آنکه جریان تعلیم اسماء به حضرت آدم را تبیین می‌نماید، این نکته را متذکر می‌شود که خداوند به حضرت آدم دستور داد، ملائکه را از اسماء آگاه ساز و به تعبیری آدم معلم فرشتگان شد و آنان را نسبت به اسماء آگاه ساخت یعنی ملائکه از اسماء اطلاعی نداشتند و حضرت آدم آنان را از آن باخبر ساخت و در نتیجه مرجعیت علمی خلیفه الهی یعنی حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام را اثبات می‌نماید.

«گفت آدم فرشتگان را به حقایق این اسم‌ها آگاه کن و چون آدم آگاهشان ساخت خدا به ملائکه فرمود

نگفتم به شما که من می‌دانم غیب آسمان‌ها و زمین را و آنچه آشکار یا نهان کنید می‌دانم». (بقره، ۳۳)^۱

هم‌چنین در مورد مرجعیت علمی امامان در قرآن کریم، چنین آمده است. ما پیش از تو، جز مردانی که به آنان وحی می‌کردیم، نفرستادیم! اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید. (انبیاء، ۷)^۲

آیه شریفه فوق مؤید این نکته است که در مشکلات علمی خود باید به اهل ذکر مراجعه کرد و سابقاً اشاره شد که منظور از اهل ذکر در قرآن کریم، ائمه معصومین هستند، بنابراین کسی که مقام امامت الهی را دارا باشد مرجع علمی مردم در مشکلات خواهد بود و مردم باید در مسائل علمی خود به آن‌ها مراجعه نمایند.

علامه طباطبائی در این باره می‌فرماید: آیه شریفه (فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ) (ارشاد به حکم عقل است که عقل، عقلاً را ملزم می‌کند به اینکه اگر در فنی جاهل بودند به عالم آن فن رجوع کنند، بدون اینکه حکم خود را به طایفه معین اختصاص داده باشد. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص: ۲۶۲)

۱. قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَغْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ.

۲. وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ.

از طرفی، با توجه به اینکه علوم ائمه نشأت گرفته از دانش بی‌پایان الهی است و نقص و خطایی در آن راه ندارد، ائمه: ما را توصیه نموده‌اند که علم خالی از شوائب و اوهام را از آن‌ها دریافت نماییم که روایات متعددی بر این موضوع دلالت دارد.

۱. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: به شرق و غرب بروید هیچ دانش صحیح نخواهید یافت مگر آن‌که از نزد ما خاندان بیرون آمده باشد. (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۳۹۹)

۲. امام صادق می‌فرماید: هر گاه در پی دانش صحیح بودی آن را از اهل بیت فراگیر. (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۲۶، ص ۱۵۸)

۳. امام حسین علیه السلام می‌فرماید: ماییم آنان‌که علم به کتاب خدا و بیان آنچه در آن است نزد ماست هیچ‌یک از بندگان خدا دانستنی‌ها و داشته‌های ما را ندارد چرا که ما رازداران خداوندیم. (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۵۲)

۴- در زیارات آمده است: خداوند علوم و معارف اسلامی را به سبب ولایت‌پذیری شما به ما آموخته است. (ابن بابویه، ۱۴۱۶، ج ۲، ص ۶۱۶؛ ابن مشهدی، ۱۴۱۹، ص ۵۳۳)

بنابراین مرجعیت علمی امامان بدین معناست که امامان پیشوایان دینی امت می‌باشند و معدن علوم و اسرار نبوی نزد ایشان موروث بوده و هر مسلمانی موظف است که جایگاه رفیع آنان را باور داشته باشد و در دین به ایشان رجوع و اصول و فروع و سلوک خود را از آنان فراگیرد.

نتیجه

در این نوشتار در پی شباهت‌های امامت و خلافت الهی بودیم برای این مهم ابتدا اقسام امامت در قرآن و لغت بررسی قرار گرفت و سپس ارتباط آن با امامت الهی تبیین گردید شباهت‌های امام و خلیفه الهی که عبارتند از (جعل الهی، علم فراعادی امام و خلیفه الهی، عصمت امام و خلیفه، مرجعیت علمی خلیفه و امام) مطرح و در هر قسمت برای اثبات این وجه شباهت‌های، آیات و روایاتی به عنوان موید ذکر گردید. همچنین مصادیق، نسبتی که میان امامت و خلافت الهی به لحاظ منطقی برقرار می‌باشد نسبت عموم و

خصوص مطلق است یعنی هر امامی خلیفه الهی است اما هر خلیفه‌ای امام نیست لذا دائره خلافت از امامت گسترده تر است.

منابع

۱. ابن المنظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). *لسان العرب*، چاپ سوم، بیروت: دار صاد.
۲. ابن شهر آشوب، مشیر الدین ابی عبدالله محمد بن علی. (۱۳۷۶ هـ ش). *مناقب ال ابی طالب*، نجف اشرف: مکتبه الحیدریه.
۳. ابن مشهدی، محمد بن جعفر. (۱۴۱۹ هـ ق). *المزار الکبیر*، قم، نشر دفتر انتشارات اسلامی.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۴۱۶ هـ ق). *من لا یحضر الفقیه*، قم: نشر دفتر انتشارات اسلامی.
۵. فراهیدی، عبدالرحمن خلیل بن احمد. (۱۴۰۸ هـ ق). *العین*، بیروت: بی جا.
۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲). *المفردات فی غریب القرآن*، محقق صفوان عدنان داوودی، چاپ اول، بیروت: دارالعلم الدار الشامیه.
۷. مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰ هـ ش). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران: نگاه.
۸. سیاح، احمد. (۱۳۳۰ هـ ق). *فرهنگ جامع عربی فارسی مصور*، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات کتابفروشی اسلام.
۹. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۰). *تفسیر تسنیم*، قم: اسراء.
۱۰. افرام البستانی، فواد. (۱۳۸۱ هـ ش). *المعجم الوسیط*، ترجمه بندر ریگی، محمد، قم: انتشارات اسلامی.
۱۱. طریحی، فخرالدین. (۱۳۶۶). *مجمع البحرین*، تحقیق و تصحیح سید احمد، حسینی، ج ۶، چاپ دوم، تهران: مکتبه المرتضویه.
۱۲. الفیومی، احمد بن محمد بن المقرئ الفیومی. (بی‌تا). *مصباح المنیر فی غریب شرح الکبیر للرافعی*، چاپ سوم، مؤسسه دارالهجره.
۱۳. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۱ هـ ق). *الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب.

۱۴. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ ه.ش). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۱۵. طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ ه.ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۴ ه.ق). *بحار الانوار*، بیروت: موسسه الوفاء.
۱۷. رشید الدین میبدی، احمد بن ابی سعد. (۱۳۷۱ ش). *کشف الاسرار و عدة الابرار*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۸. صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۶). *تفسیر القرآن الکریم*، قم: انتشارات بیدار.
۱۹. عروسی حویزی، علی بن جمعه. (۱۴۱۵ ه.ق). *تفسیر نور الثقلین*، قم: انتشارات اسماعیلیان.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵ ه.ش). *اصول کافی*، تهران: دارالکتب الاسلامی.
۲۱. حر عاملی، محمد بن حسن بن علی. (۱۴۰۹ ه.ق). *وسائل الشیعه*، قم: موسسه ال بیت.
۲۲. رازی، فخرالدین محمد بن عمرو التمیمی. (۱۴۲۱ ه.ق). *تفسیر الکبیر او مفاتیح الغیب*، بیروت: ناشر داراحیاء التراث العربی.
۲۳. شقایب، محسن. (۱۳۵۷). *شئون ولایت ایران*، چاپ اول، بیجا.
۲۴. کراجکی، ابوالفتح. (۱۴۱۰ ه.ق). *کنز الفوائد*، قم: انتشارات دار الزخائر.
۲۵. حلی، جمال الدین حسن بن یوسف. (بیتا) *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق آیت الله حسن زاده املی.
۲۶. حلی، جمال الدین حسن بن یوسف. (۱۴۰۹ ه.ق). *الالفین فی امامه مولانا امیرالمومنین*، چاپ دوم، قم: انتشارات دار الهجره.

نقش عامل حسد در غضب خلافت امیر المومنین علیه السلام

مجتبی شیدائی^۱

سید حامد باقری^۲

چکیده

حسد از خصائص نفسانی است که در طول تاریخ عامل بسیاری از جنایات و تحولات اجتماعی بوده است. فضائل حضرت علی (ع) بر کسی پوشیده نیست و همین زمینه حسادت بعضی از صحابه را نسبت به ایشان فراهم آورد. مسئله اصلی این است آیا حسد از عوامل تأثیرگذار در غضب خلافت وی بوده است؟ طبق آنچه در برخی از منابع اهل سنت و نیز کتاب شریف «نهج البلاغه» نقل شده است یکی از علل مهم روی گردانی صحابه از علی علیه السلام در امر خلافت، حسادتی بود که وجود آنها را فراگرفته بود آنها نمی توانستند تحمل کنند که علی علیه السلام فضیلت خلافت مسلمین را نیز به عهده گیرد.

کلیدواژه

حسد، فضائل، حضرت علی، خلافت، غضب.

۱. فارغ التحصیل رشته کلام اسلامی، مدرسه علمیه عالی نواب، مشهد مقدس (نویسنده مسئول).

۲. دانش پژوه سطح چهار کلام اسلامی، مدرسه علمیه عالی نواب، s.hamedbaqeri@gmail.com

مقدمه

حوادث و رخدادهای بعد از رحلت پیامبر و نزاع در مسئله خلافت از جدی‌ترین و پرچالش‌ترین مباحث در عرصه پژوهش‌های تاریخی و کلامی است. در تحلیل این رخدادها از نگرش‌های مختلف، نظریات گوناگونی بیان شده است اما در این بین آنچه اهمیت دارد پاسخ به این سؤال است که شد بعد از رحلت پیامبر چگونه عده‌ای توانستند قضیه خلافت الهی را از مسیر خود منحرف کنند؟ آیا این رخداد صرفاً بر اثر یک حادثه اتفاقی بوده یا زمینه و ریشه‌هایی در زمان حیات پیامبر داشته که بعد از رحلت ایشان بروز کرد؟ برای پاسخ به این سؤال، باید بسیاری از مسائل تاریخی، فرهنگی و اجتماعی حاکم بر زمان پیامبر را تحلیل و بررسی کرد که مجال گسترده و پژوهشی عمیق می‌طلبد؛ اما ما در این پژوهش فقط به یکی از عوامل بسیار مهم که حسد است می‌پردازیم که به نظر نگارنده نقش بسزایی در حوادث بعد از رحلت پیامبر داشته است و هدف این پژوهش واکاوی ابعاد مختلف حسادت بعضی صحابه نسبت به جایگاه و مقام حضرت علی در زمان پیامبر است که همه بر اساس اسناد و مدارک معتبر تاریخی و روایی اهل سنت است.

ضرورت این پژوهش از این منظر است که اهل سنت شیعه را متهم می‌کند که نسبت به قضیه خلافت نگاهی کینه جویانه و احساسی نسبت به صحابه دارند و ما برای دفع این اتهام از اسناد معتبر مورد قبول خودشان این مطلب را اثبات خواهیم کرد که حسادت بعضی صحابه توهم نبوده و در واقعیت تاریخی فراوان اتفاق افتاده است لذا ضروری است به این بعد قضیه توجه ویژه‌ای شود زیرا نپرداختن به آن زمینه اتهام زنی به تشیع را قوی‌تر می‌کند.

شیوه پژوهش به صورت کتابخانه‌ای و مراجعه به منابع اصیل روایی و تاریخی و مبتنی بر تحلیل و توصیف است.

در موضوع زمینه‌های غصب خلافت آثار گرانسگی تألیف شده است که هر کدام مزیت‌های خاص خود را دارد ولی در این پژوهش با عنوان و جهت‌دهی تازه مسئله حسد به صورت ویژه بررسی شده است. مفهوم شناسی حسد:

طبق آنچه در «مفردات راغب» و «مصباح المنیر» و سایر کتب مربوطه ذیل این لغت آمده است؛ حسد یعنی اینکه انسان نعمتی را در فردی ببیند و آرزو در زوال آن نعمت داشته باشد چه آن نعمت به او برسد و چه به او نرسد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ص ۲۳۲)

تعریف اصطلاحی حسد تفاوتی با تعریف لغوی آن ندارد. مرحوم نراقی در کتاب «جامع السعادت» در

تعریف حسد می‌نویسد:

«حسد عبارت از آرزوی رخ بستن نعمت‌های خدای متعال از برادر مسلمان است؛

نعمت‌هایی که به صلاح آن برادر مسلمان است».

حسد در متون دینی

حسد در متون دینی ما به بیماری تشبیه شده است که جسم انسانی را می‌آزارد و روح آدمی را به زنجیر می‌کشد و عقل را می‌گیرد به‌گونه‌ای که حسود یک حالت ضد منطق پیدا می‌کند؛ آرزو می‌کند نعمت محسود از بین برود هرچند به او نرسد و یا اینکه به او صدمه‌ای وارد شود. آنچه محبوب اوست این است که نعمت محسود از بین برود و در این راه ممکن است دیوانه‌وار عقل و دین خود را زیر پا بگذارد (نراقی، بی‌تا، ج ۲ ص ۱۹۸).

جاحظ از علماء مطرح اهل سنت در کتاب «الرسائل» خود در ذیل عنوان تفاوت‌های بین حسد و دشمنی

می‌نویسد:

۱. «حسادت امری پنهانی است درحالی‌که عداوت، آشکار است.

۲. «حسد» در مراتب «الأدنی فالأدنی و الأخص فالأخص» بروز می‌یابد، به‌گونه‌ای که

محسود هر چه به حاسد نزدیک‌تر باشد، حسد نسبت به او قوی‌تر است.

۳. «حسد»، بدتر از «دشمنی» است، زیرا «دشمنی» فقط از کارها و امور آدمیان منشأ

می‌گیرد، اما حسد فراتر از آن، نسبت به هر چیزی حتی امرِ خداوندی نیز بروز می‌یابد،

چنان‌که مثلاً از مشاهده زیبایی ناراحت شود که امری خدادادی است، هیچ‌گاه دشمنی به

وجود نمی‌آید، ولی حسد پدیدار می‌شود». (جاحظ، بی‌تا، ص ۷۳)

نمونه‌هایی از کارکرد حسد

گزارش‌های دینی نمونه‌های متعددی از نقش ویرانگر حسد را در خود جای داده است؛ داستان حسادت قابیل به هابیل که در قرآن کریم مطرح شده است یکی از این نمونه‌هاست. قابیل به دلیل حسادتی که نسبت به هابیل دارد، در نهایت او را به قتل می‌رساند. درس عبرت و هشدار بزرگی که این واقعه به جامعه انسانی می‌دهد این است که حسد ممکن است کار را به جایی برساند که برادری به دلیل حسادت، برادرش (بابینکه هر دو فرزند پیامبرند) را به قتل برساند.^۱ (مائده، ۳۰-۲۷)

نمونه دیگر که بازهم مورد توجه قرآن کریم بوده، داستان حضرت یوسف علیه السلام است به گونه‌ای که خدای متعال یک سوره را اختصاص به داستانی داده است که عنصر اصلی ضد اخلاقی داستان از حسادت شروع می‌شود. یوسف علیه السلام به جرم محبوبیتی که نزد پدرش یعقوب علیه السلام داشت مورد حسادت برادران خود قرار می‌گیرد و این حسادت چنان برادران را مدهوش می‌کند که سلاله پیامبری خود را فراموش می‌کنند و تصمیم بر قتل نوجوانی با چهره‌ای الهی و معنوی که برادرشان هست، می‌گیرند.^۲ (یوسف-۹-۷)

نمونه دیگری که در قرآن کریم مطرح شده است مربوط به حسادت اهل کتاب نسبت به مسلمانان است.

۱. «وَأَنزَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَفْقَهُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِكَ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * إِنِّي أُرِيدُ أَنْ نَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (مائده: ۲۷ تا ۳۰) و داستان دو پسر آدم را به درستی بر ایشان بخوان، هنگامی که [هر یک از آن دو]، قربانی‌ای پیش داشتند. پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل) گفت: «حتماً تو را خواهم کشت. (هابیل) گفت: خدا فقط از تقوایندگان می‌پذیرد * اگر دست خود را به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی، من دستم را به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم، چرا که من از خداوند، پروردگار جهانیان می‌ترسم * من می‌خواهم تو با گناه من و گناه خودت [به سوی خدا] بازگردی و در نتیجه از اهل آتش باشی و این است سزای ستمگران. پس نفس [آواره] اش او را به قتل برادرش ترغیب کرد و وی را کشت و از زیانکاران شد. *

۲. «لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُتَعَلِّلِينَ * إِذْ قَالُوا لِيُوسُفَ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ غُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * اقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَظْهِرُوا أَرْضَكُمْ يَحْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ» (یوسف: ۷ تا ۹) به راستی در [سرگذشت] یوسف و برادرانش برای پرسندگان عبرت‌هاست. * هنگامی که [برادران او] گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما - که جمعی نیرومند هستیم - دوست داشتنی‌ترند. قطعاً پدر ما در گمراهی آشکاری است. * [یکی گفت]: یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیاندازید تا توجه پدرتان معطوف شما گردد و پس از او مردمی شایسته باشید. *

طبق نص قرآن کریم، اهل کتاب به دلیل حسادتی که نسبت به مسلمانان دارند، آرزو می‌کنند مسلمانان از دین خود برگردند و کافر شوند.^۱ (بقره/۱۰۹) در آیه دیگری از قرآن کریم، حسادت یهودیان نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان مورد توجه واقع شده است. در این آیه فضیلت الهی که شامل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیروانش شده علت حسادت یهودیان معرفی شده است.^۲ (نساء/۵۳) در ادامه تأثیرگذاری عنصر حسادت در مخالفت با وصایت رسول خدا صلی الله علیه و آله مورد بررسی قرار می‌گیرد.

فضائل و کمالات علی بن ابیطالب علیه السلام زمینه‌ساز حسادت

بدیهی است هر صاحب نعمتی در معرض محسود واقع شدن است؛ علی بن ابیطالب علیه السلام بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی را دارا بود، فضائل ایشان به قدری بود که دیگران آرزو می‌کردند تنها یکی از آن فضائل را داشته باشند (نیشابوری، بی‌تا، ج ۴ ص ۱۸۷۰) بر این بیفزایید جوانی ایشان را، جوانی که انبوهی از فضائل را در خود جای داده که به قول ابن ابی الحدید هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌ها را بپوشاند؛ بدیهی است این امر، زمینه حسادت بسیاری از صحابه را نسبت به ایشان فراهم می‌آورد.

ابن حجر در جلد دوم کتاب «الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقه» در بخش فضائل علی علیه السلام می‌نویسد:

«فضائلی که برای ایشان بیان شده است آن قدر رفیع و بی‌شمار است که احمد بن

۱- «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ الْحَقُّ فَاعْتَدُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (بقره: ۱۰۹) بسیاری از اهل کتاب آرزو دارند که شما را از ایمان به کفر برگردانند به سبب رشک و حسدی که در نفس خود بر ایمان شما برند بعد از آنکه حق بر آنها آشکار گردید، پس (اگر ستمی از آنها به شما رسید) در گذرید (و مدارا کنید) تا هنگامی که فرمان خدا برسد، که البته خدا بر هر چیز قادر و تواناست.

۲- «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (نساء: ۵۴) بلکه حسد می‌ورزند با مردم (یعنی پیامبر و مسلمین) چون آنها را خدا به فضل خود برخوردار نمود. که البته ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنها ملک و سلطنتی بزرگ عطا کردیم.

حنبل می گوید: برای احدی از صحابه، فضائلی همچون فضائل علی بن ابیطالب بیان نشده است. در ادامه می نویسد: من در این کتاب به چهل فضیلتی که مشهورتر است اکتفا می کنم و البته ادعا نمی کنم فضائل ایشان محدود به این چهل مورد می شود.» (هیتمی، بی تا، ج ۲ ص ۳۵۳)

او فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام را بر اساس منابع دست اول و معتبر اهل سنت بازگو می کند. به دلیل رعایت اختصار تنها به ترجمه چند مورد از فضائلی که در این کتاب اشاره شده است پرداخته می شود.

۱. پیامبر اکرم در غزوه تبوک علی ابیطالب علیه السلام را جانشین خود در مدینه قرارداد. علی علیه السلام عرضه داشت: ای رسول خدا! آیا مرا در بین زنان و خردسالان می گذاری؟! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا راضی نمی شوی که نسبت به من همچون نسبت هارون به موسی باشد مگر اینکه پس از من پیامبری نمی آید؟ (همان ص ۳۵۴)

۲. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جریان غزوه خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدای متعال با دستان او این قلعه را می گشاید، خدا و رسولش او را دوست می دارد و او نیز خدا و رسولش را دوست می دارد. مردم با یکدیگر در این باره گفتگو می کردند که کدام یک از آنان فردا پرچم را به دست خواهد گرفت؟ و چون فردا شد هرکسی با این امید که علم به دست وی داده شود به نزد رسول خدا آمدند.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی کجاست؟ گفته شد: او از چشمانش رنج می برد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را به نزد من بیاورید، آنگاه رسول خدا، آب دهان خود را بر دو چشم علی علیه السلام مالید و دیدگان آن حضرت بهبود یافت چنان که گویا اصلاً هیچ دردی نداشته است، سپس پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به علی علیه السلام

اعطاء فرمود. (همان)

۳. عایشه از پیامبر نقل می‌کند: محبوب‌ترین مردان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی

بن ابیطالب علیه السلام بود. (همان)

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم فرمود: هر کس من مولای او هستم پس

علی مولای اوست پس خداوندا دوست بدار کسی را که او را دوست بدارد و دشمن

بدار کسی که او را دشمن بدارد. (همان ص ۳۵۵)

۵. و فرمود: علی از من است و من از علی. (همان ۳۵۶)

۶. و نیز فرمود: من شهر علم هستم و علی درب آن پس هر کس اراده علم کند پس

باید از درب آن وارد شود. (همان ص ۳۵۷)

۷. و همچنین فرمود: علی با قرآن است و قرآن با علی این دو از هم جدا نمی‌شوند

تا اینکه بر حوض وارد شوند. (همان ص ۳۶۱)

برای روشن شدن جایگاه بلند علی ابیطالب علیه السلام در بین صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنچه تاکنون

ذکر شد بسنده می‌شود. در قسمت بعدی بحث به مستندات پرداخته می‌شود که حاکی از حسادت صحابه

نسبت به امیرمومنان است.

مستندات حسادت صحابه (به‌ویژه قریشی) نسبت به اهل بیت علیهم السلام (به‌ویژه امام علی علیه السلام)

مستند اول:

ابن حجر در کتاب «الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقه»، در بخش فضائل امام علی

علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (نساء/۵۴) می‌نویسد:

«طبق نقلی که ابوالحسن مغازلی دارد امام محمدباقر علیه السلام در باره مصداق کسانی

که مورد حسادت مردم واقع شده‌اند می‌فرماید: به خدا سوگند منظور از کسانی که

مورد حسادت واقع شده‌اند، ما هستیم.» (هیتمی ج ۲ ص ۴۴۴)

بررسی:

این روایت بر این نکته دلالت می‌کند که اهل بیت علیهم السلام به دلیل موهبت‌های الهی و فضائل بی‌شماری که داشتند مورد رشک و حسادت دیگران واقع شده‌اند.

مستند دوم:

در «سنن ترمذی» آمده است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله سپاهی را به سرپرستی علی علیه السلام اعزام نبرد کرد، در سریه‌هایی که انجام شد علی علیه السلام کنیزی را برای خود برگزید، صحابه بر او خرده گرفتند و چهار تن از آن‌ها باهم پیمان بسته و گفتند: زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ملاقات کردیم، او را از کاری که علی علیه السلام کرده، آگاه خواهیم کرد.

منش مسلمانان این بود که وقتی از سفر برمی‌گشتند ابتدا به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رفتند و بر ایشان سلام می‌کردند و سپس روانه محل زندگی خود می‌شدند. وقتی که از سریه آمدند، بر پیامبر وارد شده و سلام کردند؛ یکی از آن چهار نفر برخاست و گفت: ای رسول خدا آیا بر علی علیه السلام ایراد نمی‌گیری که فلان کار و فلان کار را کرده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن فرد روی گرداند، سپس فرد دومی برخاسته و همان مطالب را تکرار نمود، رسول خدا صلی الله علیه و آله هم بار دیگر روی برگرداند. سومی همان سخنان را تکرار نمود و باز پیامبر صلی الله علیه و آله روی برگرداند. چهارمی هم مثل بقیه همان سخنان را بر زبان آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که غضب در چهره حضرتش نمایان بود، فرمود: از علی علیه السلام چه می‌خواهید؟ از علی علیه السلام چه می‌خواهید؟ از علی علیه السلام چه می‌خواهید؟ همانا علی از من است و من از علی و او

پس از من ولی هر مؤمنی است.» (ترمذی، بی تا، ج ۵، ص ۶۳۲)

بررسی:

گفتار مؤکد و مکرر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که سه بار می فرمایند: از علی علیه السلام چه می خواهید؟! (با علی علیه السلام چه کار دارید؟ چرا دست از سر او بر نمی دارید و مدام شکایت او را به من می کنید؟! حکایت از شدت اعتراض ها و اشکالات به علی بن ابیطالب علیه السلام دارد، از سوی دیگر این تعبیرات حاکی از تکرار شکایات و اعتراضاتی دارد که موجب شده است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین تعبیری به کار برده اند و سه بار فرمودند: از علی چه می خواهید؟! اگر بخش دیگری از مستندات تاریخی در کنار این مستند قرار داده شود، کینه یا حسادت معترضین کشف می شود. قطعه دیگر مستندات این است که احمد بن حنبل طبق نقلی که گذشت معتقد است فضائلی که برای علی بن ابیطالب علیه السلام نقل شده است بی نظیر است و برای احدی از صحابه نقل نشده است، اما با وجود این فضائل بازهم شکایت و بازهم اعتراض صحابه مطرح بوده است، اگر این نوع اعتراض ها و شکایت ها بر اساس اغراض نفسانی و نقایص اخلاقی نمی بود، دیگر وجهی برای تکرار آن نبود. البته ممکن است اشکال شود که اثبات این مطلب فرع بر این است که این اعتراضات بعد از نص و تأکید پیامبر به فضیلت ایشان باشد و حال اینکه چنین امری ثابت نیست؛ اما پاسخ این است که طبق شهادت منابع تاریخی فریقین علی بن ابیطالب علیه السلام از همان ابتدای بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کانون توجه و مفتخر به توصیف های ارزنده رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. (فیروزآبادی، ۱۳۹۲، ق، ج ۱)

مستند سوم:

حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» آورده است:

«ابی سعید خدری رضی الله عنه گفت: مردم شکایت علی بن ابیطالب علیه السلام را به رسول

خدا صلی الله علیه و آله رساندند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما در حالت یک خطیب

ایستاد. من شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته می فرمود: ای مردم از علی علیه السلام

شکایت نکنید به خدا سوگند او در ذات خدا و در راه خدا سخت می گیرد.» (حاکم

نیشابوری، ۱۴۱۱ ق، ج ۳، ص ۱۴۴)

بررسی:

این روایت حاکی از این است که شکایت از علی بن ابیطالب علیه السلام محدود به افراد خاصی نبوده است بلکه مربوط به تعداد قابل توجهی از صحابه بوده است. چراکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به تذکر فردی رو نمی آوردند، بلکه طبق آنچه ابوسعید خدری نقل می کند، پیامبر صلی الله علیه و آله در بین صحابه همچون خطیب، صحابه را خطاب قرار می دهد و جایگاه علی بن ابیطالب علیه السلام را به آنان گوشزد می کند تا مگر شکایت کنندگان هدایت شوند و بر علی علیه السلام خرده نگیرند.

مستند چهارم:

در کتاب «معجم ابن الأعرابی» باب «ی» آمده است:

«علی علیه السلام فرمود: از حسادت مردم به خودم نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکایت

بردم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! خشنود نیستی که اولین چهارنفری که وارد

بهشت می شوند من و تو، حسن و حسین باشند.» (البصری الصوفی، بی تا، ج ۱ ص ۳۰۰)

بررسی:

این روایت علاوه بر اینکه بر اصل وجود حسادت مردم نسبت به علی بن ابیطالب علیه السلام دلالت دارد، از شدت و وسعت این حسادت در بین مردم نیز حکایت دارد، زیرا این حسادت کما و کیفاً به قدری زیاد بوده است که موجب شده فردی همچون علی علیه السلام که عصاره مکارم اخلاقی است، بی تاب شود و شکایت به فردی همچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برد.

مستند پنجم:

محمد بن جریر طبری در «تاریخ الامم و الملوک» نقل می کند:

«عمر بن خطاب، خطاب به ابن عباس گفت: ای ابن عباس! پدر تو عموی پیامبر

است و تو پسر عمّ پیامبر. چه شد که قوم و قبیله شما از شما روی گرداندند؟! چه شد

که شما را برای خلافت انتخاب نکردند؟!

ابن عباس گفت: نمی دانم.

عمر گفت: من می دانم؛ آن ها خوش نداشتند شما بر آن ها حکومت کنید.

ابن عباس گفت: چرا چنین است درحالی که ما برای آن ها مایه خیر و نیکی هستیم!

عمر گفت: خدایا پیامرزا! کراحت دارند از اینکه هم پیامبری و هم خلافت در خاندان

شما باشد تا سبب فخر و مباهات شما گردد. شاید تو بگویی ابوبکر این کار را کرد! نه

به خدا قسم، ولی ابوبکر عاقلانه ترین کاری را که به دستش رسید، انجام داد.

در روایتی دیگر عمر بن خطاب به عبدالله عباس چنین گفت: ای ابن عباس! می دانی

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله چرا قوم شما (قریش) از شما روی گرداندند؟!

ابن عباس می گوید: نخواستم پاسخ این پرسش را بدهم، بنابراین گفتم: اگر سبب آن

راندانم، امیرالمؤمنین (عمر) مرا آگاه می سازد؟

عمر گفت: آن ها از این کراحت داشتند که در خاندان شما (بنی هاشم) خلافت را با

نبوّت جمع کنند (یعنی آنکه هم نبوّت در خاندان شما باشد و هم خلافت) و آنگاه شما

بر قوم و قبیله خود فخر و مباهات کنید. بدین سبب قریش برای خود خلیفه انتخاب

کرد و در انتخاب خود راه راست پیمود و موفق شد.

ابن عباس می گوید: گفتم: ای امیرمومنان! اگر اجازه می دهی و بر من غضب نمی کنی،

سخن بگویم.

عمر گفت: ابن عباس، بگو. ابن عباس ادامه می دهد:

ای امیرمومنان! اما اینکه گفتم قریش برای خود خلیفه اختیار کرد و در انتخاب خود

راه راست پیمود و موفق شد، [در جواب می‌گویم]: چنانچه قریش برای خود همان کس را که خدای عزّ و جلّ برای این کار برگزیده بود، انتخاب می‌کرد، راه راست را پیموده بود و موفق شده بود.

و اینکه گفتی: قریش کراحت داشت خلافت با نبوت در خاندان ما جمع شود، خداوند درباره قومی که کراحت داشتند چنین می‌فرماید: «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ»^۱ (محمد/۹)

(به سبب آنکه کراحت داشتند و نپسندیدند آنچه را که خدا نازل فرمود، خداوند عمل آن‌ها را محو و نابود کرد.)

عمر گفت: ای ابن عباس! به خدا قسم گفتارهایی از تو به من رسید که مایل نبودم آن گفتارها را تصدیق کنم؛ نباشد منزلت تو نزد من کاسته شود.
گفتم: ای امیرمومنان! آن گفتارها چیست؟ اگر حق باشد که نباید منزلت مرا نزد تو بکاهد؛ و اگر باطل باشد، مانند من باطل را از خود دور می‌کند.

عمر گفت: به من خبر رسیده که تو می‌گویی: به ما ظلم کردند و حسد ورزیدند و بدین سبب خلافت را از ما دور کردند!

گفتم: ای امیرمومنان! اینکه به ما ظلم شده است را هر دانا و نادانی فهمیده است؛ و اینکه به ما حسد ورزیده شد، ابلیس به آدم حسد ورزید و ما نیز فرزندان همان آدم هستیم.

عمر گفت: هیئات ای بنی‌هاشم! دل‌های شما پر از حسدی است که هرگز زایل

۱. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أُنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ

نمی‌شود و پر از کینه و ناخالصی است که هرگز زدوده نمی‌شود!

گفتم: آرام باش ای امیرمومنان! مگو قلب‌هایی که خداوند پلیدی را از آن‌ها زدوده و پاک ساخته، حسد و غلّ و غش دارند؛ چه آنکه قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از جنس قلب ما، بنی‌هاشم است.

عمر گفت: دور شو!

گفتم: دور می‌شوم.

و چون خواستم برخیزم، از من شرم‌زده شد و گفت: ابن عباس! بایست. به خدا قسم، من حقّ تو را مراعات می‌کنم و آنچه تو را خشنود می‌کند، دوست می‌دارم. گفتم: ای امیرالمؤمنین! من بر تو و بر هر مسلمانی حق دارم (به دلیل آنکه عموزاده پیامبر هستم). هر کس آن حق را رعایت کند، راه صواب پیموده و هر کس حقّ مرا ضایع سازد، پشت پا به بخت خود زده است.

پس از این گفتگو عمر برخاست و رفت.» (طبری، ۱۹۶۷ م، ج ۴، ص ۲۲۴-۲۲۳)

بررسی:

این نقل تاریخی به وضوح دلالت بر حسد تیره‌های مختلف قریش نسبت به اهل بیت علیهم السلام به ویژه امام علی علیه السلام دارد به گونه‌ای که عمر بی‌پروا علت اینکه خلافت از علی برتافته است را حسادت قریش معرفی می‌کند به این معنا که قریش نمی‌پذیرفتند هم خلافت و هم نبوت در یک‌خانه جمع شود و سبب مباهات بنی‌هاشم بر دیگران گردد.

مستند ششم:

مستندات که تاکنون ذکر شد همگی از کتب اهل سنت نقل شده است؛ این نه بدان معنا است که این موضوع مستندی از کتب شیعه نداشته باشد، بلکه به عکس در منابع شیعی مستندات فراوانی را می‌توان یافت

اما از آن رو که در این تحقیق تلاش می شود از منابع اهل سنت استفاده شود، به نقل مستندات از کتب اهل سنت پرداخته شده است؛ اما برای نمونه یک مستند از کتب شیعه مطرح می شود.

در «اصول کافی» بابی اختصاص داده شده است به موضوع «حسادت مردم به اهل بیت علیهم السلام» در ابتدای این باب حدیث ذیل نقل شده است:

{برید عجلی گوید:.... مراد آیه که فرمود: «بلکه به مردم حسد برند نسبت بدان چه خدا از فضل خود به آنها داده» ما هستیم مردمی که به ما حسد برند نسبت به آن مقام امامتی که خدا به ما داده و به همه مردم دیگر نداده، «محققاً به خاندان ابراهیم علیه السلام کتاب و حکمت دادیم و به آنها ملک بزرگی ارزانی داشتیم» می فرماید: از این خاندان رسولان و پیغمبران و امامان مقرر نمودیم، چطور از خاندان ابراهیم به این حقیقت اعتراف دارند و در خاندان محمد صلی الله علیه و آله منکر آن اند؟ ...} (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ج ۱ ص ۲۰۵)

حسادت از عوامل غصب خلافت

اینک پس از آنکه مستندات مذکور به خوبی روشن ساخت که علی بن ابیطالب علیه السلام مورد حسادت مردم بوده است، می بایست به بررسی پاسخ این پرسش پردازیم که آیا حسادت از چنان تأثیری برخوردار بوده است که باعث غصب خلافت و روی گردانی صحابه از علی بن ابیطالب علیه السلام شده باشد؟

با کنار هم نهادن بخش های مختلف تاریخی این احتمال قوت می یابد که اگر وصایتی از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مبنی بر جانشینی علی بن ابیطالب علیه السلام وجود داشته است و در عین حال صحابه زیر بار این وصایت نرفته اند، نقطه مرکزی و علت اصلی این مخالفت حسادت ورزیدن به علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است؛ اما این مستندات تنها به قوت احتمال می افزاید و نمی تواند نتیجه قابل اعتمادی به دست دهد، از این رو در ادامه به ذکر مستندات دیگری پرداخته می شود تا به این سؤال پاسخ داده شود که آیا واقعاً علت

روی گردانی آن دسته از صحابه‌ای که صحنه‌گردان ماجرا بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند، حسادت

به تیره بنی‌هاشم خصوصاً علی بن ابیطالب علیه السلام بوده است یا نه؟

مستند اول:

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از زبیر بن بکار نقل می‌کند:

«قبیله بنی تیم به خلافت ابوبکر فخر می‌کردند درحالی‌که عموم مردم شکی نداشتند که بعد رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلافت به علی بن ابیطالب علیه السلام می‌رسد، دراین‌بین، فضل بن عباس خطاب به قریش خصوصاً بنی‌تیم بانگ می‌زند که ما اهل بیت خلافت پیامبر را داشتیم نه شما، خلافت به دلیل کینه و حسادت‌هایی که در دل مردم بود از ما بازداشته شد.» (ابن ابی الحدید، ج ۶، ۱۳۸۳ ش، ص ۲۱)

مستند دوم:

ابن ابی الحدید از عبدالله عمر نقل می‌کند:

«روزی نزد پدرم بودم، مردمان در مجلس بودند پس سخن از شعر به میان آمد، پدرم گفت: بهترین شاعر عرب کیست؟ هرکسی فردی را معرفی می‌کرد ناگاه عبدالله بن عباس وارد مجلس شد و سلام کرد و نشست، پدرم گفت: فردی آگاه بر شما وارد شده است. از او پرسید: ای عبدالله چه کسی در عرب از همه شاعران برتر است؟ عبدالله پاسخ داد: زهیر بن ابی سلمی پدرم خواست شاهی بر این مدعا بیاورد و شعری از او بخواند. ابن عباس گفت: ایامیرمومنان این شاعر شعری دارد در مدح قومی از غطفان که معروف به بنی سنان هستند:

لو كان يقعد فوق الشمس من كرم قوم بأولهم أو مجدهم قعدوا

قوم أبوهم سنان حين تنسبهم طابوا و طاب من الأولاد ما ولدوا

أَنس إِذَا أَمَنُوا جَن إِذَا فَزَعُوا مَرْزُوعُونَ بِهَا لَيْل إِذَا جَهْدُوا

محسدون علی ما کان من نعم لا بنزع الله منهم ماله حسدوا

محتوای کلی شعری که ابن عباس می خواند این است: این قبیله دارای فضائل متعددی بودند که سایر قبیله ها بر آنها حسد می ورزیدند و دل به زوال نعمت های آنها داشتند.

عمر (پدرم) گفت: به خدا سوگند چقدر خوب شعر گفته است به نظر من این مدحی که در این شعر آمده است، شایسته هیچ کس نیست مگر اهل بیتی که از بنی هاشم هستند چون نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. ... عمر به ابن عباس گفت: آیا می دانی چه چیزی موجب شد مردم از شما روی گردان شوند، ابن عباس گفت: نه ایامیرمومنان! عمر گفت: لکن من می دانم قریش کراحت داشت که هم نبوت و هم خلافت در شما جمع شود. ...» (طبری ج ۴ ص ۲۲۳)

در این سند مطالبی را می توان ملاحظه نمود:

اول: ابن عباس با زیرکی در قبال درخواست عمر بن خطاب مبنی بر خواندن شعری از زهیر بن ابی سلمی شعری را می خواند که در آن قبیله بافضیلت معرفی شده که سایر قبیله ها به آن حسادت می کنند.

دوم: عمر بن خطاب تنها قبیله بنی هاشم را شایسته این شعر می داند.

سوم: با توجه به نکات بالا، عمر علت روی گردانی قریش از بنی هاشم را وجود همین فضائل می داند و می گوید: قریش نمی توانست تحمل کند که این همه خوبی در بنی هاشم جمع شده باشد از این رو مانع به خلافت رسیدن بنی هاشم (علی بن ابیطالب علیه السلام) شد.

به راحتی از کنار هم گذاشتن مطالب بالا می توان دریافت که علت مخالفت صحابه ی تأثیرگذار قریشی با خلافت علی ابی طالب علیه السلام حسادتی بوده که در دل داشته و نمی توانستند تحمل کنند که فضیلت خلافت

هم از آن علی ابن ابیطالب هاشمی باشد.

مستند سوم:

گفتگوی ابن عباس و عمر بن خطاب است (در مستند ششم قسمت قبل مورداشاره قرار گرفت)؛ در این قسمت تنها به بخشی از گفتگو که مرتبط با موضوع مدنظر است اشاره می‌شود:

«... عمر گفت: ای ابن عباس! به خدا قسم گفتارهایی از تو به من رسید که کراهت

داشتم آن گفتارها را تصدیق کنم؛ نباشد منزلت تو نزد من کاسته شود.

گفتم: ای امیرمومنان! آن گفتارها چیست؟ اگر حق باشد که نباید منزلت مرا نزد تو

بکاهد؛ و اگر باطل باشد، مانند من باطل را از خود دور می‌کند.

عمر گفت: به من خبر رسیده که تو می‌گویی: به ما ظلم کردند و حسد ورزیدند و

بدین سبب خلافت را از ما دور کردند!

گفتم: ای امیرمومنان! اینکه به ما ظلم شده است را هر دانا و نادانی فهمیده است؛ و

اینکه به ما حسد ورزیده شد، ابلیس به آدم حسد ورزید و ما نیز فرزندان همان آدم

هستیم.

عمر گفت: هیئات ای بنی‌هاشم! دل‌های شما پر از حسدی است که هرگز زایل

نمی‌شود و پر از کینه و غشی است که هرگز زدوده نمی‌شود!

گفتم: آرام باش ای امیرمومنان! مگو قلب‌هایی که خداوند پلیدی را از آنها زدوده و

پاک ساخته، حسد و غلّ و غش دارند؛ چه آنکه قلب پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از جمله قلب

ما، بنی‌هاشم است. « (همان)

مستند چهارم:

از قول امام علی علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود:

«مرا با قریش چه کار. به خدا سوگند، آن روز که کافر بودند با آنها جنگیدم و هم اکنون که فریب خورده‌اند، با آنها مبارزه می‌کنم. دیروز با آنها زندگی می‌کردم و امروز نیز گرفتار آنها هستم. به خدا سوگند! قریش از ما انتقام نمی‌گیرد جز به آن علت که خداوند ما را از میان آنان برگزید و گرامی داشت.» (شریف رضی، ۱۳۷۹ ش، خطبه

(۳۳)

نتیجه:

- ۱- حسادت یکی از آفات درونی بس خطرناک است که در انحرافات فردی و اجتماعی و احیاناً حوادث تاریخی نقش آفرین است.
- ۲- امیرمومنان علی علیه السلام در بردارنده فضائل بی‌شماری بودند که صحابه آرزو داشتند تنها از یکی از آن فضائل بهره‌ای می‌داشتند.
- ۳- در موارد متعددی برخی از صحابه حسادت‌های خود را نمایان می‌ساختند و به‌اندازه‌ای این موارد زیاد بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به افشاگری در سطح عمومی پرداختند.
- ۴- طبق آنچه در برخی از منابع اهل سنت و نیز کتاب شریف «نهج البلاغه» نقل شده است یکی از علل مهم روی گردانی صحابه از علی علیه السلام در امر خلافت، حسادتی بود که وجود آنها را فراگرفته بود آنها نمی‌توانستند تحمل کنند که علی علیه السلام فضیلت خلافت مسلمین را نیز به عهده گیرد.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی الحدید (۱۳۷۸-۱۳۸۳ ش)، شرح نهج البلاغه، قم: مکتبه آیه الله المرعشی.

۳. ابن اعرابی، ابوسعید. (بی تا). *معجم ابن الأعرابی*، تحقیق عبد المحسن حسینی، عربستان سعودی: دار ابن الجوزی.

۴. ابن الأثیر، عز الدین. (بی تا). *الکامل فی التاریخ*، بی تا، بیروت: دار صادر.

۵. ابن حجر هیتمی. (۱۹۹۷ م). *الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه*، تحقیق: عبدالرحمن بن عبدالله الترمذی و کامل محمد الخراط، چاپ اول، بیروت: مؤسسه الرساله.

۶. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله. (۱۴۱۱ ق). *المستدرک على الصحيحین*، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، چاپ اول، بیروت: دار الکتب العلمیه.

۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ ق). *مفردات الفاظ القرآن*، چاپ اول، بیروت: دار القلم.

۸. سید الرضی، محمد بن حسین. (۱۳۷۹ ش). *نهج البلاغه*، تحقیق: صبحی صالح، قم، چاپ اول، انتشارات مشهور.

۹. طبری، محمد بن جریر. (۱۹۶۷ م). *تاریخ الامم و الملوك*، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت: دار التراث.

۱۰. عز الدین، علی ابن الأثیر. (۱۳۷۱ ش). *الکامل فی التاریخ*، ترجمه: ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.

۱۱. فیروز آبادی، سید مرتضی. (۱۳۹۲ ق). *فضائل الخمسه من الصحاح الستة*، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلامیه.

۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ ق). *الکافی*، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیه.

۱۳. مصطفوی، حسن. (۱۴۳۰ ق). *التحقیق فی کلمات القرآن*، چاپ سوم، بیروت: دار الکتب العلمیه.

۱۴. نراقی، مهدی بن ابی ذر. (بی تا). *جامع السعادات*، چاپ چهارم، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

۱۵. نیشابوری، مسلم بن حجاج أبو الحسین القشیری. (بی تا). **صحیح مسلم**، تحقیق: محمد فؤاد عبد

الباقی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

شیوه‌های اهل بیت علیهم السلام در نقل و نشر حدیث

حسن خفاجه^۱

چکیده

در نشر حدیث، شیعه متفق القول هستند که از زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع شده و توسط اهل بیت علیهم السلام و پیروان آنها احادیث نقل، تدوین و نشر شده است. اما سوال اساسی این است که اهل بیت علیهم السلام چه روش هائی را در این راستا داشته اند؟ و این تحقیق در پی بر شمردن این روشها و بیان شواهد و ادله بر آنها می باشد. بر این اساس روشهایی که اهل بیت علیهم السلام بکار برده اند در سه محور کلی؛ کتابت، شفاهی و تعلیم شاگردان می توان خلاصه نمود. البته هر یک از این سه روش دارای زیر شاخه هایی می باشد که در این تحقیق به میزان لازم به آنها اشاره شده است.

کلید واژه ها

امامان شیعه، کتابت حدیث، میراث مکتوب، شاگردان امام صادق علیه السلام

۱. دانش پژوه سطح چهار حوزه علمیه نواب، مشهد مقدس، Khh1360@gmail.com

مقدمه

بین شیعه و اهل سنت در نقل و نگارش حدیث اختلاف وجود دارد و اکثر اهل سنت، معتقد اند نقل و کتابت احادیث -علی رغم موافقت رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان حیاتشان (معارف، ۱۳۸۷، ص ۴۶) با انگیزه های مختلف محدود و بلکه ممنوع شده است. (معارف، ۱۳۸۷، ص ۸۴) و چنین تفکری حدود یک قرن ادامه یافت و ثمره آن آسیب های به روایات رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد نمود.

اما به گواه بررسی های تاریخی، در خصوص حدیث شیعه مشکلات ذکر شده در حدیث اهل سنت، به وجود نیامد و فاصله صدور حدیث و کتابت آن به حدی نبود که متضمن تغییر چشمگیر در الفاظ حدیث یا تغییر فاحش در معانی آن و از این دو بالاتر، کثرت جعلیات گردد. لذا شیعه از زمان حیات پیامبر به نقل و نگارش حدیث اقدام نموده و هیچ گاه کتابت و نقل احادیث را منقطع نمی داند.

لذا ضرورت ایجاب می نماید که بررسی شود نشر احادیث شیعه با چه روشهایی صورت گرفته و اهل بیت علیهم السلام در حفظ، نقل و نشر احادیث چه شیوه ایی را بکار برده اند؟

پیشینه طرح این تحقیق به این نحو است که بطور پراکنده در منابعی از جمله: نقش ائمه در احیاء دین (علا مه عسکری)، اعیان الشیعه سید محسن امین عاملی، تاریخ تشیع رسول جعفریان، تاریخ حدیث شانه چی، تاریخ عمومی حدیث و .. وجود دارد، اما اثری مستقل که بزور ویژه به این مساله پرداخته باشد وجود ندارد و یا حداقل نگارنده این تحقیق به آن دست نیافته است.

بر این اساس در تحقیق حاضر بعد از اشاره به برخی مفاهیم اساسی به روشهایی که اهل بیت علیهم السلام در نشر احادیث برعهده داشته اند با شیوه ای توصیفی تحلیلی احصاء شده و شواهدی برای هر مورد ذکر گردیده است.

مفاهیم اساسی

اهل بیت علیهم السلام

واژه «اهل بیت» مرکب از دو کلمه است: اهل و بیت

اهل بیت در لغت: کسانی که در سایه پیوند خویشاوندی، در خانه‌ای به صورت مشترک زندگی می‌کنند.

در منابع لغوی عرب کلمه «اهل» بر نوعی رابطه و پیوند میان یک انسان با انسان یا با چیز دیگری دلالت

می‌کند؛ برای نمونه، در عربی، همسر را اهل مرد می‌شمارند، امت هر پیامبری اهل اویند و ساکنان خانه یا

شهر، اهل خانه یا شهرند. همچنین، پیروان هر دین و آیینی اهل آن دین‌اند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۱۸۶)

، اهل بیت در اصطلاح و عرف مسلمانان معنای خاصی دارد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۲)

مقصود از «اهل بیت» چه کسانی هستند؟

مقصود، پیامبر (ص)، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیهم السلام) هستند و دیگر افراد را شامل نیست.

روایات متضافر بلکه متواتر از پیامبر (ص) نشان می‌دهد که در این آیه، جز خود پیامبر (ص) و ساکنان خانه

فاطمه، احدی مقصود نیست و این روایات را گروهی از صحابه از پیامبر (ص) نقل کرده‌اند که برخی از

آنها عبارت‌اند از: ۱. ابوسعید خدری ۲. انس بن مالک ۳. ابواسحاق

حدیث شیعه

مقصود از حدیث شیعه، احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام است که از طرق

مورد قبول شیعه وارد شده. به اعتقاد شیعه امامان به عنوان جانشینان رسول خدا صلی الله علیه و آله از دو

ویژگی علم موهوبی و عصمت برخوردارند، لذا قول و فعلشان همانند قول و فعل پیامبر معتبر است رسول

خدا نیز در حدیث متواتر ثقلین، تمسک به آنان را توصیه کرده آن را عامل رهایی از گمراهی دانستند و در

نتیجه حجیت آنان را امضا فرمودند، از این رو شیعیان علاوه بر ثبت روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نگارش حدیث امامان علیهم السلام نیز پرداختند.

اهل بیت علیهم السلام و نشر احادیث

بطور کلی شیوه های نقل و نگارش احادیث از سوی ائمه علیهم السلام را می توان به سه شیوه؛ کتابت، نقل، تعلیم و تربیت خلاصه نمود که ذیلا آنها را به صورت فهرست وار اشاره می نمائیم و بعد از آن تفصیلا هر یک را ذکر و ادله و شواهد آنرا ذکر خواهیم نمود:

۱- کتابت و نگارش حدیث. و کتابت هم به صور ذیل قابل مشاهده می باشد:

الف) صحیفه، کتاب، مصحف و رساله ها که یا(راسا توسط امام علیه السلام نوشته شده یا به درخواست راوی و این اخیر یا تفقهها بوده یا به جهت امتحان امام علیه السلام بوده است).

ب) مکاتبه با اصحاب.

ج) بصورت صدور توقیع ها

۲- نقل احادیث بصورت شفاهی:

الف) عرضه

ب) ایراد خطبه

ج) سماع

د) قضاوت

ه) مناظرات

۳- تربیت و تعلیم شاگردان

الف) تعلیم شاگردان عام

ب) تعلیم شاگردان خاص

۱- بصورت وکالت

۲- بصورت تعلیم تخصصی در رشته خاص

روش اول: کتابت و نگارش حدیث

روش کتابت توسط علی علیه السلام

همراهی ۳۳ ساله امام علی (علیه السلام) با پیامبر (۱۰ سال قبل از بعثت به اضافه ۲۳ بعد از بعثت) و همراه و همراه بودن وی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) موجب اخذ و انتقال گنجینه عظیمی از معارف توسط ایشان به نسل بعد شد. علاوه بر نقل روایات رسول الله (صلی الله علیه و آله) سه مجموعه صحیفه، کتاب و مصحف امام علی (علیه السلام) نیز به صورت مکتوب وجود داشته است.

صحیفه امام علی (علیه السلام)؛ مجموعه‌ای کوچک از روایات پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است این مجموعه که در کتابهای اهل سنت بدان اشاره شده که همیشه همراه حضرت بوده است (مهدوی راد، ۱۳۸۸)

کتاب امام علی (علیه السلام)؛ مجموعه‌ای بسیار بزرگ بوده است که از ودائع امامت شمرده شده است و بعضی از ائمه (علیه السلام) آن را بر اصحاب خاص قرائت کرده و یا نشان داده‌اند (مهدوی راد، ۱۳۸۸)

مصحف امام علی (علیه السلام)؛ که همراه با تفسیر و نکات پیرامونی قرآن بوده است و در اختیار ائمه است (مهدوی راد، ۱۳۸۸)

به موارد فوق می‌توان کتابت نامه‌ها و مکاتبه با فرمانداران، قضات و ... را که در قالب توصیه‌ها یا تذکرات بوده اضافه نمود که بخش از آنها در نهج البلاغه سید رضی ره جمع آوری شده است.

البته کتابت حدیث توسط شاگردان امام علی (علیه السلام) نیز صورت می گرفته و از شاگردان خاص حدیثی حضرت علی علیه السلام می توان به ابورافع، عبدالله بن عباس، سلیم بن قیس، حارث اعور و ... اشاره کرد. امام علی علیه السلام از طریق این شاگردان به نقل و کتابت حدیث همت می گماردند.

مصحف حضرت فاطمه (علیها السلام)

این کتاب که از ودائع امامت شمرده شده است مجموعه‌ای از سخنان حضرت جبرئیل (علیه السلام) با حضرت فاطمه (علیه السلام) می باشد که توسط امام علی (علیه السلام) به نگارش درآمده است. در این مجموعه اخبار حوادث و رخدادهای آینده اهل بیت و ذریه حضرت فاطمه (علیها السلام) اشاره قرار گرفته صحیفه سجادیه

مهم ترین اثر به جای مانده از امام زین العابدین (علیه السلام) است که در ابتدا ۷۵ دعا بوده است و اکنون ۵۴ دعا در آن موجود می باشد.

رساله حقوق

مشهورترین میراث مکتوب ائمه رساله حقوق امام سجاد (علیه السلام) است که در آن پنجاه حق شمارش شده است.

رساله زهد

این رساله در زمان امام سجاد (علیه السلام) منتشر شد و نسخه ای از آن را ابوحمزه ثمالی در سفر به یمن مشاهده و خدمت امام عرضه کرد و امام آن را تایید فرمود.

علاوه بر میراث حدیثی باید به پایه گذاری مدرسه عظیم فرهنگی شیعی در دوران امام سجاد (علیه السلام) نیز اشاره کرد که این مدرسه در زمان امام باقر (علیه السلام) شکوفا گشت و در دوران امام صادق (علیه السلام) به اوج خود رسید. فقه، حقوق، معارف و تفسیر شیعی برگرفته از این مدرسه است.

میراث مکتوب حدیثی امام باقر و امام صادق (علیهما السلام)

شرایط مساعد فرهنگی با کوشش‌های صادقین (علیهما السلام) به بار نشست و میراث حدیثی گرانبهائی در ابواب مختلف تفسیر، فقه، عقاید، اخلاق و تاریخ را به مسلمین عرضه کرد برخی از آنها عبارت اند از:

تفسیر قرآن

امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) افزون بر سفارش به خواندن و تدبر قرآن، و نفی تفسیر به رأی به تفسیر (الکلبینی، ۱۳۷۵، ج ۸، ص ۵۳ و ص ۳۱۱، ح ۴۸۵) قرآن پرداختند و مفهوم و مصادیق آیات الهی را تبیین ساختند و در پاره‌ای موارد به تأویل آیات قرآنی نیز همت گماردند.

الصحیفه الصادقیه: عنوان کتابی است که دعا‌های امام صادق (علیه السلام) را در حدود یک هزار صفحه جمع‌آوری کرده است. آقای آل طعان تدوین‌کننده این کتاب است و آقایان باقر شریف قرشی و سید محمد کاظم قزوینی نیز یک جلد از کتابهای موسوعه الامام الصادق (علیه السلام) خود را به ادعیه امام صادق (علیه السلام) اختصاص داده‌اند.

از دیگر میراث‌های مکتوب امام صائِق علیه السلام می‌توان به: رساله الهلیلجه، توحید مفضل، نامه امام به عبدالله بن نجاشی والی اهواز و رساله معایش العباد و ... می‌باشند.

اصول اربعمائه

شیعیان از ابتدا منع تدوین حکومت را نادیده گرفتند و به سختی به نگارش مخفیانه احادیث همت گماردند. همین اهتمام سبب پیدایش مکتوباتی شد که از آن به اصل تعبیر می‌شود و با عنوان اصول اربعمائه جایگاهی خاص در میان احادیث شیعی دارد. مقصود از اصل نوشته‌ای است که نویسنده سخن معصوم (علیه السلام) را شخصاً و یا به واسطه راوی آن را شنیده است و برای اولین بار به صورت نگاشته درآورد. درباره تفاوت اصل با کتاب و رساله اقوال مختلفی وجود دارد که در کتابهای مفصل آمده است (آقا بزرگ الطهرانی،

۱۴۰۳، ج ۲، ص ۱۲۶) شایان ذکر است مجموع نوشته‌های حدیثی در عصر ائمه (علیه السلام) را تا شش هزار و ششصد کتاب برآورد کرده‌اند. مجموعه‌ای به نام الاصول الستة عشر اکنون در دست است که ادعای بازماندگی اصول اربعمائه را دارد ولی این ادعا ثابت شده نیست (مجله علوم حدیث، ۶، ص ۱۸، ۲۳۱ و ۱، ص ۱۲۳ - ۶۹)

مکاتبات با اصحاب

نوشتن و پاسخ خواست از امام از دوران امام صادق (علیه السلام) شروع و در زمان امام کاظم (علیه السلام) و ائمه متأخر گسترش یافت و نیز نامه‌های مستقیم امامان به برخی اصحاب مانند علی بن یقطین، حسین بن مختار در همین دوران انجام می‌گیرد (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۱۲)

نشر و تدوین در قالب «مسائل»

پرسش از نادانسته‌های فقهی و غیر فقهی از زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) در بین مسلمانان رواج داشت، اما از دوران امام باقر و امام صادق سؤال‌های تخصصی و مبناساز جایگزین پرسشهای خصوصی و تخصصی شد و افرادی مانند زکریا بن آدم، محمد بن سلیمان زراری، هارون بن مسلم، یعقوب بن یزید، یعقوب بن اسحاق و ... کتابی به نام مسائل داشته‌اند. مشهورترین کتاب با این نگارش از آن علی بن جعفر برادر کوچک‌تر امام کاظم (علیه السلام) است که امروزه به نام مسائل علی بن جعفر شهرت دارد.

امام رضا علیه السلام با توجه به فرصت پیش آمده در دوره مامون چند کار مهم از جمله همگانی کردن احادیث اعتقادی و تبدیل ایران به پایگاه تشیع اقدام نمودند. و میراث مکتوب ایشان در موضوعات اعتقادی (حدود پانصد روایت) (عزیز الله العطاردی الخبوشانی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۸۸-۲۵۶)، فقهی

(حدود یک هزار و صد حدیث)، تفسیر و مکتوباتی که به ایشان نسبت داده اند از جمله:

صحیفه الامام الرضاعلیه السلام، فقه الرضا و طب الرضا. از این سه صحیفه از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است و در میان قدما کتابی مشهور بوده است، چندان که فضل‌الله راوندی شرحی بر آن نگاشته است و نسخه‌های قدیمی آن نیز یافت می‌شود.

مکاتبه بصورت نگارش توقیع

شیوه نقل و نگارش حدیث همانگونه که ذکر شد از طریق وکلا و به گونه محدود، شیوه مکاتبه و نگارش توقیع، رجوع به عالمان دین به جای رجوع مستقیم به امامان از پیامدها و آثار رواج فرهنگ خاص تلقی معارف شیعی در زمان امامان سه‌گانه بود بعد از امام رضا علیه السلام بود صورت می‌گرفت و راه نقل و نگارش حدیث در دوران غیبت امام عصر (علیه السلام) و ارتباط با امام زمان صورت می‌گرفت. از طرفی هجرت علمایی مثل ابراهیم بن هاشم و برقی و ... از کوفه به قم موجب انتقال معارف حدیثی موجود در کوفه به قم گشت و با قوانین و شاخصه‌های حاکم بر مدرسه کوفه هماهنگ شد. و حدود سال سیصد هجری این مدرسه در اوج دوران علمی خویش بود که نتیجه آن نگارش کتابهایی همچون المحاسن، الکافی و من لا یحضره الفقیه بود.

روش دوم: نقل احادیث بصورت شفاهی

بصورت ایراد خطبه

علی علیه السلام برخی بیانات خود را حضوری و بصورت خطبه ایراد می‌نمودند، کما اینکه نمونه‌هایی آن آنها را می‌توان در کتاب شریف نهج البلاغه مشاهده نمود که بعد ها بصورت مکتوب به ما رسیده است. هم چنین روایتهای رسیده در قالب قضاوتهای علی علیه السلام از این مقوله می‌باشند.

و هکذا خطبه فدکیه که مشهورترین بخش از سخنان حضرت زهرا سلام الله علیها خطبه‌های ایشان است که پس از به تاراج رفتن خلافت در مسجد و منزل ایراد کرده‌اند. خطبه مشهور فدکیه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. تبیین معارف ناب، موقعیت‌شناسی، بیان نمودن جایگاه ولایت، فصاحت و بلاغت خاص و ... از ویژگیهای این خطبه است.

بیان مواعظ اخلاقی، احتجاج، دعا و مناجات

بیان مواعظ اخلاقی، احتجاج و مباحثه، دعا و مناجات امام حسین (علیه السلام) در صحرای عرفات، احادیث حماسی (در دوران قیام امام حسین (علیه السلام) در نقل و بسط احادیث از سوی امامین علیهما السلام صورت می‌گرفت.

بیشتر سخنان نقل شده از این دو امام مواعظ اخلاقی است که در جلسات خصوصی بیان می‌کرده‌اند. البته احادیث فقهی بسیار کمی نیز از آنان نقل شده است.

احتجاج و مباحثه با مخالفان اهل بیت که سعی در تنقیص امام علی (علیه السلام) داشتند در احادیث امام حسن (علیه السلام) گزارش شده است. کما اینکه ادعیه امام حسین (علیه السلام) مناجات حضرت علیه السلام در صحرای عرفات می‌باشد که از متون زیبا و بلند معرفتی شمرده می‌شود.

دوران شش ماهه قیام امام حسین (علیه السلام) پس از مرگ معاویه تا زمان شهادت حضرت ویژگی خاصی در تاریخ حدیث دارد. از این دوران احادیثی حماسی و سرشار از ابهت، عشق و اخلاص گزارش شده است که موجب اهتزاز روح و طرب معنوی است (عزیز الله عطاردی، ۱۳۷۳)

بیان مواعظ اخلاقی و اجتماعی در منبر

برخی متون منبر رسمی امام سجاد در مدینه را گزارش کرده‌اند که امام در آنجا مواعظ اخلاقی خود را در فرصتهای مناسب بیان می‌فرمود. اهمیت موعظه‌های امام وقتی شناخته می‌شود که بدانیم مدینه در آن روزگار بر اثر سلطه طولانی معاویه و سایر بنی امیه به پایگاهی برای لهو و لعب نامبردار شده و به مرکز غنا شهره گشته بود.

و بعد ها بعد از آماده شدن زمینه برای فعالیت‌های امامان صادقین علیهم السلام، شیعیان به خدمت امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) رسیده و احادیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سخنان ائمه (علیه السلام) را، که بازگویی احادیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود - یادداشت می‌کردند. مجالس علمی در مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله) - در منزل ائمه (علیه السلام) و در موسم حج و هر جا که فرصتی پدید می‌آمد برقرار می‌شد.

در مواردی دیگر ائمه (علیه السلام) به پرسش از اصحاب خود پرداخته و پس از آماده ساختن او برای یادگیری دقیق و عمیق معارف را برای او بیان می‌کردند.

هشام بن سالم می‌گوید: دخلت علی ابي عبد الله (علیه السلام) فقال لی: أتنتع الله؟ فقلت: نعم، قال: هات، فقلت: هو السميع البصير، قال: هذه صفة يشترك فيها المخلوقون. قلت: فكيف تنعته؟ فقال: هو نور لا ظلمة فيه، وحياء لا موت فيه، وعلم لا جهل فيه، وحق لا باطل فيه. فخرجت من عنده وأنا أعلم الناس بالتوحيد (طهرانی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص: ۳۴۰).

بصورت عرضه احادیث

محدث و فقیه بودن راوی موجب آن می‌گشت که احادیثی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه پیشین نقل شده و رواج یافته بود بر ائمه (علیه السلام) عرضه شده و بموجب تأیید، تصحیح و یا رد آن احادیث

شود؛ عبد المؤمن الانصاری می‌گوید: «قلت لأبی عبد الله علیه السلام: إن قوماً رَوَوْا أن رسول الله صلى الله عليه و اله قال: "إن اختلاف أمتی رحمۃ"؟ فقال: "صدقوا"، قلت: "إن كان اختلافهم رحمۃ فاجتماعهم عذاب"؟ قال: ليس حيث ذهب و ذهبوا، إنما أراد قول الله عزوجل: (فلو لا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا فی الدین و لينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون) فأمرهم أن ينفروا إلى رسول الله صلى الله عليه و اله و يختلفوا إليه فيتعلموا ثم يرجعوا إلى قومهم فيعلموهم، إنما أراد إختلافهم من البلدان لا إختلافاً فی دین الله، إنما الدین واحد» (طهرانی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص: ۳۴۰)

شیخ مفید (ره) درباره امام باقر (علیه السلام) می‌نویسد: و روی عنه معالم الدین بقایا الصحابه و وجوه التابعین و رؤساء فقهاء المسلمين و صار بالفضل علماً لاهله تضرب به الامثال و تصیر بوصفه الآثار (طهرانی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص: ۳۴۰)

شیخ مفید (ره) همچنین درباره امام صادق (علیه السلام) می‌نویسد: «نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الركبان و انتشر ذكره فی البلدان و لم ينقل عن أحد من أهل بيته العلماء ما نقل عنه و لا لقی أحد منهم من أهل الآثار و نقله الاخبار و لا نقلوا عنهم كما نقلوا عن أبي عبد الله علیه السلام فإن اصحاب الحديث قد جمعوا أسماء الرواة عنه من الثقات على اختلافهم فی الآراء و المقالات فكانوا أربعة آلاف رجل (طوسی، ج ۲، ص ۹)

بصورت مناظرات با فرقه ها و ادیان دیگر

با ورود امام رضا (علیه السلام) به خراسان احادیث شیعه منتشر شد و آنانی که به انگیزه شنیدن حدیث به کوفه و مدینه سفر می‌کردند به سوی خراسان رهسپار شدند و سخنان امام را می‌شنیدند و شاید بتوان گفت پیامد افزون شدن حضور روایات امام رضا (علیه السلام) در جوامع اهل سنت مشخص است، به گونه‌ای که احادیث امام رضا (علیه السلام) بیش از احادیث صادقین (علیهما السلام) در میان جوامع سنی یافت می‌شود

و برخی مانند احمد بن حنبل سند صحیفه امام رضا (علیه السلام) را بهترین سند دانسته است. و از همه مهمتر جلسات مناظرات مامون بود که با حضور علی ابن موسی الرضا علیه السلام و عالمان سایر فرقه های دیگر موجب نشر و نقل احادیث و بالخصوص فکر شیعه می شد.

روش سوم: تربیت و تعلیم شاگردان

تربیت و تعلیم شاگردان بصورت عام و خاص توسط ائمه انجام می گرفته که به نمونه هایی از آنها اشاره خواهیم نمود. بر این اساس روش سوم را می توان به صورت ذیل تقسیم نمود:

الف) تربیت شاگردان عام

ب) تربیت شاگردان خاص به دو صورت:

۱- تربیت به نحو وکالت و آموزش جهت دوران غیبت

۲- تعلیم در علوم خاص

تربیت شاگردان زبده در تخصص های مختلف

در زمانهای هر یک از امامان این شیوه را می توان کم یا زیاد ملاحظه نمود مثل نقل و نگارش حدیث در قالب تعلیم دعاها به برخی شاگردان خاص در زمان علی علیه السلام به کمیل یا تعلیم دعای ابوحمزه ثمالی و ...

اما این امر در زمان صادقین (علیهما السلام) به بعد عده ای خاص از راویان تمامی وقت خود را صرف تعلیم و تعلّم می نمودند. شاهد این بیان کلام محمد بن مسلم که اشاره به شنیدن ۴۶ هزار حدیث دارد نشانگر آن است که او چندین سال در حال دریافت معارف و احادیث از این دو امام بزرگوار داشته است.

زراره نیز می‌گوید: «من میان نماز ظهر و عصر به خدمت امام باقر (علیه السلام) می‌رسیدم تا سؤالات خود را مطرح کنم و کسی از اغیار مزاحم ما نباشد.

این گروه زبده که به بعضی از آنان در اصحاب اجماع اشاره شده است موجب رونق گرفتن حوزه‌های شیعی و رعایت سلسله مراتب علمی در مباحث شده‌اند.

کما اینکه صادقین علیهما السلام با توجه به فزونی شاگردان دانشمند خود آنان را برای به کارگیری صحیح از احادیث تربیت می‌کردند. و شیوه استنباط را به آنان آموختند و نیز از آنان می‌خواستند که هر گونه سخنی را به عنوان حدیث نپذیرند و موازین خاصی را برای پذیرش حدیث معرفی کردند.

وجود شاگردان مستعد و فقیه و متکلم، آمادگی آنان برای یادگیری و تحقیق در مسائل مختلف سبب شد که معارف شیعی از ژرفای خاصی برخوردار شود که در زمان های پیشین موجود نبود سؤالات بسیاری از افراد از جایگاه فقیهی صاحب نظر و آشنا به قوائد و مبانی بود مباحثات و نکته گیریهای و یا در خواست بیان بواطن قرآن از سوی زراره بن اعین و... از این گروه است.

مراجعات بسیار مردمان فقه شیعه را تنومند و مقتدر ساخت، به گونه ای که راویان فقیه همانند محمد بن مسلم مورد مراجعه بزرگان سنی همچون ابوحنیفه و شریک (قاضی کوفه) بودند. در چنین محیط دانش پژوهی ای است که امام باقر (علیه السلام) به ابان می‌فرماید: «إجلس فی مسجد المدینه و أفتِ الناس فأنی احب أن یری فی شیعتی مثلک» (الطوسی، ۱۴۱۷هـ ص ۵)

گسترش مناطق تحت نفوذ مسلمانان و آشنایی با فرهنگهای بیگانه از سویی و ترویج فرهنگ حاکم اموی از دگر سو شبهات بسیاری را پدید آورد که این دو امام با تربیت شاگردان خاص به دفاع از معارف اسلامی و پاسخ به شبهات پرداختند (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۱۰، ح ۱۰۸)

صفات باری، قضا و قدر، اراده الهی و موضوع امامت و تأکید بر منصوص بودن آن بخشی از احادیث اعتقادی صادقین (علیهم السلام) می‌باشد که از اینگونه شاگردان نقل شده است.

از طرفی بیان قواعد کلی و آموزش شیوهٔ اجتهاد نیز در میان احادیث امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) جایگاهی ویژه دارد. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نَلْقَى الْيَكْمَ الْأَصُولَ وَ عَلَيْنَا أَنْ تَفْرَعُوا (الحر العاملي، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۶۱، ح ۳۳۲۰۱) استصحاب، برائت، اصالة الحل، قاعده لا حرج و ... همگی از رهاورد احادیث این دو امام بزرگوار است.

امام صادق (علیه السلام) در هنگام رواج صوفی‌گری در میان اهل سنت یاران خود را با سلاح اخلاق و دعا تجهیز نمود و آنان را مزین به اخلاق الهی فرمود. مطالعه وصیت زیبای امام صادق (علیه السلام) به عبدالله بن جندب و تأمل در موارد اخلاق اجتماعی آن پیشنهاد می‌شود. (الحرانی، ۱۴۰۴، ص ۳۰۳ و ۳۰۴)

کمبود متون حدیثی که به سبب منع از نگارش حدیث پدید در میان اهل سنت پیش آمده بود سبب شد که بزرگان ۴ فرقه اهل سنت نیز از امام صادق بهره بردند که اینک از ابوحنیفه نقل شده است که «لولا السنتان لهلك نعمان» (طوسی، ص ۲۵) ابوحنیفه همچنین از علم محمد بن مسلم، صحابه خاص امام باقر (علیه السلام) که در کوفه سکونت داشت بهره می‌برد. و هکذا اسماعیل بن ابی‌زیاد، مشهور به سکونی، که روایتش در جوامع شیعی نیز نقل شده و موثق تلقی می‌شوند از این جمله اند.

وکالت دادن به اشخاص خاص

عدم دسترسی به امامان علیهم السلام، دوری مسافت شیعیان و دشواری ارتباط مستقیم با امام علیه السلام سبب گردید امامان علیهم السلام با مشابه‌سازی شرایط غیبت، فرهنگ مراجعه به عالم را جایگزین مراجعه به امام نمایند و در هر منطقه‌ای شخصی از طرف امام علیه السلام پاسخگویی به سؤالات و نیز حلّ و فصل خصومات را برعهده بگیرند. اینان پرسش‌های مردم را به امام علیه السلام می‌رساندند و پاسخ‌های امام علیه السلام را به مردم منتقل می‌کردند.

نتیجه

از مجموع گزاره‌هایی که بیان نمودیم بدست می‌آید که ائمه اهلبیت علیهم السلام در نشر حدیث روش‌هایی خاصی را بکار برده‌اند که در برخی روشها مثل کتابت و بصورت شفاهی همه مشترک‌اند و در برخی روشها مثل تربیت شاگردان بخاطر وجود زمینه‌های مساعد یا غیر مساعد برخی امامان توفیق بیشتری داشته‌اند. بر این اساس روشهای نقل و نگارش حدیث توسط اهلبیت علیهم السلام را می‌توان به سه صورت کلی؛ کتابت، نقل شفاهی و تعلیم و تربیت شاگردان بیان نمود و همه روشهای نشر حدیث را به این سه روش بر گرداند که در این تحقیق سعس نگارنده بر این سه امر بوده است.

منابع

۱. بحرانی، ابن میثم. (۱۴۱۷). *شرح نهج البلاغه*، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية.
۲. ابن المنظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴). *لسان العرب*، چاپ سوم، بیروت: دار صادر.
۳. حرانی، حسن بن علی. (۱۴۰۴ق). *تحف العقول*، تصحیح و تعلیق: علی اکبر الغفاری، عن آل الرسول، الطبعة الثالثة. قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
۴. حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۲۳ق). *الآلفین*، قم، المؤسسة الإسلامية.
۵. راغب الأصفهانی، أبو القاسم الحسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت: دار القلم، الدار الشامیة.
۶. زین العابدین، علی بن حسین (بی تا) *صحیفه کامله سجادیه*، ترجمه صدرالدین بلاغی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

۷. شیخ حر عاملی، محمد بن الحسن. (۱۴۱۴). *وسائل الشیعه*، تحقیق: مؤسسه آل البيت، الطبعة الثانية، قم: مؤسسه آل البيت.

۸. صدوق، محمد بن علی بن بابویه القمی. (۱۳۶۱ ش). *معانی الأخبار*، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

۹. طوسی، محمد بن حسین، الارشاد، *نرم افزار مکتبه الشامله*

۱۰. _____ رجال الطوسی، نرم افزار مکتبه الشامله

۱۱. _____ (۱۴۱۷). الفهرست، تحقیق: جواد القیومی، قم: مؤسسه نشر الفقاهه،

الطبعة الاولى، شماره ۶۱.

۱۲. طهرانی، آقا بزرگ. (۱۴۰۳). *الذریعة إلى تصانیف الشیعة*، بیروت: دارالاضواء، الطبعة الثالثة.

۱۳. عطاردی، عزیز الله. (۱۳۷۳). *مسند الامام المجتبی و مسند الامام الشهد عزیز الله*، تهران.

۱۴. _____ (۱۳۹۲). *مسند الامام الرضا علیه السلام*، الطبعة الاولى، تهران: مکتبه

الصدوق.

۱۵. _____ (۱۳۷۳). *مسند حضرت فاطمه (علیها السلام)*، تهران.

۱۶. علم الهدی، سید مرتضی. (۱۴۰۹). *الذریعة إلى حافظ الشریعة* تهران: دانشگاه تهران

۱۷. قرشی، باقر شریف، *حیاه الامام زین العابدین؛ در الاضواء*، لبنان:

۱۸. کلینی، محمد ابن یعقوب. (۱۳۷۵). *الکافی*، تهران: ولی عصر.

۱۹. مجله علوم حدیث، شماره ۶، ص ۱۸، ۲۳۱ و شماره ۱، ص ۱۲۳ - ۶۹.

۲۰. محدث بحرانی، *عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الایات و الاخبار و الاقوال*، قم:

مؤسسه الامام المهدی.

۲۱. معارف، مجید. (۱۳۸۷). *تاریخ عمومی حدیث*، تهران: کویر..
۲۲. محمد بن محمد بن نعمان الاکبری البغدادی، الشیخ المفید. (۱۴۱۳). *الارشاد*، تحقیق: مؤسسه آل البيت، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، الطبیعه الاولى، قم: المؤتمر الالفی للشیخ المفید.
۲۳. (۱۳۷۸). *موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)*، تهران: سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی، دفتر انتشارات کمک آموزشی،
۲۴. مهدوی راد، محمد علی. (۱۳۸۸). *تدوین الحدیث عند الشیعه الامامیه*، تهران، هستی نما.

وظایف مردم نسبت به امام در حوزه تشریع

عباس عبداللہی^۱

مجتبی مرادی^۲

چکیده

تحقق ماموریت ولایت تشریعی امام درگرو رعایت حقوق آنان از سوی مردم است. هدف از انجام تحقیق، پاسخ به پرسش‌ها و شبهات در مسئله و ایجاد زمینه معرفتی به منظور اصلاح رفتار فردی و اجتماعی است. روش انجام تحقیق، توصیفی-تحلیلی است. در مقاله پیش رو دلایل نقلی، مهم‌ترین وظایفی است، که در برابر معصومین علیهم‌السلام باید رعایت گردد، وظایفی مانند معرفت، اطاعت و دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان امام؛ این نوشتار در راستای شناخت وظایف و تبیین مسئولیت‌های شیعیان برای رسیدن به وضع دلخواه در ارتباط با اهل بیت نقش بسزایی خواهد داشت.

کلید واژه‌ها

وظایف مردم، امام، معرفت، اطاعت

۱. فارغ التحصیل مدرسه علمیه عالی نواب، مشهد مقدس (نویسنده مسئول)

۲. فارغ التحصیل مدرسه علمیه عالی نواب، مشهد مقدس، moradimaki۱۳۹۳@gmail.com

مقدمه

همواره یکی از سؤالات شیعیان و محبین اهل بیت، در عرصه دین این بوده است که یک شیعه چه وظایفی در برابر ائمه علیهم السلام دارد؛ و پس از شناخت وظایف، مسئله معنائشناسی این گذاره ها است. این تحقیق با تقسیم وظایف مردم در برابر امام به سه بخش: وظایف تکوینی، تشریعی و اجتماعی، به تبیین وظایف تشریعی مردم پرداخته است

که سه نمونه از وظایف تشریعی در این نوشتار مورد بررسی قرار می گیرد:

الف- معرفت امام

ب- تولی و تبری

ج- وجوب اطاعت

شناخت امام

امیرالمؤمنین علیه السلام به یکی از برجسته ترین شاگردانش جناب کمیل فرمودند: یا کمیل ما من حرکه الا وانت فیها محتاج الی معرفه) حرکتی و اقدامی در این عالم نیست مگر اینکه نیازمند به معرفت و شناخت و آگاهی است. (شیرازی، بی تا، ج ۱۷، ص ۲۶۷) شناخت امام و معرفت مقام الهی او یکی از مسئولیت های بزرگ آحاد امت اسلامی است. و این تکلیف عظیم در ارتباط با وظایف شرعی، از اولویت و اهمیت خاصی برخوردار می باشد، ولی باید بررسی گردد مقصود از شناخت امام چیست؟ زیرا در برخی روایات همچون فرمایش امام رضا علیه السلام بیان شده است که مردم قدرت درک و معرفت امام را ندارند.

(هل يعرفون قدر الامامه و محلها من الامه فیجوز فیها اختیارهم) (مگر مردم مقام و منزلت امامت را در میان مردم می دانند تا روا باشد که به اختیار و انتخاب ایشان واگذار گردد). (کلینی، ۱۳۸۱، ج ۱ ص ۱۹۹ الی ۲۰۲).

طبق این فرمایش امام این نکته روشن می گردد که مقصود از شناخت امام و معرفت به حق ممتاز و مقام آسمانی وی است، نه شناخت ظاهری و مقدماتی از قبیل آگاهی از نام لقب، کنیه، تاریخ تولد، زمان شهادت و معاصر بودن امام با کدام خلیفه اموی یا عباسی؛ زیرا این مقدار از شناخت را همه معاصران و نوع کاملتر آن در نزد دشمنانشان موجود بوده پس مقصود از شناخت، یعنی شناسایی او نسبت به مقامات و منزلت ها،

آگاهی از دلایل نص و نصب امام، علم به حوزه قدرت و تصرف امام در کائنات و آگاهی از اینکه امام زبان گویای وحی و مفسر حقیقی قرآن است.

شناخت امام یعنی ایمان و آگاهی به این حقیقت که امام حجت بالغ خدا و وصی پیامبر او بر روی زمین می‌باشد.

در کتاب اصول کافی از عبدالعزیز بن مسلم نقل شده است که می‌گوید درمرو به خدمت امام رضا علیه‌السلام بودیم بحثی پیرامون مسئله امامت پیش آمد و بیان شد که مردم در این مقوله، آراء و اقوال گوناگونی دارند نظر مبارک شما چیست؟ حضرت فرمود:

همانا امامت قدرش والاتر و شأنش بزرگتر و عمق آن گودتر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند یا با رای هایشان آن را دریابند؛ و یا با انتخاب خود امامی منصوب کنند. همانا امامت مقامی است که خداوند عزوجل بعد از رتبه نبوت و خلت در مرتبه سوم به ابراهیم سوم اختصاص داده است؛ و به آن فضیلت مشرفش ساخته و نامش را بلند و استوار نموده است.

ابراهیم علیه‌السلام بعد از دریافت امامت از نهایت شادیش به نصب به آن مقام، به خدا عرض کرد از فرزندان من هم؟ خداوند متعال فرمودند: عهد من به سمتکاران نمی‌رسد، امام عالمی است که نادانی ندارد. سرپرستی است که واپس نشینی ندارد، کانون پاکی، طهارت و تقدس و زهد و عبادت است.» (کلینی، ۱۳۸۱، ج ۱ ص ۱۹۹ الی ۲۰۲)

امام در بیان اوصاف امام به آیه ۱۲۴ سوره بقره اشاره می‌کند که «انی جاعلک للناس اماما» و اینگونه استشهاد می‌کند که این آیه، امامت هر باطلی را تا روز قیامت باطل می‌کند. بدین معنا که امامت امری برگزیده شده است. این بیان کاملاً متضمن بحث عقلی است؛ زیرا امام یعنی فردی که مأموم می‌خواهد به دنبال او برود و از وی استفاده کند. اگر امام، طاهر و بیگناه نباشد و مسیر هدایت را نیاموخته و یا طی نکرده باشد و چون ماه و خورشید روشن‌کننده راه نباشد و قدرت استدلال، حکمت و موعظه نداشته باشد، چگونه می‌تواند انسان‌ها را هدایت کند؟

خداوند در آیه ۲۶۹ سوره بقره می‌فرماید: اگر امامی حکمت نداشته باشد و دارای معرفت، طهارت و عصمت نباشد چگونه می‌خواهد مردم را به مقصد برساند و هدایت کند؟

ولی با توجه به عظمت مقام امامت و جایگاه والا آن در عالم هستی، نمی‌توان مدعی شود که چون درک این جایگاه فراتر از ادراک ماست پس شناخت وی ممکن نیست؟ زیرا قطعاً باید راهی برای شناخت امام وجود

داشته باشد. برای اینکه خداوند امام را همچون رهبر بشریت در امر دین و دنیا قرار داده لذا با توجه به حکمت بالغه اش، راه شناخت و دستیابی به وی را نیز در اختیار انسانها قرار داده است و ولی اینکه در برخی از روایات نفی شناخت گردیده بیانگر این مطلب می باشد که نمی توان به صورت استقلالی و بدون حجت شرعی و عقلی، فردی را همچون امام انتخاب نمود به عبارتی فرمایش حضرت درباره بیان نفی این مطلب است که مردم در انتخاب امام، دارای نقش مشروعیت آوری باشند نه اینکه بخواهند نقش مقبولیت مردم را، در اجرایی کردن برخی از قلمروهای امامت نفی نماید. بدیهی است که معرفت مردم نسبت به پیشوایان دینی، عبارت است از پذیرش امامت و ولایت ائمه اطهار در همه امور حیات و شئون زندگی و عدم شناخت ائمه یعنی انکار ولایت و امامت آنان.

ضرورت شناخت امام

امام شناسی یکی از تکالیف بزرگ و مهم است. بر اساس وظیفه‌ی شرعی و مسئولیت بزرگ دینی، هر مسلمانی وظیفه دارد که پس از معرفت خدای متعال و پیامبرش، وصی پیامبر و امام و رهبر دینی و امام و رهبر دینی و آسمانی خویش را بشناسد.

ادله فراوانی بر ضرورت شناخت امام ذکر شده است:

۱. دلیل عقلی: امام طاعتش واجب است لذا باید صفات وی را شناخت تا در مقام تشخیص وی از غیرش دچار اشتباه نگردیم.

۲. آنچه از مضمون احادیث و روایات اهل بیت عصمت و طهارت بدست می آید تأکید بر ضرورت شناخت و کسب معرفت هر چه بیشتر و کامل تر نسبت به امام بیگناه علیه السلام می باشد و این امر مهم چندان دارای اهمیت و اعتبار است؛ که عدم شناخت امام موجب فساد جامعه و گمراهی و ضلال و انحراف امت اسلام می گردد. تا آنجا که امام صادق علیه السلام راز صلاح و اصلاح زمین و اهل آن را مرتبط و وابسته به وجود امام بیگناه دانسته و نخستین و مهم ترین نیاز هر مسلمانی را شناخت و معرفت امام و رهبر دینی بیان فرموده است.

ایشان می فرمایند ان الارض لا تصلح الا بامام و من مات لا يعرف امامه مات میتة جاهلیة و احوج ما يكون عهدکم الی معرفة اذا بلغت نفسه هذه و احوی بیده الی صدره یقول: لقد کنت علی امر حسنا. (برقی، بی تا،

محاسن، ص ۱۵۴) زمین آباد و اصلاح نمی‌شود مگر به وجود امام و هر کس بمیرد و امام خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

و هنگامی که هریک از شمارا نفس به سینه رسد بیشتر از هر چیز به شناسایی امام نیازمندتر است تا در این حال بگویند به کار خوبی پرداخته‌ایم. همچنین از آن بزرگوار نقل شده که فرموده‌اند: یا یحیی من بات لیلۀ لا یعرف فیها امام زمانه مات میتۀ جاهلیه (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۳ ص ۸۷)

«ای یحیی هر کس شبی به خواب رود و در آن شب در حالی که امام زمان خود را نشناخته بمیرد به مرگ روزگار جاهلیت مرده است».

حضرت درجایی دیگر می‌فرماید: ای مردم سوگند به خدا که خداوند بندگانش را نیافرید مگر اینکه او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند او را عبادت کنند؛ و زمانی که او را پرستش کنند از پرستش غیر او بی نیاز شوند.

در این هنگام کسی عرض کرد ای فرزند رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد معرفت و شناخت خدا چیست؟ امام فرمود «معرفت خدا اینست که مردم هر عصر و زمان، امام و رهبر دوران خود را شناسایی کرده، فرمانبرداری او را واجب بدانند». (کلینی، ۱۳۸۱، ج ۲ ص ۶۰)

اهمیت و اعتبار شناخت امام به اندازه‌ای که علی علیه‌السلام شرط ورود به بهشت را، معرفت امام و پذیرش امامت و ولایت امام بیگانه از سوی بیگانه می‌داند و مهم‌تر اینکه امام علیه‌السلام علت سقوط در دوزخ را عدم قبول امامت و ولایت ائمه اطهار علیهم‌السلام از جانب آنان ذکر فرموده‌اند.

در این ارتباط توجه به این فراز از سخنان مولای متقیان، امام علی علیه‌السلام ضروری است. آنجا که فرمود: اِنَّمَا اِئِمَّةُ قِوَامِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ عِرْفَاوِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ اِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفَهُ وَ لَا یَدْخُلُ النَّارَ اِلَّا مَنْ اَنْكَرَهُمْ وَ اَنْكَرُوهُ. (سید رضی، ۱۳۷۹، خطبه ۱۵۲)

همانا امامان از جانب خداوند تدبیر کنندگان کار مردمانند. کسی به بهشت نروند جز آنکه آنان را شناخته باشد و آنان او را شناخته باشد و به دوزخ در نیاید جز آنکه منکر آنان بود؛ و آنان وی را نپذیرفته باشند.

محتوای احادیث و روایات شرط به ایمان به خدا و اساس اعتقاد راستین به اسلام را، اعتقاد قلبی به امامت، عترت بیگانه پیامبر و معرفت امام بیگانه بیان کرده است تا آنجا که امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: در صورت عدم شناخت امام بیگانه هیچ عذر و بهانه‌ای از ایشان پذیرفته نیست «من مات و لیس له امام مات میتۀ جاهلیه و لا یعذر الناس حتی یعرف امامهم» (مجلسی، ۱۰۴۳، ج ۲۳ ص ۸۹)

هر کس بمیرد و او را امامی نباشد به مرگ روزگار جاهلیت مرده است و از مردم عذری پذیرفته نمی‌شود مگر اینکه امام خود را بشناسند و در برخی از روایات در ادامه همین روایت آمده که به مرگ ضلال و کفر از دنیا رفته است.

ضرورت شناخت امام برای رسیدن به قله های معرفت دنیوی و اخروی به وضوح نمایان است و واضح است که بدون داشتن رهبر واقعی این مهم محقق نخواهد گردید همانطور که وجود مبارک امام صادق علیه السلام می‌فرماید: "خداوند با اهل بیت نبی ما، دینش را واضح و روشن کرده و آن راهی را که باید به خدا رسید از طریق امامان نشان داده است؛ و به وسیله این امامان از چشمه های جوشان علم خود دریچه هایی به سوی عالم گشاده است. برای اینکه خداوند امام را، آن علم برافراشته برای خلقتش قرار داده است." علاوه بر قراین و دلایل که بر ضرورت شناخت امام تصریح دارند آثار و تبعاتی بر عدم معرفت حقیقی نسبت به امام وجود دارد که خود ضرورت کاوش پیرامون مساله شناخت حقیقت وجود امام و مصداق آن را به وضوح نمایان می‌سازد که برخی از آنچه در روایات آمده است اشاره می‌گردد.

آثار و پیامدهای شناخت و عدم شناخت امام

هر عدم معرفتی دارای آثار و پیامدهای منفی است که برخی از آنها به سادگی قابل تشخیص و برخی قابل تشخیص نیست؛ و به همین نسبت هر چه موضوع دارای اهمیت بیشتر و حساس تر باشد پیامدهای و بازتاب های عدم شناخت آن سنگین تر خواهد بود.

مساله امامت نیز از جمله مسائل حیاتی و سرنوشت ساز است که تبعات عدم شناخت آن فروان می‌باشد که جمله ای از آنها در روایات ذکر شده و کثیری از آنها ذکر نشده است به برخی از مواردی که در روایات آمده است اشاره می‌کنیم:

۱. معرفت امام صراط مستقیم و راه نجات است زیرا زمانی که انسان، چیزی را شناخت و حقیقت آن را درک کرد از آن محافظت می‌نماید در روایات معصومین نقل شده است که اگر مردم محاسن کلام ما را، درک می‌کردند قطعاً از ما پیروی می‌کردند. (کلینی، ۱۳۸۱، ج ۱ ص ۲۰۳)

هر کس می‌خواهد به کمال نهایی برسد باید از طریق کسانی برسد که خود، راهبر و راهرو مسیرند. در روایت آمده است تنها معرفت ما (معرفت همراه با عمل) صراط مستقیم است. حضرت علی علیه السلام در تفسیر آیه و علی الاعراف رجال یعرفون کلاً بسیماهم می‌فرماید:

ما اعراف هستیم. ما یاران خود را به اسامیشان می شناسیم ما اعراف آنچنانی هستیم که خداوند شناخته نمی شود مگر از طریق شناخت ما، ما در قیامت بین بهشت و جهنم قرار می گیریم و کسی داخل در بهشت نمی شود مگر اینکه ما را بشناسد و ما او را بشناسیم و داخل در جهنم نمی شود مگر کسی که ما او را انکار نماییم و او ما را انکار نماید؛ و این به خاطر آن است که اگر خداوند می خواست خودش را به مردم بشناساند به آنها می شناساند ولی خداوند ما را سبب و راه و درب آنچنانی قرار داده است که باید از آن راه بیایند.

۲. شناخت امام شرط قبولی اعمال است.

در بحار الانوار نقل شده است که امام صادق علیه السلام فرموده اند موسی ابن عمران علیه السلام مردی را مشاهده نمود که دستانش به آسمان بالا برده و مناجات و گریه می کند. موسی در پی کار خودش رفت و یک هفته بعد برگشت دید هنوز دارد گریه می کند خداوند به موسی وحی کرد ای موسی اگر این مرد آنقدر مرا بخواند تا زبانش بریده شود و از کار بیافتد اجابتش نمی کنم تا اینکه از دری که گفته ام وارد شود.

حضرت سوال کرد چرا راهش را بلد نیست پاسخ آمد چون ولی زمانش را نمی شناسد. (مجلسی، ۱۰۴۳، ج ۲۷ ص ۱۸۰)

به همین مضمون جابر از پیامبر نقل کرده است که حضرت فرمود «والذی نفس محمد بیده لا ینفع عبدا عمله الا بمعرفه حقنا (مرعشی نجفی با همکاری جمعی از محققان، ۱۳۸۴، ج ۳ ص ۱۵)

قسم به کسی که نفس محمد در دستان اوست عمل بنده ای به او فایده نمی رساند مگر اینکه حق ما را بشناسد و یکی از نشانه های شناخت ائمه تبعیت از فرامین این بزرگواران در مقام اندیشه و عمل است.

در حدیثی دیگر امام باقر علیه السلام می فرماید: اگر کسی شبها را مشغول عبادت باشد و روزها را روزه بگیرد و تمام اعمالش را در راه خدا صدقه بدهد و سراسر ایام عمرش را، موفق به انجام حج باشد اگر چنین کسی به ولایت ولی خدا معرفت پیدا نکرده باشد تا بواسطه این معرفت اعمالش را با راهنمایی و اشارات ایشان انجام دهد خداوند در مقابل این اعمال او، هیچ ثوابی نمی نویسد و او را اهل ایمان به حساب نمی آورد. (حر عاملی، ۱۴۰۳، ج ۱ ص ۱۹)

۳. شناخت امام لازمه ایمان است:

رفتار انسان بر گرفته و بازتاب اندیشه ها و عقاید اوست لذا کسی که اعتقاد به یک مسلک خاص دارد باید نسبت به رهبر آن مکتب و اندیشه شناخت حقیقی داشته باشد؛ و هر چه شناخت کاملتر گردد اعتقاد نیز راسخ تر خواهد گردید.

دین اسلام نیز از این قاعده خارج نیست. امام رضا علیه السلام یکی از ارکان ایمان را، شناخت امام معرفی کرده است.

می فرمایند من عرفنا کان مومنا و من انکرنا کان کافرا و من لم یعرفنا و لم ینکرنا کان ضاللا»
آنکه ما را شناخت مومن است و آنکه ما را انکار کرد کافر است و آنکه ما را نشناخت ولی ما را انکار نکرد گمراه می باشد (کلینی، ۱۳۸۱، ج ۱ ص ۲۰۲)

قطعاً اگر انسان گمراه نتواند راه مستقیم را پیدا نماید به سرنوشتی همچون کافران دچار خواهد گردید که راه جبران نیز برایش مقدور نخواهد بود.

امیر المومنین علیه السلام می فرماید: کمترین چیزی که بنده خدا بواسطه آن گمراه می شود اینست که حجت خدا را در زمین نشناسد؛ و به شاهد حق تعالی بر بندگانش که خداوند به اطاعت او فرمان داده و دوستی وی را واجب کرده است آشنا نباشد (قمی، بی تا، ص ۳۹)

لذا با توجه به روایت ذکر شده تبعات عدم شناخت امام بسیار مهم هستند.

۴. مبتلا شدن به مرگ جاهلیت

از جمله پیامدهای عدم شناخت امام، مرگ جاهلیت است حدیث معروفی در این زمینه است که بین شیعه و سنی متفق علیه است.

پیامبر اکرم می فرمایند: من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة (حر عاملی، ۱۴۰۳، ج ۱۶ ص ۲۴۶ و مسند احمد، بی تا، ج ۴ ص ۹۶)

آنکس که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید: پیشوایی که اطاعتش واجب است ماییم. منکر رهبری ما یهودی یا نصرانی خواهد مرد. به خدا قسم پس از مرگ آدم زمین بدون پیشوای بر حق نماند. (ابن بابویه، ثواب الاعمال، ۱۳۶۴، ص ۲۰۶)

و این روایت علاوه بر نشان دادن آثار منفی عدم شناخت امام از ضرورت امام شناسی تا نهایت حیات دنیا اشاره دارد؛ زیرا روایت بیان می دارد که از زمانی که آدم خلق شده وجود امام در پهنه گیتی لازم است؛ و

در روایات دیگر نیز بیان شده که تا زمانی که حتی دو نفر در روی زمین باقی بمانند یکی از ایشان امام خواهد بود. (احمد بن حنبل، بی تا، ج ۳ ص ۲۸)

مجموع این روایات تکلیف بشریت را در باب شناخت امام از ابتدا تا انتهای نظام هستی روشن می سازد.

راه های شناخت امام

حقیقت این است که گرایش به امام، فطری می باشد. انسان عمدتاً در رفتار و کردارش سعی می کند الگویی داشته باشد و این حقیقت با دقت در سیر وجودی انسانها، قابل اثبات است. توضیح آنکه همانطور که ملموس و محسوس آدمی در در همه مراحل تکامل وجودش با ضعف و جهل همراه است. در ایام کودکی دیگران به او کمک می کنند و امورش را اداره می کند و چاره ای هم نیست زیرا انسان رشد تدریجی در علم و دستگاه های ادراکی و تحلیلی دارد بعد از اینکه مقداری از نظر توان جسمانی رشد نمود باز مشاهده می کند که در هر زمینه ای باید الگویی را جلودار خودش قرار دهد که از آن تبعیت کند و آن مسیر را بپیماید تا وقتی که به یک شکوفایی عقلانی برسد که بتواند حق را از باطل و خوب را از بد تمیز دهد. در آن مرحله باز می بینیم که به دنبال الگوهای فکری است که از جهت عقلانی و ادراکی، قانونی را پیش روی خودش قرار دهد که کارهایش را با آن قانون هماهنگ کند. آن قانون «امام» می باشد؛ یعنی انسان آن ضابطه و قانون را پیش روی خود قرار می دهد تا به آن عمل کند. از این تحلیل کوتاه استفاده می شود که طلب امام، فطری انسان است و هر انسانی فکر یا شخصیتی را در امور زندگی مقتدای خود قرار می دهد.

نتیجه آنکه اصل الگو پذیری و مقتدا داشتن یک امر فطری است و مقتضای آن تبعیت از امام است. انسانها همواره به دنبال امام بر حق می باشند و خدای متعال می خواهد این امر فطری را در قالب صحیح آن رشد بدهد.

چرا که انسان را برای آن اهداف عالیه آفریده و تنها خودش می داند چه کسانی می توانند متکفل بیان این راه و مقتدای انسان باشند.

اصل مساله اینست که تمایل به الگو در نهاد انسان قرار دارد ولی چون ابعاد گوناگونی دارد در هر بعد نیاز به الگو دارد.

قرآن کریم اهمیت امامت و نقشی را که امام در زمینه هدایت بعنوان الگو بر عهده دارد را با لفظ امام بیان کرده است. می‌فرماید یوم ندعو کل اناس بامامهم. این ایه مبین این مطلب است که امام از ابتدای خلقت انسان در نظام هستی بوده است. و همچنین موبد فطری بودن الگو خواهی انسان می‌باشد.

خدای متعال امور فطری و استعداد شکوفایی آنها را از اول ایجاد فرموده است. و با این تعبیر واضح می‌گردد که امام شخصیت بخش وجود انسان است؛ و برای فعلیت رساندن این گرایش راهکارهایی وجود دارد از جمله:

۱. یکی از بزرگترین عوامل جذب مردم، مشاهده نشانه‌های بزرگواری و صفا در شخصیت پیامبر و اولیای الهی است. خدای متعال می‌فرماید ای رسول رحمت خداوند تو را با خلق مهربان گردانید و اگر با مردم تند خو و سخت دل بودی مردم از گرد تو پراکنده می‌شدند. (آل عمران/۱۵۹)

هر کس چند ساعتی با امیر المومنین علی علیه‌السلام و یا معاویه می‌گذراند آشکارا تشخیص می‌داد که فاصله آنها چقدر زیاد است. حتی کسی همچون ابوهریره اگر چه با معاویه همدل و همراه بود ولی او هم نمی‌توانست این حقیقت را منکر شود که اگر چه غذای سفره معاویه چرب تر است ولی نماز خواندن با امامت علی درست تر و با معنویت تر است (طبرسی، ۱۴۲۵، احتجاج ج ۲ ص ۲۳۶)

۲- نشانه‌ها و دلالت‌های دیگر از قبیل معجزه، کرامت که همه ائمه دارای اعجاز البته نه به معنای اصطلاحی و کرامت‌های زیادی به ائمه نسبت داده شده است.

۳- تصریح امام قبلای است. وقتی امامت یک فرد همچون بیگناه اثبات گردید تقریر ایشان در تعیین امام بعدی معین کننده بوده و این مطلب تا انقطاع تصریحات ادامه دارد.

۴- دقت و بررسی فرمایشات خود بزرگواران و تحلیل شاخصه‌هایی که برای مصداق امام معین می‌کنند می‌باشد.

۲. تولی و تبری

یکی از تکالیف امت در قبال اهل بیت تولی نسبت به آنها و تبری از دشمنان آنهاست. تولی در اصطلاح به معنای اعتقاد به امامت و ولایت پذیری و اظهار دوستی و علاقه است. و تبری در اصطلاح به معنای دشمنی و بیزاری از دشمنان آنان و لعن و نفرین بر آنان است. محبت پیامبر و اهل بیت طاهرینش از اصول اسلام است که مورد تأکید قرآن و روایات واقع شده است. بر اثبات لزوم محبت به پیامبر و اهل بیت طاهرینش

همین بس که خداوند آن را اجر رسالت معرفی نموده است (قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی) بگو به ازای رسالت من پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی درباره خویشاوندان. (شوری ۲۳) در میان احادیث نیز احادیث فراوانی بر لزوم محبت اهل بیت تأکید دارد.

پیامبر اکرم در حدیثی می‌فرماید: حب اهل بیت من لازمه ایمان است و کسی به حقیقت ایمان نمی‌رسد آنکه محب اهل بیت باشد؛ و در همه احوال آنها را بر خود ترجیح دهد. هر کس علی را بیازارد بی گمان مرا آزرده است و هر کس مرا بیازارد خدا را آزرده است. (هیتمی، ۱۹۹۷، ص ۷۳) بی تردید جز مومن، علی را دوست ندارد و به جز منافق علی را دشمن ندارد. (ابن ماجه، بی تا، ج ۱ ص ۴۲) امام رضا علیه‌السلام در حدیثی دیگر می‌فرماید کمال الدین ولایتنا و البرائه من عدونا» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۷ ص ۵۸) تمامی روایات فوق دلالت بر جایگاه دوست داتن اهل بیت می نمایند که مصداق اتم و مورد اتفاق شیعه و اهل سنت از اهل بیت، ائمه علیهم‌السلام می باشند.

آثار محبت اهل بیت

در محبت آثار و فواید فراوانی نهفته است زیرا محبت تشابه را به دنبال می آورد و این هم‌رنگ شدن ها به مرور یکی شدن ها را به دنبال می آورد. حب اهل بیت آثار و فواید فراوانی دارد که برخی از آنها در دنیا و برخی در آخرت حاصل می گردد.

از جمله آثار دنیوی دوست داشتن اهل بیت عباتست از:

۱. تکامل شخصیت:

دوست داشتن انسان کامل سبب کمال می‌گردد زیرا وقتی شخصی شخص دیگر را دوست دارد سعی می‌کند خود را در رفتار و کردار شبیه او سازد؛ و این شبیه سازی و الگو پذیری و تبعیت در ظاهر و باطن انسان اثر گذار است حال اگر محبوب مثبت بود انسان مثبت می شود و اگر منفی بود شخص منفی می‌گردد. با توجه به این حد تاثیر گذاری محبت و با توجه به اینکه حضرات معصومین کاملترین مردم هستند لذا در سایه محبتی که تبعیت آور باشد تکامل فردی و اجتماعی برای دوستدار ایشان حاصل می‌گردد.

۲. تکامل معنوی: از نظر روایات قبول ولایت و رهبر الهی ضروری است تا آنجا که التزام قلبی و عملی به فرامین رهبری الهی، شرط قطعی پذیرش کارهای نیک و عبادات شمرده شده است. به این معنا که اعمال و عبادات خداوند بدون التزام به رهبری الهی کم ترین اثری در تکامل انسان و جامعه انسانی ندارد.

جابر از پیامبر اکرم نقل می‌کند که هر کس محب اهل بیت باشد خیر دنیا و آخرت نصیب او شده است؛ زیرا دوست داشتن اهل بیت بیست ویژگی با خود دارد؛ که ده امتیاز و ویژگی در دنیا به فرد می‌رسد و ده امتیاز در آخرت... (مجلسی، ۱۰۴۳، ج ۲۷ ص ۱۶۴)

حاصل سخن اینکه چون ائمه کاملترین افراد از حیث عبادت و شاخص حقیقی عبودیتند لذا اگر انسان بخواهد به مراتب بالا از تکامل و قرب الهی برسد تحقق این امر جز در اطاعتی که مرضی این بزرگواران باشد حاصل نخواهد شد.

۳. حب اهل بیت میزان سنجش ایمان است.

در صدر اسلام و البته همین زمان نیز یکی از راه های تشخیص مومن از منافق مقدار محبت و ارادت شخص به خاندان اهل بیت بوده است چنانکه ترمذی از ابی سعید خدری نقل می‌کند که ما منافقان را از نحوه برخوردشان با علی تشخیص می‌دادیم. (هیتمی، ۱۹۹۷، ج ۲ ص ۳۵۷)

جابر نیز از رسول اکرم نقل می‌کند که ایشان فرمودند ما را دوست ندارد مگر مومن پرهیزگار و دشمن ندارد مگر منافق بدبخت. (مرعشی و همکاران، ۱۳۸۴، ج ۴ ص ۳۵)

۴. محبت به اهل بیت راه دستیابی به حکمت است.

در تعریف حکمت باید گفت حکمت در واقعی فعلی است که محکم و متقن باشد. بر معرفت افضل اشیاء بوسیله افضل علوم نیز حکمت اطلاق می‌شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴، جلد ۱ ص ۹۰۰)

و از همین باب است که خداوند را حکیم می‌دانیم. چون کارها را متقن انجام می‌دهد. یکی از آثار محبت اهل بیت اینست که شخصیت انسان حکیمانه می‌شود.

و همه اعمال و رفتار و انیشه اش دارای هدف صحیح می‌گردد. پیامبر اکرم می‌فرماید هر کس خواهان حکمت است باید دوستدار اهل بیت من باشد. (مرعشی و همکاران، ۱۳۸۴، ج ۴ ص ۳۸۷)

برخی آثار اخروی

۱. برخورداری از از شفاعت اخروی:

پیامبر اکرم می‌فرمایند چهار کس در قیامت مورد شفاعت من اقرار می‌گیرند: آنکس که بعد از من ذریه ام را گرامی بدارد، آن کس که حوائج آنان را برآورد، آن کس که در رفع گرفتاریهای ایشان کوشش نماید، آن کس که با دل و زبان دوستار آنان باشد. (حر عاملی، ۱۴۰۳، ج ۱۶ ص ۳۳۴)

طبرانی در المعجم الاوسط از رسول اکرم روایت می‌کند: در دوستی با ما اهل بیت پایدار و استوار باشید هر کس خداوند عزوجل را ملاقات کند در حالی که ما را دوست بدارد با شفاعت ما به بهشت داخل می‌شود. سوگند به آنکه جانم در دست اوست عمل هیچ کس برایش سود نمی‌بخشد مگر با شناخت حق.

۲. بالا رفتن درجه اخروی:

پیامبر اکرم می‌فرماید هر مرا و ایندو فرزند ارجمندم (حسن و حسین) و پدر و مادرشان را دوست بدارد در روز رستاخیز با من هم درجه و هم ردیف خواهد بود. (شیرازی، بی تا، ج ۱۳ ص ۳۸۲)

ثعلبی از علمای اهل سنت نقل کرده است که ابی عبدالله جدلی بر امیر المومنین علیه‌السلام وارد شد حضرت به او فرمودند: آیا به تو خبر دهم از حسنه ای که اگر با انسان باشد خداوند او را داخل در بهشت می‌کند و از گناهی که اگر با انسان باشد خداوند دارنده آن را در دوزخ افکند؟ گفتم بلی حضرت فرمودند: حسنه دوست داشتن ما و معصیت دشمنی ماست. (مرعشی نجفی و همکاران، ۱۳۸۴، ج ۴ ص ۳۲۹)

۳. حب اهل بیت شرط قبولی اعمال

خوارزمی در کتاب مناقب خود از پیامبر اکرم روایت می‌کند که خطاب به امیر المومنین فرمودند: ای علی اگر بنده ای خدا را به اندازه‌ای که نوح میان قومش عمر کرد پرستش کند و هم ورن کوه احد در راه خدا طلا انفاق نماید و عمرش به قدری طولانی شود که هزار حج پیاده به جای آورد سپس بین صفا و مروه مظلومانه کشته شود ولی ولایت تو را نپذیرفته باشد بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد و وارد آن نخواهد شد (امینی نجفی، ۱۴۰۳، ج ۲ ص ۳۰۲)

آنچه از این روایات استفاده می‌شود این است که هر عملی که انجام پذیرد ولی به تایید حضرات معصومین نرسد و مورد پسند نباشد مقبول نیست.

همچنین از روایات استفاده می‌شود که علاوه بر لزوم دوست داشتن اهل بیت که بعنوان یک وظیفه معین شده آشنا کردن دیگران با فضایل این بزرگواران به ایشان نیز توصیه شده است. امام صادق علیه‌السلام در این راستا می‌فرمایند: خداوند رحمت نماید بنده ای که ما را نزد مردم محبوب نماید و ما را در معرض دشمنی و کینه توزی آنان قرار ندهد. همانا به خدا سوگند اگر سخنان زیبای ما را برای مردم روایت می‌کردند، بسبب آن عزیزتر می‌شدند و هیچ کس نمی‌توانست بر آنان وصله ای بچسباند ولی یکی از آنان کلمه ای را می‌شنود پس ده کلمه از پیش خود بر آن می‌افزاید. (کلینی، ۱۳۸۱، ج ۲۹۳)

و مسلم است که این اعمال مورد قبول حضرات معصومین نمی‌باشد.

۴. سایر فواید اخروی که در روایات در باب محبین اهل بیت به آن اشاره شده است عبارتند از: راحتی جان دادن، رهایی از عذاب قبر، مجوز عبور از صراط، ثبات قدم در عبور از صراط، نجات از آتش جهنم، محشور شدن با پیامبر و اهل بیت و... (مرعشی و همکاران، ۱۳۸۴، ج ۴)

تفاوت تولی و تبری با محبت و عدم محبت

پس از اینکه بیان شد محبت اهل بیت شرط قبولی سایر اعمال است باید بحث کنیم که منظور از محبت موجود در روایات کدام محبت است. آیا صرف محبت زبانی و احیاناً قلبی است و یا اینکه باید در مقام عمل نیز بروز و نمود پیدا کند که از آن تعبیر به تولی می‌گردد.

توضیح مطلب: در بررسی موضوع مشاهده می‌کنیم که حد و مرز باریک و دقیقی بین محبت و ولایت وجود دارد چه بسا انسانهایی که سخن از محبت می‌زنند ولی ولایت و تولی ندارند. به نظر می‌رسد آنچه مطلوب و مقصود روایات است امری فراتر از محبت صرف است و مساله ولایت پذیری و تولی است زیرا مشاهد می‌کنیم اهل سنت نیز حب اهل بیت را دارند ولی این محبت مورد تایید ائمه نیست زیرا مثلاً ابن تیمیه بنیان گذار بنیاد گرایی و سلفی گری ضد شیعه در باره حب اهل بیت توصیه به دوست داشتن اهل بیت می‌کند ولی مشاهده می‌کنیم که خود از سردمداران مخالفت با نهضت شیعی است. از وی چنین نقل شده که می‌گوید: اهل بیت پیامبر را دوست بدارید ولایتشان را دوست بپذیرید و وصیت رسول الله را که در روز غدیر خم فرمود شمارا یادآوری می‌کنم در مورد اهل بیت، محافظت کنید. (هراس، ۱۴۱۳، ج ۱ ص ۳۳۵)

نکته دیگری که تایید می‌کند مراد از این محبت، محبت واقعی است نه محبت ظاهری پاسخی است که امام صادق علیه السلام به یکی از راویان می‌دهند. راوی می‌پرسد شخصی شمارا دوست دارد ولی در برائت از دشمنان شما ضعیف است؟ امام در پاسخ فرمودند: هر گز چنین نیست دروغ می‌گوید هر کس که ادعا می‌کند دوست ماست ولی از دشمن ما بیزار نیست.

مرز تولی و تبری

بر اساس تعالیم قرآنی برای محبت رسول الله شرایط و علامات وجود دارد:

۱. اطاعت از رسول: قوی ترین نشانه برای دوست داشتن موافقت و همراهی محب با محبوب خویش است و بدون این همراهی دوست داشتن کاذب خواهد بود. در قران کریم خداوند خطاب به پیامبر می‌فرماید ای پیامبر بگو اگر مرا دوست دارید مرا تبعیت کنید. (آل عمران/۳۷)

۲. تعظیم و مراعات ادب نسبت به طرف مقابل و این خود یکی از بزرگترین نشانه های محبت است و هرچه معرفت بیشتر باشد تعظیم بیشتر خواهد بود. تعظیم دارای مراتبی است:

قلبی، زبانی و عملی. در روایتی آمده است که حارث اعور خدمت امام علی علیه‌السلام رسید و عرض کرد بخدا من شمارا دوست دارم حضرت فرمود: ای حارث حال که مرا دوست داری پس با من دشمنی مکن و با من بازی مکن و مرا آزمایش مکن و با من شوخی مکن و مرا پست مکن و مرا از مقام خودم بالا مبر. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۷ ص ۲۵۵)

شاید همه این تعبیر اشاره به مراعات ادب و تعظیم دارد.

حال اگر بخواهیم همچون حد و مرز ولایت پذیری معیاری را بیان کنیم به نظر می‌رسد روایاتی که توسط پیامبر وارد شده بهترین معیار را مطرح می‌کند ایشان در حدیثی بعد از اینکه معیار دوستی و دشمنی را برای خداوند حب و بغض علی علیه‌السلام معرفی می‌کنند در ادامه خطاب به اصحاب می‌فرمایند: دوست بدار دوست مولا علی را هر چند قاتل پدر و فرزندان تو باشد و دشمن بدار دشمن مولا علی را هر چند پدر و یا فرزندان باشند. (ابن بابویه، ۱۳۶۴، ج ۱ باب ۱۱۹)

۳. وجوب اطاعت تشریعی از امام

یکی از تکالیف امت نسبت به امام، مساله اطاعت است با در کنار هم قرار دادن آیاتی چند از قران کریم این تکلیف قابل استدلال قوی است به تصریح قران خداوند متعال، مرتبه ای از ولایت خویش را به پیامبر داده است. (النبی اولی بالمومنین من انفسهم) (احزاب/۶)

علامه طباطبایی اثبات کرده اند که ولایت نبی بر مردم از نوع ولایت تصرف و محبت است نه به معنای یآوری و یاری رسانی (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۶ ص ۵)

از آنجا که مودت و محبت سبب قرابت و نزدیکی میان ولی و مولی علیه می‌شود قران مجید از انسان‌ها مودت اهل بیت را خواستار شده تا به این ترتیب، پایه های ولایت حضرتش را محکم نماید. «قل لا اسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی (شوری/۲۳) و در آیه ای دیگر از تلازم محبت با پیروی که مهم‌ترین اثر

ولایت است پرده بر می دارد. (آل عمران/۳۱) نتیجه اینکه این آیات مبارکه می فرماید که نبی اکرم بر مردم ولایت دارند و مردم موظفند ایشان را دوست بدارند که لازمه تبعیت از ایشان است یکی از مصادیق این تبعیت اطاعت در قلمرو ولایت تشریعی می باشد؛ و البته خاصه و عامه ولایت تشریعی نبی اکرم را قبول دارند و کسی منکر این نوع از ولایت برای پیامبر اکرم نیست هر چند ممکن است ولایت تکوینی را قبول نداشته باشند امام این نوع از ولایت مورد قبول همگان می باشد.

قرآن مجید در آیه ولایت از استمرار و واگذاری مقام ولایت پس از رسول اکرم خبری می دهد و می فرماید ولی شما تنها خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند همان کسانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. (مائده/۵۵) بیان ولایت برای خدا و رسول و مومنین و عطف در آیه نشان از این دارد که ولایت یک مقام و شأن الهی است؛ و عطف ولایت مومنین بر ولایت خدا و رسول نشان از آن دارد که این ولایت غیر از ولایت عمومی مومنان است. و لفظ آنما که برای قصر است بهترین گواه بر این مطلب است.

قراین و شواهد مسلم و قطعی می گوید ولایت مومنین در این آیه ولایت حضرت علی علیه السلام است.

(زمخشری، بی تا، ج ۱ ص ۵ و فخر رازی، ۲۰۰۳، ج ۱۲ ص ۳۰)

بنا به روایت متواتر غدیر که پیامبر می فرماید الست اولی بکم و بعد از اعتراف مردم می فرماید من کنت مولا فهذا علی مولا « ولایت پیامبر در اهل بیت بعدی هم استمرار دارد و اعلام این فرمان باعث تکمیل دین است. (مائده/۳)

یکی از دیگر آیاتی که به صراحت بر استمرار ولایت در اهل بیت و لزوم اطاعت از آنها دلالت دارد آیه اولی الامر است که می فرماید ای اهل ایمان از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید (نساء/۵۹) که به شهادت احادیث شیعه و اهل سنت مراد از اولی الامر امامان شیعه هستند. (فخر رازی، ۲۰۰۳، ج ۴ ص ۱۱۳) طبق آیه اطاعت از امامان بیگانه همانند اطاعت از نبی و خداوند واجب است.

در روایتی که به ولایت تشریعی اشاره دارد امام رضا علیه السلام خطاب به اسحاق بن موسی می فرماید: ای اسحاق به من خبر رسیده که مردم می گویند: ما عقیده داریم که همه مردم بنده های ما هستند. نه، سوگند بدان خویشی و قرباتی که با رسول خدا دارم من هرگز چنین چیزی نگفتم؛ و از پدران خود هم نشنیدم و به من نرسیده است که یکی از نیاکان من چنین گفته باشد ولی من می گوید که مردم بندگان ما هستند در اینکه اطاعت ما بر آنها واجب است و در دیانت به ما وابسته اند. باید حاضران به غائبان برسانند. (کلینی، ۱۳۸۱،

ج ۱ ص ۲۰۳)

این فرمایش امام نیز موید این مطلب است که مردم موظفند در حوزه ولایت تشریعی مطیع محض فرمایشات ائمه علیهم السلام باشند؛ و به تعبیر امام صادق علیه السلام اطاعت از ائمه تنها راه نجات از هلاکت است. (تمیمی مغربی، ۱۳۸۵، ج ۱ ص ۲۷)

نتیجه گیری

تکالیف و وظایف مردم در قبال امامان علیهم السلام را می توان در سه حوزه متفاوت تکوین، تشریع و اجتماع مورد بررسی قرار داد. در این تحقیق وظایف تشریعی مردم را مورد بررسی قرار دادیم و نتایج ارزنده ای یافتیم. مهمترین نتایجی که این پژوهش به آنها دست یافته عبارتند از:

۱. معرفت امام شرط حصول ایمان و قبولی اعمال و راه نجات است.
۲. محبت و پذیرش ولایت اهل بیت لازمه ایمان است و حقیقت ایمان و کمال دین مشروط به تولی و تبری است.
۳. مردم در حوزه ولایت تشریعی موظفند در حوزه ولایت تشریعی مطیع محض فرمایشان امامان بیگناه علیه السلام باشند.
۴. اطاعت پذیری و تبعیت مهم ترین شاخصه ولایت مداری است.

منابع و ماخذ

۱. قران کریم
۲. ابن ماجه، محمد بن یزید، سنن، وزارة الاوقاف المصرية، بی تا
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، دار صادر، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ث ۶۵۴ ق.
۴. أحمد بن حنبل، أبو عبدالله الشیبانی؛ مسند الإمام أحمد بن حنبل، مؤسسه قرطبه، القاهرة، بی تا.
۵. برقی، ابو جعفر احمد بن محمد خالد، محاسن، تهران، بی تا
۶. تمیمی مغربی، ابوحنیفه، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، مؤسسه آل البيت ۱۳۸۵، قم چاپ دوم
۷. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

۸. دشتی، محمد، نهج البلاغه، قم، نشر شریعت، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۹. زمخشری، أبو القاسم محمود بن عمر؛ الکشاف عن حقائق التنزیل وعیون الأقاویل فی وجوه التأویل، تحقیق: عبد الرزاق المهدی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، بی تا.
۱۰. شیرازی، سید محمد حسین، مستدرک، تهران، بی تا
۱۱. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۹۳ ه.ق، عربی.
۱۲. طبرسی، فضل بن الحسن، احتجاج، قم شریف رضی، مکتبه الحدیثیه ۱۴۲۵.
۱۳. امینی نجفی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه والادب، دار الکتب العربی، بیروت ۱۴۰۳.
۱۴. فخر رازی، محمد ابن عمر، التفسیر الکبیر یا مفاتیح الغیب، تحقیق عماد زکی البارودی، قاهره، مکتبه التوفیقیه، ۲۰۰۳ م
۱۵. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار و مدینه الحکم و الاثار، بیروت دار المرتضی.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، انتشارات وفا، تهران ۱۳۸۱ چاپ اول
۱۷. مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی؛ بحارالأنوارلدرر الخبر الائمة الاطهار، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۱۸. بابویه، محمد بن علی (صدوق) ثواب الاعمال، شریف رضی، قم ۱۳۶۴.
۱۹. مرعشی نجفی با همکاری جمعی از محققان، موسوعه الامامه فی نصوص اهل السنه، مکتبه آیت الله نجفی ۱۳۸۴.
۲۰. هراس، محمد خلیل، شرح العقیده الواسطیه لشیخ الاسلام ابن تیمیه، انتشارات الرئاسة العامه لادارات البحوث العلمیه و الافتاء و الدعوه و الارشاد، چاپ اول، ۱۴۱۳
۲۱. هیتمی، ابی العباس، الصواعق المحرقة، موسسه الرساله، بیروت، چاپ اول، ۱۹۹۷ م.

بررسی دیدگاه ابن تیمیه درباره حدیث منزلت

سید محمد علی موسوی^۱

چکیده

حدیث منزلت که از طرق مختلف در کتب روایی اهل سنت نقل شده است، فضایل متعددی را برای حضرت علی علیه السلام ثابت می کند. با وجود روشنی دلالت این حدیث بر افضلیت و خلافت بلافصل حضرت امیر علیه السلام، ابن تیمیه تلاش کرده است تا با دلایل ضعیف و واهی دلالت این حدیث را انکار کند و این خلافت را منحصر بداند در مدت غیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در جنگ تبوک. می گوید این حدیث نه اینکه فضیلتی برای علی بن ابی طالب علیه السلام نیست بلکه حتی دلالت بر تنقیص هم می کند.

و در مقام استدلال بر عدم خلافت می نویسد: پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم، بارها از مدینه بیرون رفته اند، و خلیفه ایشان در مدینه غیر از علی افرادی دیگر از صحابه بوده است. و همچنین اگر علی علیه السلام بصورت مطلق به منزله هارون می بود پس نباید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسی را بر ایشان خلیفه قرار بدهد و حال اینکه می بینیم حضرت چنین کاری را انجام داده از جمله در جنگ خیبر و شبهاتی دیگر را بیان کرده است.

اما با بررسی موقعیت سیاسی و اجتماعی شهر مدینه در زمان جنگ تبوک و توجه به الفاظ بکار رفته در این روایت و همچنین صدور این حدیث در جایگاه های مختلف توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و نکاتی دیگر پیرامون این حدیث شریف، پاسخ این شبهات داده می شود.

مقاله حاضر شبهات کتاب منهاج السنه را نقد و بررسی کرده و در نتیجه سست بودن دیدگاه ابن تیمیه را به اثبات رسانده است.

واژگان کلیدی:

حدیث منزلت، خلافت، ابن تیمیه، جنگ تبوک، امامت

^۱. فارغ التحصیل رشته کلام، سطح سه، مدرسه عالی نواب.

مقدمه

امامت با توجه به جایگاه بالایی آن، یک مقام انتصابی است که حکمت الهی آن را اقتضا می کند و همچنین با توجه به مصالح امت اسلامی، هرگز پذیرفتنی نیست که پیامبر گرامی اسلام چشم از زندگی ببرند و در زمینه رهبری امت، سخنی بر زبان نیاورد.

و بر این اساس، پیامبر اکرم از همان ابتدای نبوتش، به صورت آشکارا در بین مردم بارها امام بعد از خودش را تعیین کرده است؛ که یکی از روایات معتبر و متواتر بر تعیین خلافت، حدیث منزلت است که ایشان به مناسبت های مختلف از جمله در جنگ تبوک، خطاب به علی بن ابی طالب فرمود:

«يَا عَلِيُّ اَمَا تَرْضٰى اَنْ تَكُوْنَ مِّنِّيْ بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِّنْ مُّوسٰى اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِيْ؟»

امتیاز این حدیث نسبت به سایر احادیث باب فضیلت، این است که بخاری و مسلم^۱ هر دو این روایت را نقل کرده اند و این دو کتاب از اعتبار ویژه ای در نزد اهل سنت برخوردار است. این حدیث علاوه بر اینکه در نزد شیعه متواتر است^۲ در نزد اهل سنت هم جزء احادیث صحیح و مشهور و بلکه متواتر^۳ می باشد.

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۲۹؛ نیشابوری، مسلم بن حجاج؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰؛ ابن ماجه، محمد بن یزید؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۲؛ ترمذی، محمد بن عیسی؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱؛ نسائی، احمد بن شعیب؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۱۲. احمد بن حنبل؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۲.

۲. شیخ طوسی در اعتبار حدیث منزلت می نویسد: «والطریق الذی به صح هذا الخبر (الحدیث المنزله) هو ما قدمناه فی خبر الغدير من تواتر الشیعه به ونقل المخالفین له علی وجه التواتر والاجماع علی نقله وإن اختلفوا فی تأویلہ». طوسی، محمد بن حسن؛ الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد، ص ۲۲۳.

۳. محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب بعد ذکر حدیث منزلت می نویسد: «این حدیثی است که اتفاق شده بر صحت آن، روایت کرده اند آن را امامان حافظان احادیث مانند ابی عبد الله بخاری در صحیح خود، مسلم بن حجاج در صحیح خود، ابی داود در سنن خود، ابی عیسی ترمذی در جامع خود، ابی عبد الرحمن نسائی در سنن خود، ابن ماجه قزوینی در سنن خود و همگی اتفاق کرده اند بر صحت این حدیث تا آن جا که به اجماع آنان رسیده، حاکم نیشابوری گفته است: این حدیثی است که در حد تواتر داخل شده است». گنجی، محمد بن یوسف؛ کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب، ج ۱، ص ۲۸۳.

محمد جعفر کتانی بعد از ذکر حدیث می نویسد:

«در رساله شیخ جسوس آمده است که حدیث منزلت، متواتر است که بیش از بیست صحابی آن را نقل کرده اند» کتانی، محمد بن جعفر؛ نظم المتناثر من الحدیث المتواتر، ص ۱۹۵.

در رابطه با تواتر حدیث، حاکم حسکانی (م ۴۷۰ق) که از علمای بزرگ اهل سنت است می نویسد:

مهمترین هدف از این نوشته، اثبات امامت حضرت علی به عنوان خلیفه بلافصل پیامبر و دفاع از مسئله امامت با توجه به حدیث شریف منزلت است.

با توجه به قرائن داخلی و خارجی موجود در حدیث منزلت، جمیع منازل هارون از جمله خلافت بلافصل و افضلیت برای حضرت علی اثبات می گردد و شبهات مخالفین از جمله ابن تیمیه، سست و بی اساس است.

بررسی دلالت حدیث منزلت

با توجه به این حدیث شریف، از سه روش می توان خلافت بلافصل را برای حضرت علی ثابت کرد:

یکی از راه دلالت لفظی، که با توجه به اطلاق لفظ منزلت و عمومیت استثناء، پیامبر اکرم جمیع منزلتها و موقعیت های هارون نسبت به موسی را برای علی قرار داد و چیزی جز نبوت را استثنا نکرد، و از جمله آن مقامات، خلافت بلافصل است.

روش دوم، دلالت قرینه ای است که با تأمل در اطراف این حدیث و موقعیت اجتماعی و نظامی شهر مدینه در زمان جنگ تبوک و همچنین تعدد صدور این حدیث در مکان های مختلف، به مسئله خلافت پی می بریم.

و روش سوم، از طریق اثبات افضلیت است که این حدیث شریف، افضلیت را که یکی از مقامات هارون است برای علی ثابت می کند و از طرفی هم مقدم دانستن شخص مفضل بر افضل قبیح است.

«حدیث منزلت، حدیثی است که استاد ما حافظ ابو حازم می گفت: من با ۵ هزار سند حدیث منزلت را نقل کرده ام» حاکم حسکانی، عبید الله بن احمد؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۱۹۵.

صالحی شامی، یکی از اندیشمندان بزرگ اهل سنت (م ۹۴۲ق) می نویسد:

«حدیث منزلت، حدیث متواتر است از بیش از ۲۰ نفر از صحابه این روایت را نقل کرده اند و حافظ ابن عساکر نزدیک ۲۰ صفحه حدیث منزلت را با سندهای مختلف نقل کرده است.» صالحی شامی، محمد بن یوسف؛ سبل الهدی والرشاد، ج ۱۱، ص ۲۹۲.

بنابراین حدیث منزلت، از نگاه فریقین جزء احادیث متواتر است که بیش از بیست نفر از صحابه آن را نقل کرده اند.

دیدگاه ابن تیمیه

ابن تیمیه به جهت بغض و کینه ای که نسبت به امیرالمومنین داشت تلاش کرده به هر بهانه ای حضرت را تنقیص کند و حتی روایاتی را که در فضیلت ایشان وارد شده، ابتدا رد می کند و در صورتی که نتواند روایت را تضعیف کند در صدد توجیه روایت بر می آید و سعی می کند تا فضیلتی برای علی ثابت نشود. از جمله نسبت به حدیث متواتر منزلت که چون در صحیحین و سایر کتب معتبر اهل سنت آمده نتوانسته آن را از نظر سندی تضعیف کند لذا می نویسد:

«ان هذا الحديث ثبت في الصحيحين بلاريب و غيرهما

این حدیث (منزلت) بدون شک در صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب آمده است.»^۱

ولی نهایت تلاش خود را کرده است تا این روایت را توجیه کند و می گوید نه اینکه فضیلتی برای علی بن ابی طالب عليه السلام نیست بلکه حتی دلالت بر تنقیص هم می کند.

و حال به صورت تفصیلی به شبهات ابن تیمیه در رابطه با این حدیث شریف می پردازیم:

شبهه اول: خلافت بر زنان و کودکان، فضیلت نیست

ابن تیمیه بین خلافت علی در مدینه با خلافت هارون در زمان موسی فرق گذاشته است و آن را فضیلت نمی داند.

او در تضعیف خلافت علی در مدینه، در زمان جنگ تبوک می نویسد:

«پیامبر هر وقت بخاطر جنگ و یا عمره و یا حج مدینه را ترک می کرد بعضی از صحابه را به عنوان جانشین خودش قرار می داد. در غزوه تبوک که آخرین غزوه بود به کسی اجازه تخلف داده نشد و همه مردم در آن شرکت کردند مگر زنان و کودکان و افراد ناتوان و منافقین؛ و کسی از مردان قوی در مدینه باقی نماند تا اینکه بخواهد در غیاب پیامبر بر آنها خلافت کند و نیازی نبود که رسول خدا بر این زنان و کودکان و عاجزین

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم؛ منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعۀ القدریه، ج ۷، ص ۳۲۶.

فردی مهم و با شخصیت را به عنوان جانشین قرار بدهد چون این استخلاف و جانشینی ضعیف تر از دیگر استخلافات بوده است (یعنی حتی از جانشینی ابن ام مکتوم هم ضعیف تر بوده است).

پادشاهان هم وقتی به قصد جنگ از شهر خارج می شوند به همراه خودشان افرادی را می برند که نفعی داشته باشند و از مشورت، رای، زبان، دست و شمیرشان استفاده کنند، و حال آنکه پیامبر در این جنگ نیازی به علی نداشت تا بخواهد از مشورت و شمشیر او استفاده کند لذا غیر او را برای جنگ انتخاب کرد تا بتواند از آنها استفاده کند. و این جانشینی مانند خلافت هارون نیست چون سپاه به همراه هارون بود و موسی به تنهایی (به کوه طور) رفت اما در اینجا سپاه به همراه پیامبر بودند و در مدینه فقط زنان و کودکان حضور داشتند.^۱

نقد و بررسی

با توجه به عبارت فوق، این تیمیه شرکت همه مردان در جنگ به همراه پیامبر و جانشینی علی بر زنان و کودکان و افراد ناتوان باقیمانده در مدینه را دلیل بر ضعف این استخلاف دانسته.

این اشکال را در قالب چند مسئله، مورد بررسی قرار می دهیم:

۱. «كان النبي صلى الله عليه وسلم كلما سافر في غزوة أو عمره أو حج يستخلف على المدينة بعض الصحابة... فلما كان في غزوة تبوك، لم يأذن في التخليف عنها وهي آخر مغازيه، ولم يجتمع معه الناس كما اجتمعوا معه فيها، أي في المغازي الأخرى، فلم يتخلف عنه إلا النساء والصبيان أو من هو معذور لعجزه عن الخروج أو من هو منافق، ولم يكن في المدينة رجال من المؤمنين أقوياء يستخلف عليهم، كما كان يستخلف عليهم في كل مرة، الباقون عجزه وأطفال وصبيان ونسوان، هؤلاء الباقون في المدينة لم يكن حاجة أن يستخلف عليهم رسول الله رجلا مهما وشخصية من شخصياته الملتفين حوله، بل كان هذا الاستخلاف أضعف من الاستخلافات المعتادة منه (صلى الله عليه وسلم) ... والملوك وغيرهم إذا خرجوا في مغازيهم أخذوا معهم من يعظم انتفاعه به ومعاونته له، ويحتاجون إلى مشاورته والانتفاع برأيه ولسانه ويده وسيفه، فلم يكن رسول الله محتاجا إلى علي في هذه الغزوة، حتى يشاوره أو أن يستفيد من يده ولسانه وسيفه، فأخذ معه غيره، لأنهم كانوا ينفعونه في هذه القضايا ولم يكن هذا الاستخلاف كاستخلاف هارون لأن العسكر كان مع هارون وإنما ذهب موسي وحده واما استخلاف النبي صلى الله عليه وسلم فجميع العسكر كان معه ولم يتخلف بالمدينة غير النساء والصبيان.» همان، ج ۷، ص ۳۲۶-۳۲۹.

۱ - بررسی وضعیت سیاسی - اجتماعی مدینه هنگام جنگ

ابن تیمیه مدعی است عدم شرکت حضرت امیر در جنگ تبوک دلیل بر ضعف آن حضرت است، اما در پاسخ باید گفت بلکه به عکس، بررسی وضعیت زمان جنگ نشان می دهد جانشینی از پیامبر در این موقعیت حساس، دلیل بر فضیلت است.

باید دید به چه علت رسول خدا، امیر المومنین را در این غزوه به جای خود در مدینه به عنوان جانشین گذاشتند با آن که آن حضرت در تمام غزوات رسول الله از بدر و احد و احزاب و حنین و غیر آن بدون استثناء شرکت داشتند، و نه تنها شرکت بلکه یگانه فاتح میدان جنگ و مدافع رسول خدا در خطرات و مواقع حساس مانند جنگ احد بوده اند؟

و وضع مدینه در آن زمان به چه کیفیتی بوده است، که رسول خدا فرمود: یا علی اینک مدینه صلاحیت ندارد مگر آنکه خود من و یا شخص تو در آن بوده باشد!^۱ و این جمله تاریخی حدیث منزلت را به چه عنایتی فرموده است؟

برای روشن شدن این حقیقت ناچاریم یک نظر اجمالی به اوضاع مدینه در آن روز بنمائیم:

غزوه تبوک در سال نهم از هجرت، و در ماه رجب تا رمضان اتفاق افتاد، و تا رحلت رسول اکرم یکسال و نیم بیشتر فاصله نداشت، و اوضاع مدینه از جهت منافقین و توطئه های ایشان بر علیه رسول الله و مسلمین روز بروز، رو به افزایش می گذاشت، و صلابت و خشونت آنها بیشتر می شد.

آن قدر در اذیت مسلمین و خود رسول خدا دست به کار بودند که پیامبر فرمود: «ما أودی نبی مثل ما أودیت قط»؛ هیچ پیغمبری به اندازه ای که من مورد آزار و اذیت قرار گرفته ام قرار نگرفته است.^۲

در اثر قوت اسلام و شوکت و قدرت مسلمین، جنگ ها و غزوات رسول الله رو به نقصان گذاشت، و آن مرارتها و تلخیهای نبرد و کارزار با دشمن کم می شد، و با فتح مکه و طائف که دو سنگر مهم مشرکین در هم شکست، و ملجأ و پناه دیگری برای خود نداشتند، بسیاری از مشرکین و همچنین اهل کتاب بویژه یهود

۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۷.

۲. فخر رازی، محمد بن عمر؛ مفاتیح الغیب، ج ۴، ص ۱۷۵.

به ظاهر اسلام آورده، و در باطن به عقیده دیرین خود باقی بودند و پیوسته در صدد ایجاد فتنه و آشوب و تزلزل و اضطراب بودند.

ابو عامر راهب^۱ که پیامبر اکرم به او لقب فاسق داده بود، از رؤسا و کشیش‌های نصاری بوده، و بعد از اسلام آوردنش، بواسطه توطئه‌ها بر علیه رسول گرامی اسلام، از ترس به مکه گریخت و پس از فتح مکه به طائف و پس از فتح طائف به شام فرار کرد. و منافقین مدینه که از بزرگان آنها عبد الله بن ابی و جد بن قیس بودند، و پیوسته می‌خواستند زمینه را برای بازگشت ابو عامر به مدینه فراهم کنند، دائماً در بین مسلمانان به شایعه پراکنی پرداخته، و ایشان را از لشکر رومیان می‌ترساندند، و نیز در مدینه منتشر شد که هرقل سلطان روم با چهل هزار مرد جنگی به تبوک آمده، و با چهار طائفه مهم هم عهد شده و برای قتل مسلمین و غارت اموال و اسارت بردن زنان و کودکان ایشان عازم مدینه است.

در این حال آیات قرآن با شدتی هر چه تمامتر نازل می‌شد، و مسلمین را امر به بسیج عمومی نموده، و با اموال و جانهای خود در راه خدا ترغیب می‌کرد،^۲ و مسلمین همه آماده جهاد شدند و با لشگری انبوه با رسول خدابه حرکت آمدند.

منافقان که امر جهاد برای آنها نیز بود، چون زحمت جهاد و رنج سفر به شام را می‌دانستند، هر یک به عذری خود را معذور نموده و کنار کشیدند، و بعضی همچون عبد الله بن ابی که دارای شخصیت و موقعیتی عظیم بود، خود را با یاران و طرفدارانش تا محل جرف^۳ که لشکرگاه حضرت در بدو خروج بود

۱. «وَأَمَّا أَبُو عَامِرٍ فَخَرَجَ إِلَى مَكَّةَ، ثُمَّ قَدِمَ مَعَ قُرَيْشٍ يَوْمَ أَحَدٍ مُحَارِبًا، فَسَمَّاهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبَا عَامِرٍ الْفَاسِقَ، فَلَمَّا فَتَحَتْ مَكَّةَ لِحَقِّ بَهْرَقِلَ هَارِبًا إِلَى الرُّومِ، فَمَاتَ كَافِرًا عِنْدَ هِرَقْلَ.» ابن عبد البر، يوسف بن عبدالله؛ الاستيعاب، ج ۱، ص ۳۸۰.

۲. و در این حال که مردم بعضی در حرکت تأتی و سستی داشتند، و هوای مدینه در زیر سایبان‌ها و میوه‌هایی که در آستانه رسیدن بود ایشان را به خود جلب می‌کرد، این آیه نازل شد:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَنْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ. إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَ يُسَبِّدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَ لَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.}؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: «در راه خدا بسیج شوید» کندی به خرج می‌دهید؟ آیا به جای آخرت به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؟ متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست. اگر بسیج نشوید، [خدا] شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند، و گروهی دیگر به جای شما می‌آورد، و به او زبانی نخواهید رسانید، و خدا بر هر چیزی تواناست.» توبه، آیه ۳۸-۳۹.

۳. لشکرگاه آنحضرت در جرف بود. حلبی، علی بن ابراهیم؛ السیره الحلبیه فی سیره الأئمن المأمون، ج ۳، ص ۱۵۱.

جرف در سه میلی مدینه به طرف شام است. حموی، یاقوت بن عبد الله؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۲۸.

آمده، و در کنار آن محل که پائین‌تر از جماعت رسول خدا و مسلمین بود خیمه زد، و علم آویخت. و گویند که جماعت او از جماعت رسول خدا کمتر نبود.^۱

چون رسول خدا عازم بر حرکت شد عبد الله بن ابی با هواخواهانش به مدینه بازگشتند، و می‌گفتند: محمد خیال می‌کند جنگ با رومیان مانند جنگ با اعراب است، به خدا قسم همه آنها در راه می‌میرند، و از گرمای هوا و نبودن آب و طعام جان بدر نمی‌برند، و سوگند به خدا می‌بینم محمد و یاران او را به ریسمانهای اسارت بسته‌اند.^۲

و با ابو عامر راهب قرار گذاشته بودند که در نبودن پیامبر به مدینه برگردد، و در آنجا امام جماعت و رئیس گردد، و نیز می‌پنداشتند که رسول خدا در این سفر جان به سلامت نمی‌برد، و در صورت حیات نیز با توطئه قتل آن حضرت در عقبه که توسط دوازده نفر یا چهارده نفر از آنها صورت می‌گیرد، دیگر مسئله تمام است. و آنها نیز در غیبت پیامبر در داخل مدینه به زنان و ذراری رسول الله و مسلمین یورش می‌برند، و آنها را می‌کشند، و اسیر می‌کنند، و از مدینه بیرون می‌نمایند.

رسول خدا که بخوبی از حالات و نیت‌های ایشان خبر داشت، دید که باید علی بن ابی طالب را در مدینه بجای خود گذارد، تا جلوی فساد را بگیرد، و کسی غیر از علی علیه السلام قدرت در هم شکستن توطئه منافقین را ندارد، و نیز چون می‌دانست که در این جنگ کشتاری اتفاق نمی‌افتد، و نیاز به بازوی توانا و قدرت دل او نیست، پس او را در مدینه به عنوان خلافت و جانشینی خود منصوب کرد و فرمود جبرئیل به من گفت:

«یا محمد إن العلی الاعلی یقرئک السلام و یقول لک یا محمد : إِمَّا أَنْتَ تَخْرُجُ وَ یَقِیمُ عَلِی ، أَوْ یَقِیمُ أَنْتَ وَ یَخْرُجُ عَلِی ، لَا بَدَّ مِنْ ذَلِكَ ؛ اِیْ مُحَمَّدُ ! خُذِی مَعَالِیَّ بِهٖ تَوْ سَلَامٍ مِّی رَسَانِدٍ وَ مِی فَرْمَايِدِ : اِیْ مُحَمَّدُ ! یَا تُو بَرَا یَ جَنْگٍ خَارِجٍ شَوْ وَ عَلِی رَا دَر جَا یَ خُود قَرَار بَدَه وَ یَا تُو دَر مَدِیْنَه بَمَان وَ عَلِی رَا بَرَا یَ جَنْگٍ بَغْرِسْت.»^{۳، ۴}

۱. عبد الله بن ابی لشگر خود را علیحه زد، پائین‌تر از لشگر رسول خدا در نزدیکی ذباب، و بنا بر آنچه گمان می‌کنند: لشگر او کمتر از لشگر رسول خدا نبود. ابن هشام، عبد الملک بن هشام؛ سیره النبی، ج ۴، ص ۹۴۶؛ ابن سعد، محمد بن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۶۵.
 ۲. واقدی، محمد بن عمر بن واقد؛ المغازی، ج ۲، ص ۹۹۵؛ حلبی، علی بن ابراهیم؛ السیره الحلبیه فی سیره المؤمن المأمون، ج ۳، ص ۱۴۹.
 ۳. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۲۱، ص ۲۲۳.
 ۴. رک: حسینی تهرانی، سید محمد حسین؛ امام شناسی، ج ۱۰، ص ۱۹۷-۲۰۶.

۲ - دیدگاه صحابه و اندیشمندان اهل سنت درباره حدیث منزلت

اگر این حدیث، فضیلتی را برای حضرت علی ثابت نمی کند پس چرا بعضی از صحابه بنام پیامبر ﷺ همچون عمر بن خطاب و سعد بن ابی وقاص حسرت این مقام را می کشیدند و در برابر این حدیث شریف خاضع می شدند و با استناد به این منزلت به خودشان اجازه بدگویی نسبت به حضرت علی را نمی دادند.

ابن عساکر و موفق خوارزمی از ابن عباس نقل می کنند که عده ای درباره سابقین در اسلام صحبت می کردند که خلیفه دوم گفت:

«أما علی فسمعت رسول الله (صلى الله عليه وسلم) يقول فيه ثلاث خصال لوددت أن لی واحدة منهن فكان أحب إلي مما طلعت عليه الشمس...؛ اما درباره علی از رسول خدا سه خصلت را شنیدم که دوست داشتم یکی از آنها درباره من باشد که اگر این گونه بود، بهتر بود برای من از آنچه خورشید بر آن می تابد.

من و ابوعبیده و ابوبکر و جماعتی از صحابه در محضر پیامبر بودیم که حضرت با دستشان بر شانه علی زدند و فرمودند:

یا علی أنت أول المؤمنين إيماناً وأول المسلمين إسلاماً وأنت مني بمنزلة هارون من موسى؛ ای علی! تو اولین مومن و نخستین اسلام آورنده به دین اسلام هستی و تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی»^۱

۱. ابن عساکر، علی بن حسن؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۱۶۷؛ خوارزمی، موفق بن احمد؛ المناقب، ص ۵۴ - ۵۵.

و متقی هندی این روایت را چنین نقل می کند:

«قال عمر بن الخطاب: كفوا عن ذكر علی بن أبی طالب فانی سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: فی علی ثلاث خصال لان یكون لی واحدة منهن أحب إلي مما طلعت عليه الشمس، كنت أنا وأبو بكر وأبو عبیده ابن الجراح ونفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم والنبی صلى الله عليه وسلم متكئ علی بن أبی طالب حتی ضرب بیده علی منكبه ثم قال: أنت یا علی! أول المؤمنين إيماناً وأولهم إسلاماً! ثم قال: أنت مني بمنزلة هارون من موسى، وكذب علی من زعم أنه یحبني ویبغضك.» متقی هندی، علی بن حسام الدین؛ كنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۲۲.

مسلم بن حجاج از سعد بن ابی وقاص نقل می‌کند:

«معاویه به سعد بن ابی وقاص دستور داد که به علی ناسزا بگوید، (اما او امتناع

ورزید) و (معاویه) گفت: چرا تو به علی بن ابی طالب ناسزا نمی‌گویی؟

سعد بن ابی وقاص می‌گوید: من سه فضیلت و جایگاه در علی بن ابی طالب سراغ دارم

که هرگز به علی ناسزا نخواهم گفت، که اگر یکی از این‌ها در من باشد، بهتر است از

شتران سرخ مو؛ که یکی از آن‌ها حدیث منزلت است که پیغمبر فرمود: أَمَّا تَرْضَىٰ أَنْ تَكُونَ

مِّنِّي بِمَنْزِلَةِ هَٰؤُلَاءِ مِنْ مُّوسَىٰ إِلَّا أَنَّهُ لَا نُبُوَّةَ بَعْدِي.^۱

مشخص است که این قضیه حدیث منزلت یک فضیلت و رتبه‌ای است که هیچ یک از صحابه همچین

جایگاه و فضیلتی نداشتند که خلیفه دوم آرزو می‌کند و می‌گوید: صدور حدیث منزلت در شأن من، از تمام

ثروت روی زمین برای من بالاتر است.

ابن عبد البر از ابو اسحاق مروزی نقل می‌کند که این روایت دلالت می‌کند بر فضیلتی برای علی و

معرفت حق ایشان.^۲

بنابراین با توجه به موقعیت سیاسی و نظامی آن زمان و همچنین تعبیراتی که ابتدا و انتهای حدیث منزلت

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم صادر شده است آیا بدور از انصاف نیست که بخواهیم این استخلاف را تشبیه به

*و حال باید از خود عمر بن خطاب پرسید شما که این حدیث را نقل می‌کنید و حضرت علی علیه السلام را افضل امت می‌دانید و حتی شنیدید که

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اگر کسی بگوید مرا (پیامبر) دوست دارد در حالی که با علی دشمن است، دروغ گفته، پس چرا با راه انداختن بازی سقیفه به

همراه ابوبکر خلافت بلافصل علی را غصب کرده و او را از حق شرعی اش محروم ساخته و او را خانه نشین کردید؟

۱. «امر معاویه بن ابی سفیان سعدا فقال ما منعك ان تسب أبا التراب فقال اما ما ذكرت ثلاثا قالهن له رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن أسبه لان تكون

لي واحدة منهم أحب إلي من حمر النعم سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له خلفه في بعض مغازيه فقال له علي يا رسول الله خلقتني مع

النساء والصبيان فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة بعدى وسمعتة يقول يوم خيبر

لأعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله قال فتناولنا لها فقال ادعوا لي عليا فأتى به أرمدا فبصق في عينه ودفع الراية إليه ففتح الله عليه

ولما نزلت هذه الآية فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسبنا فقال اللهم هؤلاء أهلي» نیشابوری،

مسلم بن حجاج؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰.

۲. «واحتجاج أهل الزيف به علي أنه أراد بذلك استخلافه فقد أجابه عن ذلك أبو إسحاق المروزي رحمه الله بجواب علي وجهين... والوجه الآخر أن هذا

الكلام إنما خرج من النبي عليه السلام في تفضيل علي ومعرفة حقه لا في الامامة لأنه ليس كل من وجب حقه وصار مفضلا استحق الامامة.» ابن عبد

البر، يوسف بن عبد الله؛ التمهيد، ج ۲۲، ص ۱۳۲.

جانشینی سایرین و یا اینکه کمتر از آنها بدانیم و بگوییم در قضیه حضرت موسی علیه السلام ایشان تنها به مناجات رفتند و همه امت در شهر باقی ماندند و هارون بر ایشان خلافت کرد اما در قضیه تبوک پیامبر به همراه همه مردان از شهر خارج شدند و در شهر فقط زنان و کودکان و افراد ناتوان باقی ماندند؟!

و آیا در موارد دیگری که پیامبر به جنگ می رفتند، غیر از این بود که کودکان و زنان در شهر باقی می ماندند؟

پس این حدیث شریف دلالت بر فضیلت و جایگاه ویژه علی علیه السلام می کند و نمی توان این خلافت را پایین تر از خلافت حضرت هارون دانست.

شبهه دوم: نقض خلافت علی علیه السلام با جانشینی غیر ایشان بر مدینه در غیاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابن تیمیه چنین اظهار نظر کرده است که این حدیث، دلالت بر خلافت نمی کند و در مقام استدلال نوشته است: استخلاف بر مدینه از خصائص علی علیه السلام نیست بلکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، بارها از مدینه بیرون رفته اند، و خلیفه ایشان در مدینه غیر از علی افرادی دیگر (همچون ابن ام مکتوم، بشیر بن عبد المنذر و ..) از صحابه بوده است و حتی سایر استخلافات بالاتر از این استخلاف است. و اگر بنابر بر استمرار خلافت باشد پس باید خلیفه پیامبر کسی باشد که در حجه الوداع جانشین پیامبر در مدینه بود.^۱

نقد و بررسی

۱ - کسی که حقیقت امر را بررسی نموده، و در کنجکاوی برآید، می داند که این موقف خاص، قضیه شخصی و مورد خاصی است که از داستان تبوک تجاوز نمی کند. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می دانستند که در آن غزوه، جنگ صورت نمی گیرد، و نیاز مبرم شهر مدینه برای خلافت مثل امیر المومنین در آن، به

۱. «أَنَّهُ مَعَ وُجُودِهِ وَعَظَمَتِهِ قَدْ اسْتَخْلَفَ غَيْرَ عَلِيٍّ اسْتَخْلَافًا أَكْبَرًا مِنْ اسْتَخْلَافِ عَلِيٍّ... وَأَخْرَجُوا اسْتَخْلَافَ كَانَ عَلَى الْمَدِينَةِ كَانَ عَامَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ، وَكَانَ عَلِيٌّ بِالْيَمَنِ، وَشَهِدَ مَعَهُ الْمُؤَمِّمُ لَكِنْ اسْتَخْلَفَ عَلَيْهَا فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ غَيْرَ عَلِيٍّ. فَإِنْ كَانَ الْأَصْلُ بَقَاءُ اسْتَخْلَافِهِ، فَبَقَاءُ مَنْ اسْتَخْلَفَهُ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ أَوْلَى مِنْ بَقَاءِ اسْتَخْلَافِهِ مِنْ ذَلِكَ.

وَالْجُمْلَةُ فَلَا اسْتَخْلَافَاتٍ عَلَى الْمَدِينَةِ لَيْسَتْ مِنْ خَصَائِصِهِ، وَلَا تَدُلُّ عَلَى الْأَفْضَلِيَّةِ، وَلَا عَلَى الْإِمَامَةِ، بَلْ قَدْ اسْتَخْلَفَ عَدَدًا غَيْرُهُ» ابن تیمیه. احمد بن عبد الحليم؛ منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدريه، ج ۷، ص ۳۳۷.

حد ضرورت بود. برای آنکه مردم چنین می‌پنداشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و جماعتی که دور آن حضرت هستند، طاقت و قدرت مقابله را در برابر پادشاه روم ندارند، و بر همین اصل بود که متخلفین از منافقین تخلف ورزیدند، و نزدیکترین پیشینی‌هائی که برای مدینه می‌شد، آن بود که بعد از غیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، منافقین در پخش اخبار بد و فتنه‌انگیز برای تهییج مردم، برای شکست وارد آوردن بر قدرت و بازوی توان رسالت، دست زدند، و برای نزدیکی به عامل و نماینده بلاد روم که لشکر کشیده، و کم کم در پیشروی است، این اراجیف و شایعات را در مردم پراکنند.

و در این صورت با وجود چنین مقتضیاتی و کیفیاتی که مدینه داشت، واجب و لازم بود که امیر المومنین علیه السلام که در چشم این مردم منافق مهیب و با اُبَهِت بود، و در برابر نفوس سرکش و متمرّد، عظیم و بزرگ بود، بر شهر مدینه بعنوان خلافت منصوب شود، آن کسی که او را به بأس شدید و گِرو بند قاطع و شدید می‌شناختند، تا آنکه جلوی آن فتنه و آشوب مورد انتظار گرفته شود. و گر نه معلوم است که علی بن ابی طالب علیه السلام در هیچ مشهدی و غزوه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حضور داشته، از او جدا نبوده است، مگر غزوه تبوک.

و اگر در روایت صحیح که رسول خدا هنگام عزیمت به تبوک به امیر المومنین فرمود «و لا بدّ من أن أقیم أو تقیم فخلّفه»؛ چاره‌ای نیست که یا باید من بمانم، و یا باید تو بمانی، و او را جانشین خود کرد، ا دقت شود، به اوضاع آن زمان مطلع خواهیم شد که واقعه بخصوصی است و سایر دفعاتی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از مدینه غائب شده است، شامل نمی‌شود.

۲ - در مواردی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم غیر از امیر المومنین را به جای خود در مدینه قرار دادند، لفظ خلیفه بکار نبردند و نهایتاً برای حراست از مدینه آنها را منصوب کردند اما در حق حضرت علی علیه السلام در بسیاری از نصوص تعبیر خلیفه آمده است.

متقی هندی فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را خطاب به علی علیه السلام در قضیه جنگ تبوک، چنین نقل می‌کند:

«خلفتک أن تكون خلیفتی، قلت: أتخلف عنک یا رسول الله؟ قال: ألا ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی؛ تو را به عنوان خلیفه و جانشین خودم قرار دادم. (علی علیه السلام می گوید: گفتیم: آیا من جانشین شما باشم یا رسول الله؟ حضرت فرمودند: آیا راضی نیستی تو نسبت به من منزلت هارون نسبت به موسی را داشته باشی مگر اینکه بعد از من پیغمبری نیست؟»^۱

نسائی قضیه خروج پیامبر خدا برای جنگ تبوک را چنین می نویسد:

«رسول خدا به همراه مردم از شهر مدینه برای جنگ تبوک خارج شدند، علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت: من هم به همراه شما بیایم؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود نه، پس علی علیه السلام گریه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: أما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنك لست بنبی، إنه لا ینبغی أن اذهب إلا وأنت خلیفتی؛ سزاوار نیست که من به جنگ بروم مگر اینکه تو خلیفه من باشی.»^۲

پس با توجه به اینکه در این روایات کلمه خلیفه بکار رفته و همچنین در ادامه نصب خلافت، منزلت هارون نسبت به موسی علیه السلام بیان شده، معلوم می شود که حضرت علی علیه السلام بر تمام اهل مدینه خلافت داشت همان طور که هارون علیه السلام چنین مقامی داشت.

۳- پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بارها ابن ام مکتوم و غیر او را به عنوان جانشین معرفی کرده است، اما یک مورد با یک سند ضعیف وجود ندارد که حضرت درباره آنها فرموده باشد: أنت منی بمنزلة هارون من موسی؟

و حال اینکه ما نمی خواهیم از صرف استخلاف در جنگ تبوک، خلافت را اثبات کنیم تا اینکه شما مواردی را به عنوان نقض مطرح می کنید بلکه آنچه مهم است استدلال به جمله ای است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هنگام حرکت به سمت جنگ تبوک فرمودند که عبارت است از «انت منی بمنزلة هارون من موسی».

۱. متقی هندی، علی بن حسام الدین؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۸.

۲. نسائی، احمد بن شعبه؛ خصائص امیر المؤمنین علیه السلام، ص ۶۳؛ طبرانی، سلیمان بن احمد؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۷۸.

۴ - اجماع امت بر عدم خلافت ابن ام مکتوم و دیگران است و خود همین دلیل بر عزل آنها است بخلاف حکومت حضرت علی علیه السلام.

۵ - ابن ام مکتوم و غیر او از صحابه صلاحیت امامت و خلافت کبری را ندارند و قرار دادن امثال او در مقابل حضرت علی علیه السلام تعصبی آشکار بیش نیست.

بنا بر این آنچه را که خواسته اند نقض کنند به خلافت غیر علی علیه السلام بر مدینه در غیر این واقعه، کلامی باطل است زیرا در آن دفعات، این تهییج و فتنه‌انگیزی منافقین نبوده است، و احتیاج مبرم صحنه کارزار به وجود امیر المومنین علیه السلام بیشتر بوده است بخلاف جنگ تبوک که عبارات موجود در این روایت، خود کاشف از احتیاج شدید مدینه بر خلافت علی علیه السلام دارد.

شبه سوم: خلافت غیر علی علیه السلام بر علی بن ابی طالب، دلیل بر عدم خلافت حضرت است.

ابن تیمیه اشکال کرده که اگر علی علیه السلام بصورت مطلق به منزله هارون می‌بود پس نباید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسی را بر ایشان خلیفه قرار بدهد و حال اینکه می‌بینیم حضرت چنین کاری را انجام داده از جمله در جنگ خیبر.^۱

نقد و بررسی

در اینکه حضرت علی علیه السلام علی الاطلاق به منزله هارون می‌باشد شکی نیست و هرگز با حضور امیرالمومنین علیه السلام در مدینه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم کسی را بر آن حضرت استخلاف نکرده و این ادعای ابن تیمیه مبنی بر اینکه در جنگ خیبر، استخلاف غیر علی با وصف حضور جناب امیر المومنین علیه السلام در مدینه صورت گرفته، امری غیر مسلم است و علمای اهل سنت هم بر این مطلب اعتراف دارند که حضرت

۱. «وَلَوْ كَانَ عَلِيٌّ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مُطْلَقًا لَمْ يَسْتَخْلَفْ عَلَيْهِ أَحَدًا، وَقَدْ كَانَ يَسْتَخْلَفُ عَلَى الْمَدِينَةِ غَيْرَهُ وَهُوَ فِيهَا، كَمَا اسْتَخْلَفَ عَلَى الْمَدِينَةِ عَامَ خَيْبَرَ غَيْرَ عَلِيٍّ». ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدریه، ج ۷، ص ۳۳۶.

علی (علیه السلام) در همه جنگ ها و مشاهد به همراه پیامبر بوده است مگر در قضیه تبوک که پیامبر ایشان را به عنوان خلیفه در مدینه قرار دادند و در جنگ خیبر پیروزی بدست ایشان صورت گرفت.^۱

و این ادعای باطل، برای رفع نقص از خلفاء ثلاثه است که ایشان بارها در حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) زیر حکم دیگران همچون عمر و عاص، ابو عبیده جراح و اسامه قرار گرفته اند. پس ابن تیمیه برای رفع این نقص و ملامت که به صراحت دلالت بر مفضولیت و سلب استحقاق خلافت بعد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می کند چنان دروغی را ادعا کرده است.^۲

شبهه چهارم: گریه حضرت علی (علیه السلام) دلیل بر عدم خلافت

ابن تیمیه مدعی است که گریه امیرالمومنین (علیه السلام) دلیل بر عدم خلافت ایشان بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است خصوصاً آن که در حین گریه به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد آیا مرا جانشین خود در میان زنان و اطفال قرار می دهی؟^۳ و حتی پا را از این فراتر گذاشته و می گوید گریه حضرت دلیل بر ضعف این استخلاف است.^۴

نقد و بررسی

۱ - جریان گریه حضرت در آن هنگام، در روایتی که بخاری و مسلم نقل کرده اند نیامده است و این به نوبه خود بر مبنای ابن تیمیه موجب وهن و سستی در موضوع است چنانکه با توجه به همین مبنا بسیاری از احادیث فضائل را مورد نقد قرار داده است.

۱. ابن اثیر، علی بن ابی الکرم؛ اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابۃ، ج ۴، ص ۱۶؛ ابن حجر، احمد بن علی؛ الاصابۃ فی تمیز الصحابۃ، ج ۴، ص ۶۶۴؛ عینی، محمود بن احمد؛ عمدۃ القاری شرح صحیح البخاری، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲. میر سید حامد حسین؛ عبقات الأنوار فی إثبات إمامۃ الأئمة الأطهار، ج ۱۱، ص ۲۴۴.

۳. «فَلَوْ كَانَ عَلِيٌّ قَدْ عَرَفَ أَنَّهُ الْمُسْتَخْلَفُ مِنْ بَعْدِهِ لَكَانَ عَلِيُّ مُطْمَئِنِّ الْقَلْبِ أَنَّهُ مِثْلُ هَارُونَ بَعْدَهُ وَفِي حَيَاتِهِ، وَلَمْ يَخْرُجْ إِلَيْهِ يَبْكِي، وَلَمْ يَقُلْ لَهُ: أَتُخَلِّفُنِي مَعَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ؟» ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنۃ النبویۃ فی نقض کلام الشیعۃ القدیریۃ، ج ۷، ص ۳۳۶.

۴. «بل كان هذا الاستخلاف أضعف من الاستخلافات المعتادة منه (صلی الله علیه وسلم) لأنه لم يبق في المدينة رجال كثيرون من المؤمنين أقوياء يستخلف عليهم، فكان كل استخلاف قبل هذه يكون على أفضل ممن استخلف عليه عليا، فلهذا خرج إليه علي يبكي ويقول: أتخلفني مع النساء والصبيان؟» همان، ج ۷، ص ۳۲۶.

۲ - بر فرض ثبوت این موضوع، گریه علی علیه السلام بر اثر استخلاف بر زنان و کودکان دروغ است بلکه گریه حضرت بخاطر عدم حضورش در غزوه تبوک بود؛ به جهت شوق به ملازمت و همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ زیرا امیرالمومنین علیه السلام در تمام جنگ های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرکت داشته اند.

و یا اینکه گریه حضرت به جهت زخم زبان های منافقین مدینه بود نه بخاطر اینکه خلیفه بر زنان و کودکان شده بودند.

حاکم نیشابوری از حضرت علی علیه السلام روایت می کند که گریه ایشان به دو جهت بود یکی به جهت زخم زبان مردم و دیگری دوری از جهاد و از دست دادن فضیلت شرکت در جنگ، که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«ما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدی فان المدینه لا تصلح الا بی أو بک؛ شهر مدینه در صلاح استوار نمی ماند، و از گزند آفات و فساد مصون نمی ماند، مگر آنکه یا من و یا تو باید در آن بوده باشد.»^۱

و همچنین نسائی از سعد بن مالک نقل می کند که وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ تبوک، علی علیه السلام را جانشین خود کرد، مردم گفتند پیامبر به جهت سنگینی و کراهت از علی ایشان را به جنگ نبردند. علی علیه السلام به دنبال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم راه افتاد و در بین راه به ایشان رسید و عرض کرد: ای رسول خدا، مرا جانشین خود در بین زنان و کودکان قرار دادی تا اینکه مردم گمان دارند که به جهت سنگینی و کراهت مصاحبت شما با من، مرا جانشین خود در مدینه قرار داده ای؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

۱. «عن علی رضی الله عنه قال... فدعانی رسول الله صلی الله علیه وآله فعزم علی لما تخلفت قبل أن أتکلم قال فبکیت فقال رسول الله صلی الله علیه وآله ما یبکیک یا علی قلت یا رسول الله یبکینی خصال غیر واحدۃ تقول قریش غدا ما أسرع ما تخلف عن ابن عمه وخذله و یبکینی خصلۃ أخرى کنت أرید ان أتعرض للجهاد فی سبیل الله لان الله یقول ولا یطئون موطننا یغیظ الکفار ولا ینالون عن عدو نیلا إلى آخر الآیه فکنت أرید ان أتعرض لفضل الله فقال رسول الله صلی الله علیه وآله اما قولک تقول قریش ما أسرع ما تخلف عن ابن عمه وخذله فان لک بی أسوء قد قالوا ساحر وکاهن وکذاب اما ترضی أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدی وما قولک أتعرض لفضل الله فهذه أبهار من فلفل جاءنا من الیمن فبعه واستمتع به أنت وفاطمۃ حتی یأتیکم الله من فضله فان المدینه لا تصلح الا بی أو بک هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه» حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۳۷.

فرمودند: آیا راضی نمی شوی که تو نسبت به من همانند هارون نزد موسی باشی؟ جز آنکه پس از من پیامبری نیست.^۱

پس اینکه حضرت به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد: «أتخلفني على النساء و الصبيان؟» آیا مرا جانشین خود بر زن ها و اطفال قرار می دهی؟ به این جهت است که حضرت بعد از آن که از حرف قریش در مورد جانشینی اش ناراحت شد، این سوال را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کرد تا ایشان مطالبی بگوید که جواب قریش داده شود، یعنی در حقیقت جمله «جانشینی حضرت بر اطفال و زنان» کلام قریش بود که می خواستند از روی حسادت ایشان را به نگاه خودشان تحقیر کنند.

حال تعجب از ابن تیمیه است که چگونه گریه ای را که در حقیقت فضیلتی از فضائل امام علی علیه السلام به حساب می آید، دلیل بر ضعف او به حساب آورده است! و این چیزی نیست جز خباثت باطنی و روحیه ناصبی گری ابن تیمیه.

شبهه پنجم: منزلت در اینجا به معنی وکالت است نه خلافت

ابن تیمیه سعی کرده باقی ماندن حضرت علی علیه السلام را در مدینه، به عنوان نیابت و وکالت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم قلمداد کند و می نویسد:

«استخلاف در زمان حیات، نوعی نیابت است که هر ولی امری ناچار از این کار است. و این طور نیست که هر کسی که صلاحیت استخلاف در حیات را بر بعض امت داشته

۱. «عن سعد بن أبي وقاص قال : لما غزا رسول الله صلى الله عليه وسلم غزوة تبوك خلف عليا كرم الله وجهه في المدينة قالوا فيه : مله وكره صحبته . فتبع علي رضي الله عنه النبي صلى الله عليه وسلم حتى لحقه في الطريق ، قال : يا رسول الله ، خلفتني بالمدينة مع الذراري والنساء حتى قالوا : مله وكره صحبته . فقال النبي صلى الله عليه وسلم : يا علي إنما خلفتك على أهلي ، أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي». نسائي، احمد بن شعيب؛ خصائص امير المؤمنين عليه السلام، ص ۷۶.

باشد بتواند بعد از موت هم خلیفه باشد و مستخلف، وکیل محض است و انجام می دهد آنچه را وکیل به آن امر می کند.^۱

نقد و بررسی

۱ - تعصبات بی جا کار را به جایی می رساند که نص صریح آیات^۲ و روایات را بدون هیچ دلیل معتبری توجیه می کنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ تبوک، هنگام خروج از مدینه خطاب به علی رضی الله عنه فرمودند: «خلفتک أن تكون خلیفتی؛ تو را به عنوان خلیفه و جانشین خودم قرار دادم.»^۳ و یا «إنه لا ینبغی أن أذهب إلا وأنت خلیفتی؛ سزاوار نیست که من به جنگ بروم مگر اینکه تو خلیفه من باشی.»^۴

پس با توجه به اینکه در این روایات کلمه «خلیفه» بکار رفته و همچنین در ادامه نصب خلافت، منزلت هارون نسبت به موسی بیان شده، چطور می توان آن را به معنی نیابت و یا وکالت ترجمه کرد؟!

و از طرفی هم خلافت حضرت در مدینه مشروط نبوده است پس اشکالی در بقاء ولایت ایشان حتی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست.

۲ - همانطور که بارها گفته ایم، مقایسه کردن فردی همچون علی رضی الله عنه که برادر و وزیر و پشتوانه محکمی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است با امثال ابن ام مکتوم و دیگران بی انصافی است که اگر کمی

۱. «وَأَيْضًا فَلِاسْتِخْلَافٍ فِي الْحَيَاةِ نَوْعٌ بَيِّنٌ، لَا يَدْخُلُ مِنْهُ لِكُلِّ وَبَلٍّ أَمْرٌ، وَلَيْسَ كُلُّ مَنْ يَصْلُحُ لِلِاسْتِخْلَافِ فِي الْحَيَاةِ عَلَى بَعْضِ الْأُمَّةِ يَصْلُحُ أَنْ يُسْتَخْلَفَ بَعْدَ الْمَوْتِ... فَلَيْسَ الْإِسْتِخْلَافُ فِي الْحَيَاةِ كَالِاسْتِخْلَافِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَالْإِنْسَانُ إِذَا اسْتَخْلَفَ أَحَدًا فِي حَيَاتِهِ عَلَى أَوْلَادِهِ، وَمَا يَأْمُرُ بِهِ مِنَ الْبَرِّ كَانَ الْمُسْتَخْلَفُ وَكَيْلًا مُخَصًّا يَفْعَلُ مَا أَمَرَ بِهِ الْمُؤَكَّلُ، وَإِنْ اسْتَخْلَفَ أَحَدًا عَلَى أَوْلَادِهِ بَعْدَ مَوْتِهِ، كَانَ وَلِيًّا مُسْتَقِلًّا يَعْمَلُ بِحَسَبِ الْمَصْلَحَةِ، كَمَا أَمَرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، وَلَمْ يَكُنْ وَكَيْلًا لِلْمَيِّتِ.

وهكذا أولو الأمر إذا استخلف أحدهم شخصًا في حياته فإنه يفعل ما يأمره به في القضايا المعينة، وأما إذا استخلفه بعد موته فإنه يتصرف بولايته، كما أمر الله ورسوله، فإن هذا التصرف مضاف إليه لا إلى الميت بخلاف ما فعله في الحياة بأمر مستخلفه فإنه يضاف إلى من استخلفه لا إليه فأين هذا من هذا؟! ولم يقل أحد من الفقهاء: إن من استخلف شخصًا على بعض الأمور، وانقضى ذلك الاستخلاف: إنه يكون خليفه بعد موته على شيء.» ابن تیمیه، احمد بن

عبدالحلیم، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة القدیریة، ج ۷، ص ۳۳۹.

۲. {وقال موسى لأخيه هارون أخلفني في قومي وأصلح}؛ اعراف، آیه ۱۴۲.

۳. متقی هندی، علی بن حسام الدین؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۸.

۴. نسائی، احمد بن شعیب؛ خصائص امیر المؤمنین رضی الله عنه، ص ۶۳؛ طبرانی، سلیمان بن احمد؛ المعجم الكبير، ج ۱۲، ص ۷۸.

تامل داشته باشیم در اوضاع مدینه در زمان جنگ تبوک و الفاضی که در ابتدا و انتهای این حدیث شریف بکار رفته، چنین نخواهیم گفت. و آیا سراغ دارید که در یک مورد از مواردی که سایر افراد در مدینه به عنوان جانشین رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بودند حدیث منزلت درباره آنها بکار رفته باشد؟!

و عمده در استدلال بر امر خلافت، نفس حدیث منزلت است نه صرف استخلاف در مدینه در زمان جنگ تبوک.

شبهه ششم: شبیه سازی روایات فضیلت

صاحب منهاج السنه در مقام اشکال به این حدیث شریف می نویسد:

«با توجه به سیاق حدیث منزلت، نمی توان همه ویژگی های هارون را برای علی علیه السلام ثابت کرد همان طور که با روایتی که در صحیحین در شأن ابوبکر و عمر آمده «مثلک یا أبا بکر مثل إبراهیم، ومثلک یا عمر مثل نوح» نمی توان شیخین را در تمام ویژگی ها مساوی با ابراهیم و نوح (علیهما السلام) دانست. و این روایت در فضیلت، بالاتر است از حدیث منزلت؛ چون ابراهیم و نوح (علیهما السلام) بر هارون برتری دارند.

پس آنچه سیاق حدیث منزلت بر آن دلالت دارد این است که حضرت علی فقط در زمان نبودن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به جهت جنگ تبوک، خلیفه بوده اند مانند هارون که در مدت غیبت موسی علیه السلام زمان رفتن به کوه طور، جانشین موسی بود همانطور که حدیث مذکور در حق شیخین، دلالت بر سختی و نرمی آن دو می کند همچون ابراهیم و نوح (نه اینکه در تمام خصلت ها، شبیه آن دو باشند).^۱

۱. «ألا ترى إلى ما ثبت بالصحیحین من قول النبی فی حدیث الأساری لما استشار أبا بکر فأشار بالفداء، واستشار عمر فأشار بالقتل، قال: سأخبرکم عن صاحبیکم، مثلک یا أبا بکر مثل إبراهیم، ومثلک یا عمر مثل نوح، فقلوه (صلی الله علیه وسلم) لهذا مثلک مثل إبراهیم وعیسی، وقوله لهذا مثلک مثل نوح وموسی أعظم من قوله: أنت منی بمنزلة هارون من موسی». ابن تیمیة، احمد بن عبدالحلیم، منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعة القدیریة، ج ۷، ص ۳۳۰.

نقد و بررسی

مخالفان فضیلت، در مواجهه‌ی با روایات فضائل اهل بیت (علیهم‌السلام)، در مرحله اول سعی در خدشه کردن بر سند این روایات را دارند و در صورت عاجز ماندن، تلاش می‌کنند دلالت این احادیث را تضعیف کنند و در مرحله آخرکه پاسخی قانع‌کننده نداشته باشند، تعصبشان باعث می‌شود تا دست به دامن حيله‌ی جعل روایات متعارض شوند. مثلاً در مقابل حدیث ثقلین، «اصحابی کالنجوم فبایهما اقتدیتما اهدیتما» را جعل کردند و در برابر حدیث «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة»، «ابوبکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة» را جعل کردند و حال ابن تیمیه در برابر حدیث قطعی و متواتر منزلت، روایت مذکور را جعل کرده اند تا اینکه از اعتبار و دلالت این حدیث منزلت بکاهند.

اما با بررسی این روایت، به ضعف آن از جهت سند و دلالت پی می‌بریم:

۱ - اینکه ابن تیمیه روایتی را از پیامبر در تشبیه خلیفه اول و دوم به ابراهیم و نوح با استناد به صحیحین نقل کرده، دروغ هست و این روایت در این دو کتاب نیامده است و شاهد بر این مطلب، آن است که محقق کتاب منهاج السنه در حاشیه این کتاب می‌نویسد:

«این حدیث در مسند احمد آمده است و محقق مسند (احمد شاکر) در حاشیه مسند می‌نویسد که این روایت از جهت سندی ضعیف است.»^۱

گویا ابن تیمیه گمان نمی‌کرد که کسی با توجه به استناد او، به صحیحین مراجعه کند و کذبش آشکار شود.

۲ - بر فرض صحت، این حدیث اصلاً فضیلتی محسوب نمی‌شود چرا که وجه شبه این تشبیهات در خود روایات، ذکر شده است.

احمد بن حنبل چنین روایت می‌کند که در جنگ بدر وقتی قضیه اسیران پیش آمد و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با ابوبکر مشورت کرد، نظر ابوبکر این بود که پیامبر آنها را ببخشد و قومشان برایشان فدیة بدهند و پیشنهاد عمر این بود که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آنها را بکشد.

۱. همان، ج ۶، ص ۱۳۳.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به ابوبکر گفت: تو همانند ابراهیم هستی که گفت: «پروردگارا! این بت‌ها بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند پس هر که از من پیروی کند، او از من است، و هر کس از من نافرمانی کند تو بخشاینده مهربانی»^۱

و مثال تو چون مثال عیسی علیه السلام است که گفت: «اگر آنها را مجازات کنی، بندگان تواند. و اگر آنان را ببخشی، توانا و حکیمی!»^۲

سپس رو به عمر کرد و گفت: ای عمر! مثال تو چون مثال نوح است که گفت: «نوح گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را روی زمین باقی مگذار»^۳

و مثال تو چون مثال موسی علیه السلام است که گفت: «پروردگارا! تو فرعون و اطرافیان را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده‌ای، پروردگارا! در نتیجه (بندگان را) از راه تو گمراه می‌سازند! پروردگارا! اموالشان را نابود کن! و (بجرم گناهانشان) دلهایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه‌ای که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند.»^۴

پس اینکه به عمر گفته شده تو هم مانند نوح علیه السلام هستی یعنی در این گفتار که «همه کافران را بکش» مانند نوح هستی نه اینکه تو مقام و رتبه ایشان را داری، و این یک تشبیه عامی است چرا که بسیاری از پیامبران این حرف را زده‌اند و بسیاری از صحابه و مردم عادی هم این چنین دعا می‌کنند که «خدایا هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار».

و همچنین وجه تشابه ابوبکر به عیسی هم بیان شده است.

۱. { رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ } . ابراهیم، آیه ۳۶.

۲. { إِنَّ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ } . مانده، آیه ۱۱۸.

۳. { وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِبْرًا } . نوح، آیه ۲۶.

۴. { وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوَا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ } . یونس، آیه ۸۸.

۵. احمد بن حنبل؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۳.

اما با توجه به صدور حدیث منزلت به مناسبت های مختلف، پس نمی توان ادعا کرد که وجه شبه آن، فقط خلافت در زمانی کوتاه (در ظرف زمانی جنگ تبوک) است بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با این حدیث شریف می خواهند تمام خصلت های حضرت هارون را برای امیرالمومنین علیه السلام ثابت کنند که از جمله آنها، امامت و خلافت بلافصل می باشد همانطور که اگر هارون علیه السلام زنده می ماند خلیفه موسی علیه السلام می بود.

و حال از انصاف بدور است که بخواهیم این چنین روایتی را متعارض با حدیث منزلت بدانیم که جمیع مقامات هارون را برای حضرت علی علیه السلام ثابت می کند.

بنابراین هیچ روایتی نمی تواند در از جهت سندی و دلالتی، به حدیث منزلت برسد تا اینکه بخواهد تعارض داشته باشد.

نتیجه گیری

یکی از روایات معتبر و متواتر بر خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام حدیث شریف منزلت است که هیچ شبهه ای در سند این روایت نیست همانطور که حتی کسانی مانند ابن تیمیه (که به دنبال تضعیف احادیث مناقب و فضائل می باشند و در این باره به ورطه افراط افتاده اند) به صحت سند این حدیث اعتراف کرده اند.

دو ویژگی عمده این روایت، اثبات خلافت بلافصل و افضلیت برای حضرت امیر علیه السلام می باشد که همین دو امر مهم، باعث موضع گیری مخالفین در مقابل این حدیث شده است.

ابن تیمیه خواسته با شبهه پراکنی هایی پیرامون این حدیث، از قوت آن بکاهد، و نهایت تلاش خود را کرده است تا این روایت را توجیه کند ولی با بررسی الفاظ بکار رفته در این روایت و قرائن داخلی و خارجی پیرامون آن، سست بودن دیدگاه ابن تیمیه به اثبات می رسد.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن اثیر، علی بن ابی الکرم؛ *اسد الغابۃ فی معرفۃ الصحابۃ*، تهران: انتشارات اسماعیلیان، بی تا.
۲. ابن تیمیہ، احمد بن عبدالحلیم؛ *منہاج السنۃ النبویۃ فی نقض کلام الشیعۃ القدیریۃ*، تحقیق: محمد رشاد سالم، جامعۃ الامام محمد بن سعود الاسلامیۃ، چاپ اول، سال ۱۴۰۶ هـ - ۱۹۸۶ م، بی جا.
۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی؛ *فتح الباری شرح صحیح البخاری*، بیروت: دار المعرفۃ، چاپ دوم، بی تا.
۴. ابن سعد، محمد بن سعد، *طبقات الکبری*، بیروت: دار صادر، بی تا.
۵. ابن عبد البر، یوسف بن عبداللہ؛ *التمہید*، تحقیق: مصطفی بن احمد علوی و محمد عبد الکبیر بکری، وزارت عموم الأوقاف والشؤون الاسلامیۃ، سال ۱۳۸۷. بی جا.
۶. _____؛ *الاستیعاب*، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت: دار الجیل، چاپ اول، سال ۱۴۱۲ - ۱۹۹۲ م.
۷. ابن عساکر، علی بن حسن؛ *تاریخ مدینۃ دمشق*، تصحیح: علی شیر، بیروت: دار الفکر، سال ۱۴۱۵ هـ.
۸. ابن ماجہ، محمد بن یزید؛ *سنن ابن ماجہ*، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، دار الفکر. بی جا، بی تا.
۹. احمد بن حنبل؛ *مسند احمد*، بیروت: دار صادر، بی تا.
۱۰. بخاری، محمد بن اسماعیل؛ *صحیح البخاری*، بیروت: دار الفکر، سال ۱۴۰۱ - ۱۹۸۱ م.
۱۱. ترمذی، محمد بن عیسی؛ *سنن الترمذی*، تحقیق: عبد الرحمن محمد عثمان، بیروت: دار الفکر، چاپ دوم، سال ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م.

۱۲. حاکم حسکانی، عبید الله بن احمد؛ *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، تحقیق: محمد باقر محمودی، قم: مجمع إحياء الثقافة الاسلامیة، چاپ اول، سال ۱۴۱۱ - ۱۹۹۰ م.
۱۳. حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله؛ *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق: یوسف عبد الرحمن مرعشلی، دار المعرفة، بیروت. بی تا.
۱۴. حسینی تهرانی، سید محمد حسین؛ *امام شناسی*، علامه طباطبائی، چاپ سوم، مشهد، سال ۱۴۲۶ هـ.
۱۵. حلبی، علی بن ابراهیم؛ *السیرة الحلبیة فی سیرة الأمين المأمون*، دار المعرفة، بیروت، سال ۱۴۰۰ هـ.
۱۶. حموی، یاقوت بن عبد الله؛ *معجم البلدان*، دار إحياء التراث العربی، بیروت، سال ۱۳۹۹ - ۱۹۷۹ م.
۱۷. صالحی شامی، محمد بن یوسف؛ *سبل الهدی والرشاد*، تحقیق: عادل احمد عبد الموجود، علی محمد معوض، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، سال ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ م.
۱۸. طبرانی، سلیمان بن احمد؛ *المعجم الکبیر*، تحقیق: حمدی عبد المجید السلفی، قاهره: مکتبه ابن تیمیة، چاپ دوم، سال ۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۵ م.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن؛ *الاقتصادالهادی إلى طریق الرشاد*، تهران: مکتبه جامع چهلستون، سال ۱۴۰۰ هـ.
۲۰. عینی، محمود بن احمد؛ *عمدة القاری شرح صحیح البخاری*، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۲۱. فخر رازی، محمد بن عمر؛ *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، سال ۱۴۲۱ هـ - ۲۰۰۰ م.
۲۲. کتانی، محمد بن جعفر؛ *نظم المتناثر من الحدیث المتواتر*، مصر: دار الکتب السلفیة، چاپ دوم، بی تا.
۲۳. گنجی، محمد بن یوسف؛ *کفایة الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب علیہ السلام*، بی جا، بی تا.

۲۴. متقی هندی، علی بن حسام الدین؛ *کنز العمال*، تحقیق: بکری حیانی و صفوة السقا، بیروت: مؤسسه الرسالة، سال ۱۴۰۹ - ۱۹۸۹ م.

۲۵. مجلسی، محمد باقر؛ *بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*، بیروت: مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، سال ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م.

۲۶. نسائی، احمد بن شعیب؛ *السنن الکبری*، تحقیق: عبد الغفار سلیمان بنداری و سید کسروی حسن، بیروت: دار الکتب العلمیة، چاپ اول، سال ۱۴۱۱ - ۱۹۹۱ م.

۲۷. _____؛ *خصائص امیر المؤمنین (علیه السلام)*، تحقیق: محمد هادی امینی، تهران: مکتبه نینوی الحدیث، بی تا.

۲۸. نیشابوری، مسلم بن حجاج؛ *صحیح مسلم*، بیروت: دار الفکر، بی تا.

۲۹. واقدی، محمد بن عمر بن واقد؛ *المغازی*، تحقیق: مارسدن جونز، نشر دانش اسلامی، سال ۱۴۰۵ هـ.

۳۰. هندی، میر سید حامد حسین؛ *عقبات الأنوار فی إثبات إمامة الأئمة الأطهار*، اصفهان: کتابخانه امیر المؤمنین، چاپ دوم، سال ۱۳۶۶ ش.